

شماره مخصوص

سال اول - شماره سی ام - ۲۲ مهرماه ۱۳۵۰ - بها ۱۵ ریال

تئاتر



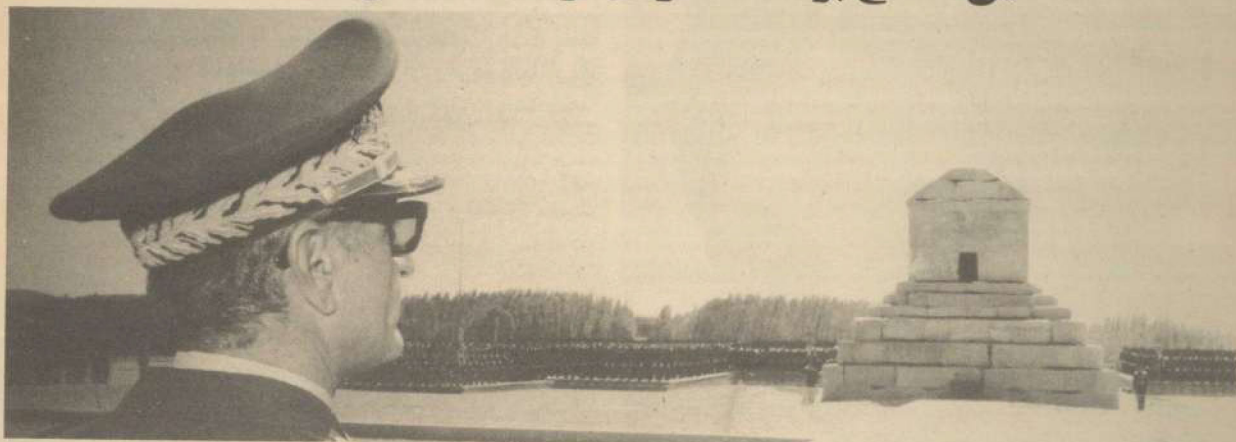
فروغ ایزدی، ابدی
و قاناک تمدن ایران

پاسارگاد: ۲۱ مهرماه ۱۳۵۰ - ۱۳ اکتبر ۱۹۷۱ - ۲۵۰۰ سال پس از مرگ کورش به سال ۵۲۹ قبل از میلاد

ادای احترام به کورش

بنیانگذار شاهنشاهی ایران،

نخستین مدافع بزرگ حقوق بشر، شاه مقدس، شاه شاهان



۱۴۱ هـ
در صفحات
۱۳ و ۸

«۲۵ قرن پیش بود که شاهنشاهی ایران بدست کورش بزرگ بر اساس اصول عالیله نوع دوستی و تفاهم میان ملل و احترام به معتقدات مذهبی و فکری آنان بوجود آمد و اینکار دردنیایی صورت گرفت که اساس رایج حکومتهای آن وحشت و کشتار و ارباب و تحمیل معتقدات قوم غالب به اقوام مغلوب بود. این طرز تفکر در طول تاریخ کهن ایران، همواره اساس حیات اخلاقی و معنوی ملت من بوده است.» از سخنان شاهنشاه آریامهر

لغو مالکیت ملی و منت بر آفتاب؟!

دنیا

از چشم تماشا

انسان در زمینه مالکیت زمین، بارها زمین را به خون آغشته است. فتوالیسم تعلق همه به «فرد» بود و در برابر آن تئوری «لغو مالکیت» دلپذیر نموده، پس از نیم قرن در آن سرزمینها که مالکیت لغو شد بنوعی دیگر بتدریج باز میگردد!

هنر انقلاب ایران در این بود که بنام «اصلاح زمین» انقلاب کرد و در بسیاری از کشورهای امروز جهان بنام «انقلاب» درهم میریزند اما به «اصلاح» نیز نمیروند.

در بررسی انقلابهای زمان، بنوعی میرسیم که اندوهناکترین آن است و در این نوع «مالکیت فردی و ملی» را بیگناهی لغو میکنند: اسناد مالکیت را از یکایک افراد یک کشور میگیرند و آن اسناد را روی هم میگذارند، بنام سند مالکیت یک کشور به دست بیگانه میسپارند و در حقیقت بیگانه نیرومند چنین عظیم از جهان فروغ تخت جمشید را فراوان دیده است و فراوان خواهد دید باین ترتیب که استعمار نو، شرقی یا غربی اش بنام انقلاب، یک جامعه و یک ملت را به آسانی به اسارت میبرد، از خاورمیانه عربی تا آفریقا و اروپا و دیگر نقاط جهان ناظر نمونههای روشن آن هستیم.

اگر استعمار کهنه، در هند، تلاش میکرد که ملت هند تاریخش را فراموش کند و جرئت «برپای خود ایستادن» را همراه با شناسنامه اش از دست بدهد، استعمار نو، هم این را میخواست و هم میخواست که بردگان، رزق مقرر یا «تعمانه» برده دار، را به آئین انقلاب میل کنند و در خدمت برده دار، شادمانه سرود انقلاب بخوانند!

در جهانی چنین که ملت ایران بر «ایسم»ها و انقلابهای چنان، داغ باطله زده است و در عصر نهضت فکری ایرانی دوهزار و پانصدسال آزادی و سرفرازی را جشن میگیرد آیا میتواند تبریک قلبی برده داران روزگار را نیز انتظار کشد؟

تخت جمشید رمز و راز و نشانه قدرت مادی و معنوی سرزمینی است بنام ایران که هزاران سال بردنیا نور دانش و انسانیت و آزادی پاشیده است و همه ملتها میتوانند در پهنه ای عظیم از جهان فروغ تخت جمشید را در خانه خود ببینند لذا اگر همه مردم جهان چراغی در تخت جمشید برافروزند بروشنایی خورشید و بر قدر آن چیزی نیفزوده اند.

آیا چراغ را بر خورشید منت است؟

زمین پرورشگاه انسان است، روی آن زندگی میکند و در آن دفن میشود.

زمین طبیعت است و طبیعت زمین را نیز دربر میگیرد.

چگونگی رابطه انسان با زمین و طبیعت موضوع تحولات و دگرگونیهای تاریخ زندگی انسان است.

در هر عصری از تاریخ مردم بگونه ای با زمین رابطه داشته اند.

جنبشهای انقلابی عصر ما هریک بنوعی درباره رابطه انسان و زمین حکم رانده اند:

زمین به فرد تعلق دارد؟ یا به جمع؟

و منظور از جمع چیست؟

برای پاسخ باین سؤاها، در طول تاریخ، آدمها با یکدیگر به بحث نشستند و به نبرد برخاسته اند:

فاصله استدلالها از مالکیت مطلق تا لغو آن!

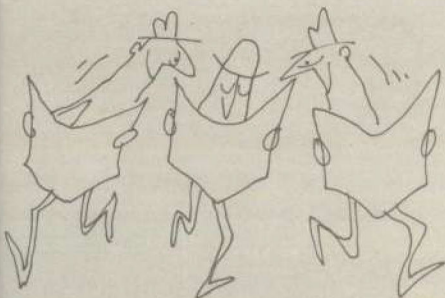
محمود جعفریان

تاما



امروز، ۲۲ مهرماه، سالروز تولد علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی محبوب ایران است. مجله تماشا این روز خجسته را با معظملها تبریک میکند.

این شماره مجله تماشا زمانی منتشر میشود که مردم ایران در هیجان حادثه بزرگ تاریخ معاصر - بزرگداشت سال کورش و برگزاری آئین دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران فرو رفته اند، و جهان خیره به عظمتی می نگرد که زمانی ایران داشت، و اکنون در کار بدست آوردن مجدد آن است. «تماشا» با گرمترین شادباشها به خوانندگان، صفحاتی از این شماره خود را به این مناسبت بزرگ اختصاص داده است و در شماره آینده نیز عکسها و گزارشهای اختصاصی در این باره خواهد داشت.



آقای تماشا

تماشا



روی جلد: اسلاید رنگی از کامران عدل

- صاحب امتیاز: رضا قطبی و مسئول
- زیر نظر: ایرج گرمین
- طرح و تنظیم: قباد شیوا با همکاری هیلدا و ارطال نیان
- آگهیها: دفتر مجله تماشا
- دفتر مجله: خیابان تلویزیون. ساختمان تولید تلویزیون
- صندوق پستی: ۳۳-۴۰۰ ۶۲۱۱۰۵
- چاپ: چاپخانه بیست و پنجم شهر یور (شرکت سهامی افست)

از مطالب این شماره:

دنیا از چشم تماشا

لغو مالکیت ملی و منت بر آفتاب!

گزارش

- گزارشی اختصاصی از جشنهای دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران
- مصاحبه با علیاحضرت شهبانوی ایران
- تبلیغات در خلیج فارس

تاریخ و تمدن

- پیروزی کورش بر لودیا - ایزدمیترا و جشن مهرگان
- پیشگامان نهضت های ملی و پاسداران استقلال ایران
- تمدن - از دیدگاه کنت کلارک
- ضد خاطرات - از آندره مالرو

تلویزیون و ارتباط جمعی

- تلویزیون و اطفال
- فعالیت های تلویزیون ملی ایران در آستانه جشن های شاهنشاهی
- اینجا رادیو مونت کارلو
- نوذر آزادی، حرفها و درد دلهايش
- تلویزیون در خانواده و جامعه نو

جدول برنامه های تلویزیونها و رادیوها

سیاست

ورزش

داستان

- جشن گیلان
- نوحه و گمشده (باورقی پلیسی)
- انسان، جنایت و احتمال
- دو چرخه (طنز کوتاه)

کتاب

- ماجرای نیمه شب
- مستاجرین
- نه مارکس نه مسیح
- قایقران رود پائیز

تئاتر

- ده سازنده تئاتر امروز - امیل زولا
- در جادوی صحنه ها

موسیقی

- توسکانینی

سینما

- نقد فیلم
- فلینی از فدريكو حرف می زند

در چهار گوشه جهان

مسابقه و سرگرمی

- زندگی مصور کورش بزرگ: از نقاشی کودکان
- جدول کلمات متقاطع
- میان پرده

یک استوار در مورد سلیقه شخصی علیا حضرت شهبانو میخواستیم بکنیم از میان بزرگان تاریخ ایران - چه در دوران اساطیری و چه در دوران تاریخی - کدام شخصیت بیشتر مورد توجه و علاقه شهبانو قرار دارد؟ و نیز کدام دوره از تاریخ ایران؟

● دوران هخامنشی، به دلیل همان منشور حقوق بشر که در استوانه کوشی کبیر نوشته شده احترام انگیز است. آدم می‌بیند که دو هزار سال پیش تخت‌جمشید را کارگرانی ساخته‌اند که مزد می‌گرفته‌اند و بیمه بوده‌اند - البته به سبک همان زمان - در حالیکه در آن زمان خیلی ساده بود که از برده‌ها استفاده می‌کردند. یا وقتی آدم می‌بیند دشمنان ایران آرزمان و مورخینی چون هرودوت و گزنفون - که بیرحان دوست ایران نبودند - در کتابهایشان چگونه از کوروش و ایرانیان آن زمان ستایش کرده‌اند، احساس غرور میکنند... و کوروش بزرگ، بخاطر همان روحیه عدالت خواهی، صلح‌جویی و نوع دوستی که داشته حتی در کتاب مذهبی از آن یاد شده است. پادشاهی نظیر او کم پیدا می‌شود. بلکه شانس هر وقت فرانسوی است که می‌گویند هر وقت می‌گوید شاه بزرگ، منظورشان فقط کوروش گبر است، شاید به آن دلیل که این شخصیت ممتاز تاریخ شاهنشاهی ایران هر جا رفته صلح و صفا و آبادانی برده، هیچ‌جا دست به خرابی و قتل زنده و حتی شمنانی را مورد محبت قرار داده است. این کاریست که حتی مردم متقدم قرن بیستم نمی‌توانند بکنند، چه برسد به دوازده و پانصد سال پیش. دوران - های دیگری هم هست که توجه مرا جلب میکند مثل دوره ساسانیان بخاطر اشیای هنری که باقی گذاشته که امروزه نظیرش پیدا نمی‌شود. دوره صفاریان که آوای استقلال ایران دوباره بلند می‌شود، دوره غزنویان از لحاظ اینکه دوره شکفتن شعر و ادب ایران بوده و دوره صفویه بخاطر آثار معماری و هنری ارزشمندی که باقی گذاشته است. با دوران رضا شاه گبر فصل تازه‌ای در تاریخ کشور ما گشوده شده، این سردار بزرگ با قدرت خارق‌العاده وحدت وطنی و فوین بوجود آورد و مسیر را از خطری که هستی ملی ما را تهدید میکرد نجات داد.

با گذشت زمان، امروز میتوان دریافت، رضا شاه گبر چه فکر بزرگ و آینده نگری زور داشته است. بخوبی می‌توان دید چیز - هالی که از آن دوره باقی مانده از یک فلسفه اصولی خاصی برخوردار بود، حال آنکه ایشان هیچک از امکاناتی را که امروزه هست نداشته‌اند.

استفاده می‌کنم از اشاره‌ای که شهبانو به هنر ایران در دوران مختلف فرمودند و میخواهم بپرسم که شهبانو در زمینه‌های مختلف هنری در دوران معاصر، موسیقی - تئاتر - نقاشی - سینما - معماری و دیگر ترانه‌ها، توجه به چه مسائلی را به هنرمندان توصیه می‌فرمایند؟

● باز هم به مسأله آموزش پر - میگردد. مغزهای افراد ما را چه اشخاصی میتوانند آموزش بدهند؟ طبیعتاً معلمان در مدرسه، نویسندگان یا کتابهایی که می‌توانند و هنرمندان یا آثارشان. یعنی بطور کلی این طبقه روشنفکر است که میتواند یک ملتی را آموزش بدهد. امروزه آموزش مردم فقط در خانه و مدرسه انجام نمی‌گیرد بلکه رادیو و تلویزیون، سینما و حتی نقاشی و نوشتن هم آموزش میدهد، پس مسئولان این وسایل و هنرمندان و نویسندگان هم باید به اهمیت مسئولیتشان واقف باشند. از رشته‌هایی که نام بردید، برای من معماری خیلی مهم است چون اگر آلان بان توجه نشود بعد دیگر خیلی دیر خواهد بود. مثلاً یک وقت آمدند و دروازه‌های قدیمی قشنگ تهران را خراب کردند، حالا دیگر نمیتوان آنها را دوباره ساخت. یا وقتی یک



محیط شهری انسانی را از بین بردند خیلی مشکل است دوباره درست کنند. فکر کنید، اگر چندین سال پیش، یک کسی میتوانست پیش‌بینی کند که جمعیت شهر تهران یک روزی به ۵ میلیون نفر خواهد رسید و برای این مردم پارک و دیگر وسایل آسایش و زندگی لازم است، ما امروز با این همه اشکال روبرو نبودیم. برای همین است که می‌گویم معماری برای من خیلی مهم است. آنهم نه معماری از لحاظ ظاهری بلکه از لحاظ باطن، چون در ایران محیط زندگی و طرز زندگی مردم، خیلی اهمیت دارد که صورت ظاهر بناها، موقعی که می‌گویم معماری ایران مقصودمان گنبد و این چیزها نیست، بلکه اساس آن محیط ایرانی است که باید حفظ شود. راجع به معماری خیلی صحبت شده و همه به آنچه می‌گویم معتقدیم، منتها آن کسی که کار را انجام میدهد و مسئول است باید معتقد باشد و راه حلش را پیدا بکند. آلان خارجیها که می‌آیند ایران، می‌گویندها تما فوق‌العاده است، اصلاً با تپه درهم آمیخته است. خوب این یکبار از اصول معماری جدید قرن بیستم است که وقتی شمر سازی میکنند طبیعت را از بین نبرند بلکه با طبیعت مفاقت ایجاد کنند.

● البته ما میخواهیم که این خانه‌های گلی از بین بروند و همه پیدایش شوند، ولی آن محیط انسانی را نباید نگاهداریم. ما در قدیم کوچه‌های باریک داشتیم بین خانه‌ها و مساجد و بازار، چون زندگی خلاصه میشد در وقت و آمد بین خانه و مسجد و بازار، ولی امروزه یک خیابان اسفالت می‌کنیم میان آنها و تکی این ارتباط را از بین می‌بریم. چیزی که در ایران خیلی مهم است منظره ایران است. یعنی اینکه کسی که سفر میکند اقل را ببیند، در پی کوه‌های خاکی و سنگی یک دره سرسبز را ببیند، رودخانه و سینما و... امروز مملکت دارد آباد میشود، چانه ساخته میشود و مردم باغشان درست میکنند. همه دور باغهاشان را دیوار خواهند کشید و بیست سال دیگر موقعی که آدم از

در صورت، پژوهش در یک راه جدید و در افضای نو و تازه همیشه موجب شرف بشر است و ما نمیتوانیم جلوش را بگیریم. باید این تلاشها باشد و این زحمتهای گسترده شود تا اینکه یک روزی نتیجه بدهد.

علیاحضرت شهبانو نظرشان را در مورد شخصیت‌های بزرگ تاریخی ایران فرمودند، آیا ممکن است بفرمایند از میان سخن سراپایان بزرگ ایران کدام شاعر و کدام نویسنده را بیشتر میپسندند؟

تهران میخواهد برود تیریز یا اسفهان فقط از میان مقداری دیوار زد میشود و هیچ چیز نخواهد دید. اینها چیزهایی است که از همین حالا باید با آنها فکر کرد. باید محیط انسانی شهری را حفظ کرد. در شهرسازی باید اصولی را رعایت کرد و مثلاً اگر کار - خانه‌های میزاند طوری نباشد که دوش‌های شهر را کثیف کند یا آرامش زندگی ساکنان آنرا بهم بزند. این چیزی است که باید قیلاً فکوش را کرد که کارخانه کجا باشد و فرودگاه کجا؛ اینها را باید با دور اندیشی تنظیم کرد. دیدید برای خاطر یک فرودگاه در زاین، چه اتفاقاتی افتاد؟ ما از حالا باید فکر اینها را بکنیم و باید وسیع مسائل را بررسی کنیم و برای یک سال یا دو سال فکر نکنیم، بلکه آینده توتر را در نظر داشته باشیم. معماری از این لحاظ خیلی مهم است که محیط انسانی مورد علاقه انسان باشد تا بتواند در آن زندگی کند و خوشبخت باشد. من همیشه می‌گویم، اگر طبع شعر مردم شیراز زیاد بوده شاید یک مقدارش بخاطر منظره و محیط و باغات و چشمه‌های شیراز بوده است. اگر این‌ها را از بین ببرد و شیراز تبدیل شود یک شهر اروپایی آتوقیت ممکن است یک شاعر هم در شیراز نباشد.

● البته نویسندگی هم خیلی مهم است بدلیل اینکه مردم آلان با سواد میشوند و باید مطلب خوب برای خواندن داشته باشند. این نویسندگانند که افکار مردم را می‌توانند بسازند و با آنها آموزش بدهند. هنرها هر کدام در حد خود مهم هستند. سینما مهم است، تئاتر مهم است، موسیقی و نقاشی هم همینطور. تمام هنرها مهم است، برای اینکه همه با هم مخلوط است و بشر به تمام اینها احتیاج دارد. اگر موسیقی و نقاشی و آبتگونه زیباییها در زندگی انسانها نبود نمیتوانست زندگی بکنند.

شهبانو به حدی که باید در گرفتن پیشرفتهای غرب رعایت شود اشاره فرمودند در زمینه هنر بطور کلی تصور می‌فرمایند این حد چه هست و جوانان ما در این زمینه چه نکاتی را باید در نظر بگیرند؟

● البته گفتن این مسأله خیلی مشکل است برای اینکه ما در یک دوره تحقیق و مطالعه هستیم و باید کار بکنیم. آنچه باقی می‌ماند اینست که باید کارها را شخصیت‌پروریه صحیح داشته باشد. ما باید در دنیای مدرن، احساساتی را که مردم امروزی دارند درک کنیم و قبول داشته باشیم که همه چیز فرق کرده و محیط زندگی و طرز فکر مردم عوضی شده است. البته جستجو و پژوهش خیلی خوب است. اما باید فراموش کرد که هنر موفقی زنده است که مردم نگینش دارند، که مردم می‌فهمند و قبولش داشته باشند. اگر هنری را مردم قبول کنند باقی میماند و گر نه از بین میرود. البته هنر هنری در کدام اول با مقاومت اکثریت مردم روبرو میشود، اما اگر ریشه و اصالتی داشته باشد خودش را پدید می‌آورد. این در قدیم هم بوده و بسیاری از هنرها با صوت ناسخ هم و جنجال و بلوای مردم روبرو شده، اما امروزه ما آنها را بعنوان هنرهای کلاسیک می‌شناسیم. امروزه هم همینطور است، چون همه نمیتوانند همه چیز را قوی درک کنند. زمان میخواهد و احتیاج به آموزش و عنایت دارد.

● علیاحضرت شهبانو، موسیقی ایرانی را چگونه می‌بینید و فکر میکنید چگونه باید باشد؟

● باید بگویم که من در پیچگی و جوانی موسیقی ایرانی را نمی‌فهمیدم و هیچ از آن خوشم نیامد. از هفت هشت سال پیش کم کم علاقمند شدم و حالا خوب درک و حس میکنم و می‌بینم که موسیقی ایرانی اصل خیلی علاقه دارم. چند سال پیش اگر رادیو را باز میکردم و موسیقی ایرانی پخش میکرد بر میگرددادم ولی حالا نگاهم دارم. البته آنهم باید محیط و موقعیت خاصی باشد، آدم آرام و راحت باشد و در محیط مناسب. اگر در دفتر موسیقی باز کنم و آواز ایرانی

● من از میان شعرای ایران، علاقه زیادی به حافظ وسعدی دارم، اما وقت من



چنان گرفته است و کارم بقدری زیاد است که کمتر میتوانم به علاقه‌های شخصی که دارم برسیم. از جمله خیلی کم میتوانم شعر بگویم و مخصوصاً دیگر نمیتوانم شعر حفظ کنم. شعرهایی که من در یاد دارم همه را در دوره مدرسه و تحصیل یاد گرفته‌ام. بعد از آن دیگر چنین فرصتی دست نمانده است. البته از رادیو شعرهای خیلی خوبی می‌خوانند که گاهی فوق‌العاده جالب است و من آنها را یاد داشت میکنم ولی فرصت بخاطر سپردن آنها را نمیکنم.

از شعرای دیگر مولانا و صائب تبریزی را خیلی دوست دارم. از میان شعرای جدید اشعار فروغ فرخزاد مورد علاقه‌ام است شعرای اخوان ثالث (م. امید) و شاملو را هم می‌پسندم. از میان نویسندگان کتابهای صادق هدایت را میخواهم. من کتابهای شعرا و نویسندگان ایرانی را جمع میکنم که یک روزی مطالعه کنم ولی متأسفانه باگزارتشهایی که باید روزانه بخوانم و همچنین روزنامه‌ها و مطبوعات، خیلی کم وقت برای مطالعه کتاب برام میماند. یک اشکال هم هست و آن اینکه بقدر تعداد مجله‌ها و روزنامه‌های ما زیاد است که آدم نمیتواند همه را بخواند و تمرکز فکری داشته باشد.

شعر هم یک هنر واقعاً ایرانی است و از هنرهایی است که مردم بیشتر بطرفش کشیده میشوند. ما شعرای خیلی زیادی داریم و مردم ما هم به فکر خیلی علاقه دارند بطوریکه بسیاری از خارجیها که با ایران آمده‌اند ایران را یک مملکت شاعر پیشه شناخته‌اند.

● در مورد، موسیقی، ممکن است بپرسم در بین آهنگسازان بزرگ دوره‌های مختلف موسیقی - از کلاسیک سیم تا عصر حاضر - شهبانو کدام دوره را بیشتر میپسندند و گوش میدهند.

● موسیقی در روحیه من خیلی تأثیر دارد اما بیشتر بستگی به موقعیت و وضعیت روحیه دارد که چه آهنگی را بهتر درک کنم و از آن لذت ببرم. اما بطور کلی از تپوون بیشتر خوشم می‌آید، چون آناش ریاضت شنیده‌ام. از باخ، شوپن، چایکوفسکی و رحمانوف هر لذت می‌برم. آهنگسازهای دیگری هم هستند که از قطعات بخصوصشان یا قسمتی از آناشان خوشم می‌آید مثل مندلسون، شوپرت و دیگران.

موسیقی ملون را در سالیهای قبل اصلاً نمی‌فهمیدم و خوشم نیامد. اما حالا شاید بخاطر فتیوال شیراز و یک مقدار صحبت کرده و محیط زندگی و طرز فکر مردم عوضی شده است. البته جستجو و پژوهش خیلی خوب است. اما باید فراموش کرد که هنر موفقی زنده است که مردم نگینش دارند، که مردم می‌فهمند و قبولش داشته باشند. اگر هنری را مردم قبول کنند باقی میماند و گر نه از بین میرود. البته هنر هنری در کدام اول با مقاومت اکثریت مردم روبرو میشود، اما اگر ریشه و اصالتی داشته باشد خودش را پدید می‌آورد. این در قدیم هم بوده و بسیاری از هنرها با صوت ناسخ هم و جنجال و بلوای مردم روبرو شده، اما امروزه ما آنها را بعنوان هنرهای کلاسیک می‌شناسیم. امروزه هم همینطور است، چون همه نمیتوانند همه چیز را قوی درک کنند. زمان میخواهد و احتیاج به آموزش و عنایت دارد.

● علیاحضرت شهبانو، موسیقی ایرانی را چگونه می‌بینید و فکر میکنید چگونه باید باشد؟

● باید بگویم که من در پیچگی و جوانی موسیقی ایرانی را نمی‌فهمیدم و هیچ از آن خوشم نیامد. از هفت هشت سال پیش کم کم علاقمند شدم و حالا خوب درک و حس میکنم و می‌بینم که موسیقی ایرانی اصل خیلی علاقه دارم. چند سال پیش اگر رادیو را باز میکردم و موسیقی ایرانی پخش میکرد بر میگرددادم ولی حالا نگاهم دارم. البته آنهم باید محیط و موقعیت خاصی باشد، آدم آرام و راحت باشد و در محیط مناسب. اگر در دفتر موسیقی باز کنم و آواز ایرانی

● مساحت از تمام رشته‌های هنری شد. اجازه میخواهم از علیاحضرت شهبانو استوال کنم که نظرشان چنین هنر در طولینحصال گذشته تا چه حد توانسته است در زمینه هنر راه گشایی کند یا دوستداران هنر را با نمونه‌های خوب هنر شرق و غرب آشنا سازد؟

● بنظر من جشن هنر شیراز کمک کرده است که یک رویداد هنری مهم در مملکت ما بوجود بیاید. این آغاز کار بود و برای یک عده از ایرانیان که امکان ندارند از برنامه‌های شرقی و غربی در فتیوالهای بزرگ دنیا استفاده بکنند موقعیت و امکان استفاده از چنین برنامه‌هایی را بوجود آورد. در جشن هنر همه نوع برنامه هست و همه برنامه‌ها بنظر من خوب است. بنظر من این نیست همه باید کار کنند که مملکت پیش دنیا چه میکند، چه برنامه‌های کلاسیک یا مدرن هست. جشن هنر شور و شوقی هنری در ایران ایجاد کرده که قبلاً در هیچ زمینه‌ای انقدر سر و صدا نبود. همین که ایجاد سر و صدا میکند، مطالبی درباره‌اش نوشته میشود و درباره‌اش بحث درمی‌گیرد، خودش یک قدم مثبت است، چون دارد مغز ها را در زمینه جدیدی وادار بنگر کردن، تصمصم گرفتار و عقیده داشتن میکند. در قدیم یک ایرانی اصلاً از خودش نمی‌پرسید که عقیده من درباره این هنر چیست، اما امروز مجبور است فکر بکند و ببیند درباره فلان هنر چه فیهیده، چه درک میکند و چه قضایاتی دارد و در نتیجه آموزش می‌بیند.

● ما امیدواریم که در سالیهای آینده افراد بیشتری بتوانند در جشن هنر شرکت بکنند چون در سالیهای گذشته بعثت محدود بودن امکانات، عده کمتری میتوانستند از برنامه‌های جشن هنر استفاده بکنند. جشن هنر اصلاً ورفه‌هایی آماده کرده بود که نظر مردم را میسبید، این فکر خوبی بود و مسلماً نظرات مردم خیلی مهم است و فهمیدن آنها لازم است. عده‌ای علاقه داشتند در کنار برنامه‌های فتیوال، برنامه‌های هنری جنبی - که برای عموم بیشتر قابل درک باشد انجام گردد. مسلماً مطالعه میشود که برنامه‌هایی در این حد گذاشته شود. از لحاظ بین المللی شخصیتی که فتیوال شیراز در دنیا پیدا کرده، آنهم بدون اینکه ما خودمان بخواهیم تبلیغ بکنیم، بسیار قابل توجه است. آسان نیست که یک مملکت، آنهم یک مملکت آسانی، فتیوالی داشته باشد که در برابر فتیوالهایی که چندین سال است در اروپا برپا شده آنهم بوسیله اشخاصی که واقعاً تمدن فرهنگی و موسیقی و هنری چند صد ساله دارند و در کارشان واردند، موفقیتی چنین درخشان کسب کند. من معتقدم که برای یک کار جدید هنری جشن شیراز موفقیت بزرگی بوده است.

● شهبانو دوست دارند اجرای موسیقی ایرانی را با ارکستر بزرگ بشنوند یا با سازهای ایرانی؟

● نه، بیشتر همان سازهای ایرانی، همان پنج شش ساز قدیمی و اصل را ترجیح میدهم، مثلاً یک خواننده یا سه ساز، آن فرم بزرگ هنوز نمی‌گذرد و از ارکسترسیون آنها زیاد خوشم نیاید.

● آرزوی من برای مملکت خودمان که از لحاظ پیشرفت مملکت در باه‌ای باشد که همه بتوانند از همه امکاناتی که کشور ما میتواند در اختیار بگذارد بطور مساوی بر - خوردار شوند و تمام احتیاجات مادی مردم از لحاظ مسکن، کار، تفریح، بهداشت و آموزش رفع شود و بخصوص آن سنن و اخلاقیات خوب ایرانی را از دست ندهند و سعی کنند همانطور که پیشرفت زندگی مادی را میخواهند بدست بیاورند، دو برابر آن برای مغزشان و برای روحشان زحمت بکنند. احتیاجات مادی و خواسته‌های مادی هیچوقت تمامی ندارد و اما آن فری خوشبخت است

● آرزوی من برای مملکت خودمان که از لحاظ پیشرفت مملکت در باه‌ای باشد که همه بتوانند از همه امکاناتی که کشور ما میتواند در اختیار بگذارد بطور مساوی بر - خوردار شوند و تمام احتیاجات مادی مردم از لحاظ مسکن، کار، تفریح، بهداشت و آموزش رفع شود و بخصوص آن سنن و اخلاقیات خوب ایرانی را از دست ندهند و سعی کنند همانطور که پیشرفت زندگی مادی را میخواهند بدست بیاورند، دو برابر آن برای مغزشان و برای روحشان زحمت بکنند. احتیاجات مادی و خواسته‌های مادی هیچوقت تمامی ندارد و اما آن فری خوشبخت است

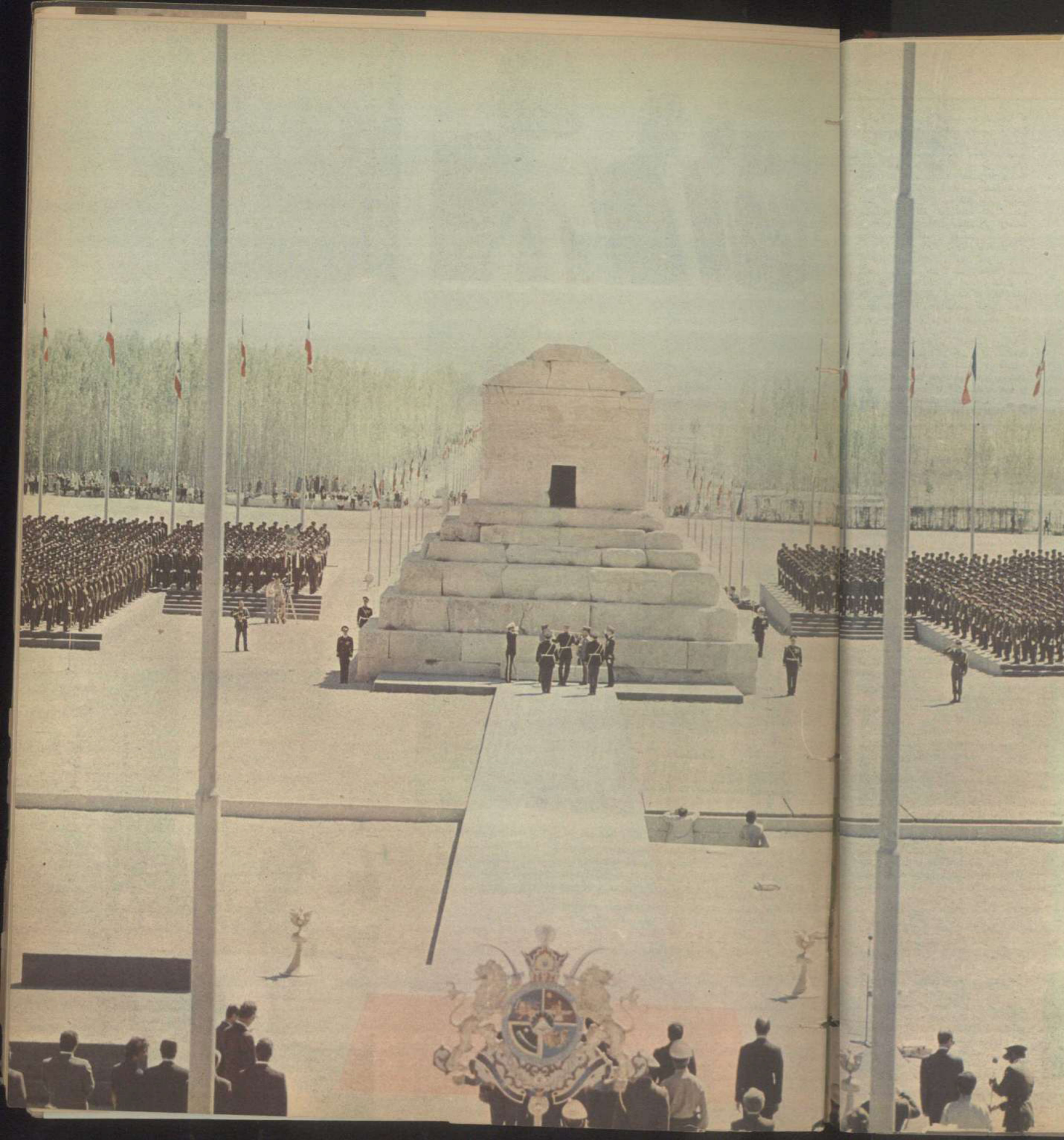
● افتخار بزرگی نصیب من شد که توانستم شرفیاب شوم و این مصاحبه انجام بگیرد. از لطف علیاحضرت شهبانو خیلی متشکرم.

● آرزوی من برای مملکت خودمان که از لحاظ پیشرفت مملکت در باه‌ای باشد که همه بتوانند از همه امکاناتی که کشور ما میتواند در اختیار بگذارد بطور مساوی بر - خوردار شوند و تمام احتیاجات مادی مردم از لحاظ مسکن، کار، تفریح، بهداشت و آموزش رفع شود و بخصوص آن سنن و اخلاقیات خوب ایرانی را از دست ندهند و سعی کنند همانطور که پیشرفت زندگی مادی را میخواهند بدست بیاورند، دو برابر آن برای مغزشان و برای روحشان زحمت بکنند. احتیاجات مادی و خواسته‌های مادی هیچوقت تمامی ندارد و اما آن فری خوشبخت است

● آرزوی من برای مملکت خودمان که از لحاظ پیشرفت مملکت در باه‌ای باشد که همه بتوانند از همه امکاناتی که کشور ما میتواند در اختیار بگذارد بطور مساوی بر - خوردار شوند و تمام احتیاجات مادی مردم از لحاظ مسکن، کار، تفریح، بهداشت و آموزش رفع شود و بخصوص آن سنن و اخلاقیات خوب ایرانی را از دست ندهند و سعی کنند همانطور که پیشرفت زندگی مادی را میخواهند بدست بیاورند، دو برابر آن برای مغزشان و برای روحشان زحمت بکنند. احتیاجات مادی و خواسته‌های مادی هیچوقت تمامی ندارد و اما آن فری خوشبخت است

● آرزوی من برای مملکت خودمان که از لحاظ پیشرفت مملکت در باه‌ای باشد که همه بتوانند از همه امکاناتی که کشور ما میتواند در اختیار بگذارد بطور مساوی بر - خوردار شوند و تمام احتیاجات مادی مردم از لحاظ مسکن، کار، تفریح، بهداشت و آموزش رفع شود و بخصوص آن سنن و اخلاقیات خوب ایرانی را از دست ندهند و سعی کنند همانطور که پیشرفت زندگی مادی را میخواهند بدست بیاورند، دو برابر آن برای مغزشان و برای روحشان زحمت بکنند. احتیاجات مادی و خواسته‌های مادی هیچوقت تمامی ندارد و اما آن فری خوشبخت است

● آرزوی من برای مملکت خودمان که از لحاظ پیشرفت مملکت در باه‌ای باشد که همه بتوانند از همه امکاناتی که کشور ما میتواند در اختیار بگذارد بطور مساوی بر - خوردار شوند و تمام احتیاجات مادی مردم از لحاظ مسکن، کار، تفریح، بهداشت و آموزش رفع شود و بخصوص آن سنن و اخلاقیات خوب ایرانی را از دست ندهند و سعی کنند همانطور که پیشرفت زندگی مادی را میخواهند بدست بیاورند، دو برابر آن برای مغزشان و برای روحشان زحمت بکنند. احتیاجات مادی و خواسته‌های مادی هیچوقت تمامی ندارد و اما آن فری خوشبخت است



بقیه از صحنه ۳

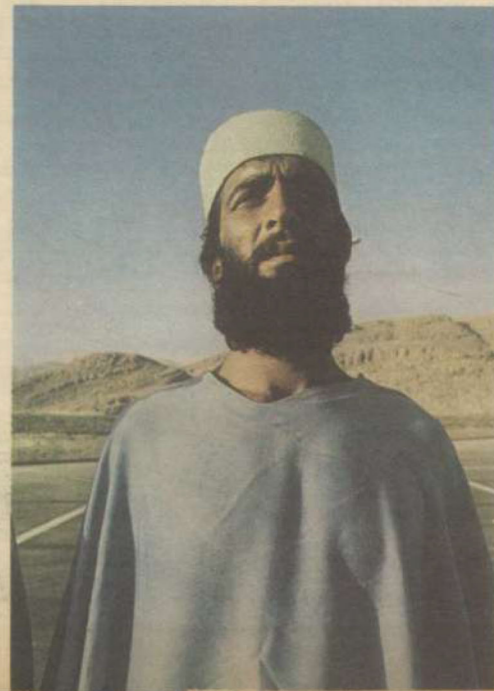
آید از کاخ شاهنشاهی
نقشه صلح عالم به گوش،
تا ز ایران سران جهان
بشنوند این ندای سروش:

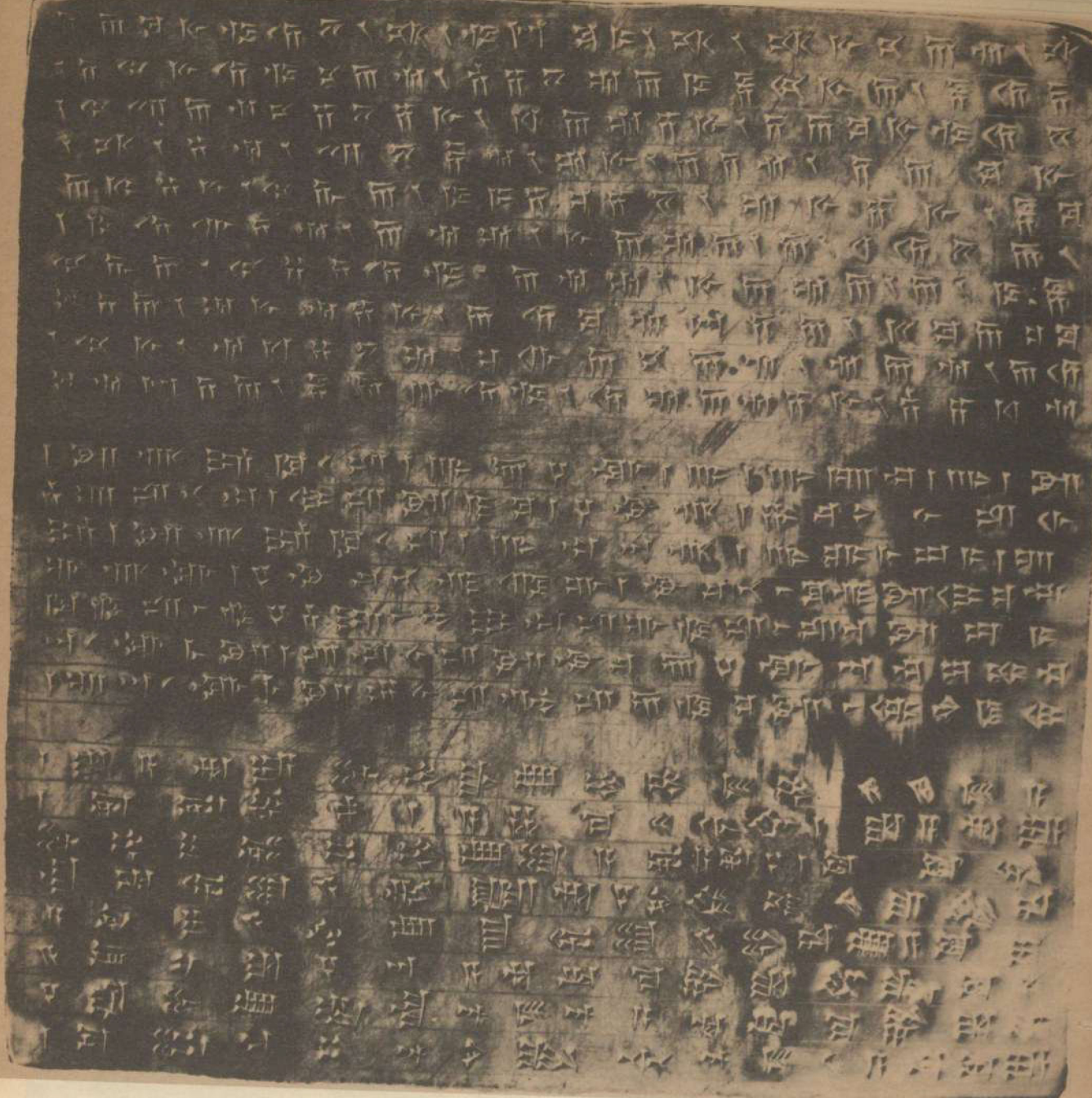
کلمات در دشت پاسارگاد طنین میافکند،
گرداگرد آرامگاه سنگی کورش، قلبهای جوان
سپاهیان می‌تپد و لبان آنان می‌خوانند، و باد کلمات
را با خود می‌برد، و جایی در فضا ماهواره‌ای ندارد
به چهار گوشه گیتی می‌رساند و مردمانی ناآشنا از
نژادهای زرد و سفید و سیاه می‌شنوند که:

وقتی از ستمگران، تیره هر کرانه بود،
روشن از شهبان‌ها، چهره زمانه بود
متشور آزادی نوع بشر، در چنین زمان،
شاه شهبان کورش، از سرزمین‌ها، داده بر جهان،
که جشن باشکوه‌ها، به نام او بود به پایا...



چهره‌هایی از سربازان دوره هخامنشی و نیایی از کتیبه هخامنشی





بدین ترتیب مراسم آغاز جشن دوهزارو پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران به پایان میرسد، اینک چشم و گوش جهان متوجه تخت جمشید است و یکبار دیگر سکوت آرامگاه کوروش بزرگ را در خود فرو گرفته است، تاریخ نویسان گفته اند که بر سبکی از آرامگاه کوروش زمانی این جملات نقش شده بوده است:

«در اینجا من آرمیده ام، من، کوروش، شاه شاهان، ای رهگذر، من امپراتوری جهان را به پارسیان دادم، من بر آسیا فرمانروایی کردم، بر این گور رشک مبر.»

رهگذران بر این گور بوسه میزنند و سر به آستانش میسایند، بر آن رشک نمی برند.

شاهنشاهی ایران خطاب میکنند، و به ملت ایران، و مردم سراسر جهان. و این نیز خطایی است که در تاریخ خواهد ماند و از یاد نخواهد رفت.

اینک که آفتاب به نیمه آسمان برآمده، شاهنشاه، شهبانو، والاحضرت ولیمهد، میهمانان، ایران دوستان و ایران شناسان، سپاهیان، و انبوه عظیم خبرنگاران پاسارگاد را ترک میکنند.

جهانیان این آئین پرشکوه را بر صحنه تلویزیون دیده اند، آئینی یگانه که هیچ ملت دیگری بر روی زمین همچون آنرا نمیتواند برپا کند: تاریخ هیچ یک از ملل مردی مانند کوروش را بیاد ندارد و هیچ ملتی نمیتواند چنین با افتخار از بنیانگذار وحدتش سخن بگوید و او را تجلیل کند. مردی که بگفته اشیل: «... یک فانی سعادت مند بود، به تبعه خود آرامش بخشید، خدایان او را دوست میداشتند زیرا دارای عقلی بود سرشار.»

«من کوروش شاه... هنگامی که به آرامش بیابال درآمدم سپاه بیشمار من بی مزاحمت در میان شهر بابل حرکت کرد، من به هیچکس اجازه ندادم که سرزمین سومرواکد را دچار هراس کند، من نیازمندیهای بابل و همه پرستشگاههای آنرا در نظر گرفتم و در پی بود و وضعتان کوشیدم، خانه های ویران آنان را آباد کردم، به بدبختیهای آنان پایان دادم...»

و در این عصریکه پنجه خونین توحش و بربریت از آستین تمدن بدرآمده، جگرگاه مردمان را می درد، این گفته کوروش - آن فاتح و کشور - کشای بزرگ - در گوشمان زنگ میزند که: «من با انسانیت از جنگ راغبترم، زیرا در انسانیت با کارهای خوب باید شاخص شد، و در جنگ با بدی کردن و ضرر رسانیدن.»

هنگامیکه سکوت مقدس به پایان میرسد، شاهنشاه ایران لب به سخن میکشایند، و پس از ۲۵ قرن با زیباترین کلمات به بنیانگذار وحدت و



بر این دشت، ۲۵ قرن بود که سکوت فرمان می رانده، در این دشت زیر سنگهای سخت سیدرتنگ، مردی خفته که یک مورخ نامدار درباره او گفته است: «اوتوانست دلپای مردمان و ملل را چنان رویخود کند که همه میخواستند جز اراده او چیزی بر آنها حکومت نکنند.» و مورخ دیگری نوشته است: «او هیچگاه نظیر خود را در این عالم نداشته، او یک مسیح بود و مردی که درباره اش تقدیر مقرر داشته بود برتر از دیگران باشد.»

و اینک پس از ۲۵ قرن، یکی از فرزندان این مرد برتر، شاهنشاهی دیگر، با شهبانو و ولیمهدش با احترام در برابر او ایستاده اند، بر پای سنگهای گور آن مرد بزرگ گلهای بسیار به علامت عشق و ستایش نثار میکنند و بر این پهن دشت، و شاید در سراسر ایران یک دقیقه سکوت حاکم میشود تا در هر ثانیه از این دقیقه سکوت مقدس، طنین پیامهای کوروش خطاب به مردمان سرزمینش و خطاب به انسانها و بتاریخ، در اندیشه میلیونها نفر زنده شود:

سرایان هخامنشی و اشکانی در لباس و هیات خاص دوره های خود خاطره گذشته های درخشان مین ما را زنده کردند



برندگان مسابقات بزرگ رادیو تلویزیون ملی ایران

نقاشی - جمله و مقاله نویسی که در مراسم افتتاح استاد یوم یکصد هزار نفری در پیشگاه شاهنشاه آریامهر حضور خواهند یافت



برندگان جوایز اول مسابقه بزرگ رادیو تلویزیون ملی ایران (شرکت در جشن شاهنشاهی ایران) روز یکشنبه ۱۸ مهرماه عازم شیراز شدند

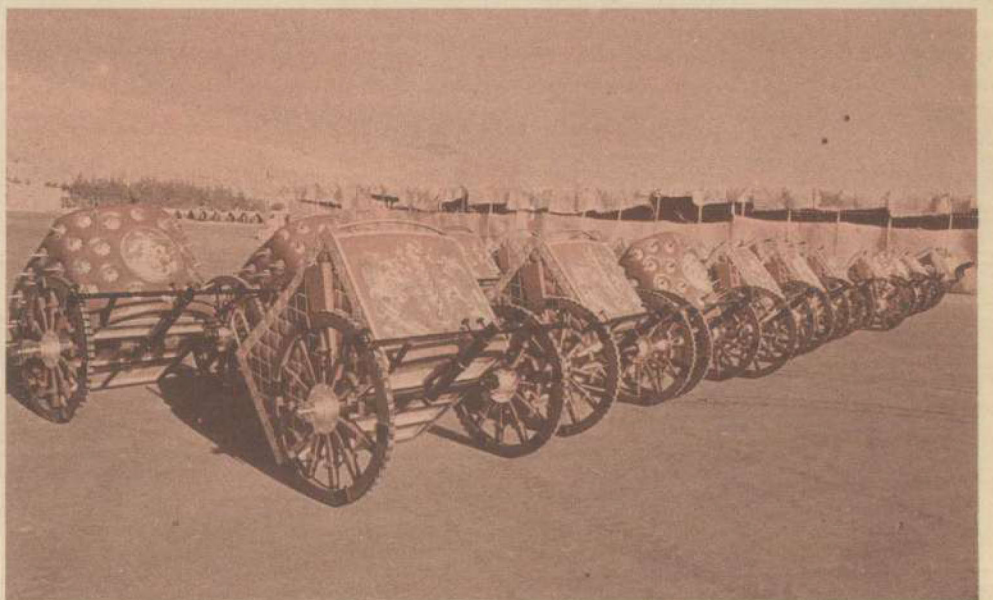
- ۱۹۰- ویکتوریا رحمانی زاده
- ۱۹۱- زیبا محمودیان
- ۱۹۲- افسانه قوچه‌لی
- ۱۹۳- شیرین بیگلرلی
- ۱۹۴- ترگس چالوک
- ۱۹۵- فاطمه تالیعی
- ۱۹۶- کیوان تاجیک
- ۱۹۷- رضا مظاهری
- ۱۹۸- مینا شاهرخی
- ۱۹۹- میا رحمتیان
- ۲۰۰- مری پنی‌اسدی
- ۲۰۱- مهناز ارسنجانی
- ۲۰۲- ابوالفضل سعیدی
- ۲۰۳- منصوره براتی
- ۲۰۴- ویدا عزیزی
- ۲۰۵- آذر ظهروند
- ۲۰۶- بهرام گشتاسب
- ۲۰۷- رباب معجاب
- ۲۰۸- بهزاد عمرانی
- ۲۰۹- نسیم نودری نوبی
- ۲۱۰- فریا باجچه
- ۲۱۱- نیره امینیان
- ۲۱۲- آرزنا وحید
- ۲۱۳- شبنام شاملو
- ۲۱۴- فاطمه صدیقی
- ۲۱۵- فریده فروزش
- ۲۱۶- حمید رضا ساعدی
- ۲۱۷- امیر حسین رضایی
- ۲۱۸- لاله چهل ایران
- ۲۱۹- سیم هاشمی
- ۲۲۰- مینو ساعتی
- ۲۲۱- محمد پویه
- ۲۲۲- شیدا حریفی
- ۲۲۳- ماریانا لاجوری
- ۲۲۴- زهرا یاسری
- ۲۲۵- حمید ترخانی
- ۲۲۶- شیدا بهروز مقدم
- ۲۲۷- افسانه بحرینی
- ۲۲۸- کلثوم فلاحیان
- ۲۲۹- نسیم صادقی
- ۲۳۰- فریده کتابچی
- ۲۳۱- مری کاگانلد
- ۲۳۲- سوسن چنگینی
- ۲۳۳- سید اصغر خضری
- ۲۳۴- ماندانا رحمتیان
- ۲۳۵- ماندانا خطا پیش
- ۲۳۶- مری قیاسی نیک
- ۲۳۷- زهرا حشمدار
- ۲۳۸- میترا سروش
- ۲۳۹- فریا فولادی
- ۲۴۰- محمود صیادیور
- ۲۴۱- فرحناز عزیزی
- ۲۴۲- سیمیا صغری
- ۲۴۳- میترا تقی‌پور
- ۲۴۴- پروین سیدی
- ۲۴۵- حسن شفیعیان
- ۲۴۶- رحمت‌الله حقانی
- ۲۴۷- مری مشهدی آقاجان
- ۲۴۸- اعظم کشمیری
- ۲۴۹- محمد رضا اویار حسینی
- ۲۵۰- افسانه ظهرا پور

- ۱۶۷- پیروز صالحیان
- ۱۶۸- سیلا صامی
- ۱۶۹- اکرم فیضی
- ۱۷۰- شهره حکمتی
- ۱۷۱- حمیده رزم‌خواه
- ۱۷۲- سوسن اسلامی زاد
- ۱۷۳- غلامحسین صادقی
- ۱۷۴- هنگامه حقیقی
- ۱۷۵- لالا ساهکیان
- ۱۷۶- زین نوروزی
- ۱۷۷- زولیده سادات خوس
- ۱۷۸- اشرف سبزواری زاده
- ۱۷۹- ملیحه حمیدی
- ۱۸۰- سیلا امیر هوشمند
- ۱۸۱- برات نورالهی
- ۱۸۲- مری رفعتی
- ۱۸۳- رویا هاشمی جود
- ۱۸۴- منوچهر فلکناز
- ۱۸۵- موش ارجمند شیبتری
- ۱۷۶- علی‌اکبر کدوئی
- ۱۸۷- مریدخت کنای
- ۱۸۸- فضل‌الله قاسمی
- ۱۸۹- محمد ابراهیم عبدالرحیمی
- ۱۶۷- غلامرضا ساجدی
- ۱۶۸- مبین قاسمی
- ۱۶۹- مری کمالی
- ۱۷۰- کامیار مدنی
- ۱۷۱- علیرضا گلزار فریا
- ۱۷۲- بیژن گیدانیان
- ۱۷۳- غلامحسین سید عربی
- ۱۷۴- رضا نوبی‌فکر
- ۱۷۵- روزا چرچکه
- ۱۷۶- پرویز نسیمی
- ۱۷۷- علی تیرا
- ۱۷۸- کبری شکوهی
- ۱۷۹- محمد ابراهیم محمدرزاده
- ۱۸۰- ایران عامری
- ۱۸۱- احمد توحیدی
- ۱۸۲- حمید رضا حبیبزاده
- ۱۸۳- بیام مجوبی
- ۱۸۴- مرسله اربابی
- ۱۸۵- مهناز خانانی
- ۱۸۶- بهروز مهدیانی
- ۱۸۷- فاطمه آتایی‌دمنی
- ۱۸۸- شمیم عبدالهی
- ۱۸۹- آلبرت یوسلیمی
- ۱۹۰- مری ساجی
- ۱۹۱- ویدا ارتش
- ۱۹۲- زهرا شریف‌نایی راد
- ۱۹۳- اکرم امیری
- ۱۹۴- اله حکمت
- ۱۹۵- مهدی صداقت منش
- ۱۹۶- سید منصور آقامیری
- ۱۹۷- سوسن اردکانی
- ۱۹۸- غلامرضا خسروی
- ۱۰۳- خانم سرور نوری
- ۱۰۴- آقای امیر رضایی
- ۱۰۵- خانم هلن یوسلی
- ۱۰۶- خانم سوسن مسن
- ۱۰۷- آقای هومن فتح‌الله زاده
- ۱۰۸- آقای مسعود مجتاز
- ۱۰۹- امیر حسین نوائی مرکزی
- ۱۱۰- خانم زهرا انتضالی
- ۱۱۱- خانم سوئیده الولدی
- ۱۱۲- خانم پروین نیک آذر
- ۱۱۳- خانم آرزنا آزادفر
- ۱۱۴- آقای عزت‌الله نیری
- ۱۱۵- آقای سعید اویسی
- ۱۱۶- آقای عباس دقت
- ۱۱۷- خانم فیروزه رایکا
- ۱۱۸- آقای رضا خزائلی پارسا
- ۱۱۹- آقای فرامرز عسگری نوری
- ۱۲۰- آقای عبدالرضا طباطبائی
- ۱۲۱- آقای طهمورت افتخاری
- ۱۲۲- آقای محمود مهرعلی
- ۱۲۳- آقای بهزاد چمنشیدی
- ۱۲۴- آقای فرهنگ رادفر
- ۱۲۵- خانم فروزنده فوقانی
- ۱۲۶- آقای سعید برخوردار
- ۱۲۷- آقای میهران طلالی
- ۱۲۸- آذرمیدخت سعیدی
- ۱۲۹- مینا صابر ماهانی
- ۱۳۰- سوسن عبدالله زاده
- ۱۳۱- بهرام عمرانی
- ۱۳۲- پرویز کمالی
- ۱۳۳- فیروزه بخشی
- ۱۳۴- فریبرز صفا
- ۷۱- خانم مرجان سبحانی
- ۷۲- آقای همایون عرفان
- ۷۳- آقای کیوان سلامی
- ۷۴- آقای اردشیر جباری راد
- ۷۵- خانم فریال بهار
- ۷۶- آقای کاوه سعید زاده
- ۷۷- آقای منصور انصاری
- ۷۸- آقای سیامک وکیلی
- ۷۹- آقای رضا امیر لسیان
- ۸۰- آقای جهانشاه رحیمی دارست
- ۸۱- خانم آرزنا الفسره
- ۸۲- آقای علیرضا جلیلی غیاث‌وند
- ۸۳- خانم میترا بینا (فاطمه)
- ۸۴- آقای امیر منصور شاه کریم
- ۸۵- آقای کورش راد صانقری نیا
- ۸۶- آقای آرام باصری
- ۸۷- آقای محمد رضا بهرامی
- ۸۸- آقای همایون جیحی کارکوه
- ۸۹- آقای محمد مجوبیان
- ۹۰- آقای آلبرت جردن
- ۹۱- آقای کورش مهر آگین
- ۹۲- خانم پروین فتحعلیان
- ۹۳- ادیک یوسلی بالابان
- ۹۴- سیلویا علائی
- ۹۵- خانم ناهید اعتماد مقدم
- ۹۶- خانم رویا انوری
- ۹۷- خانم ریتا ستاره شناس
- ۹۸- تابانه تایش
- ۹۹- خانم سیمیا صابری صفائی
- ۱۰۰- آقای ماکان آرش
- ۱۰۱- خانم رویا علی‌آبادی
- ۱۰۲- آقای کورش سعیدان

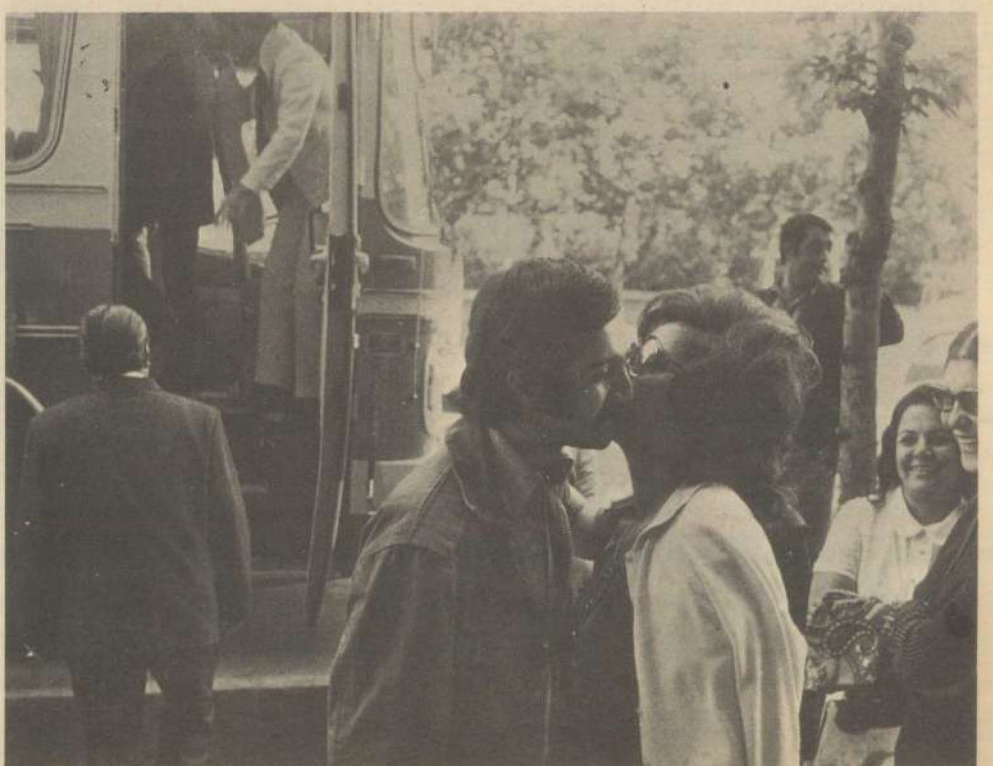
از آقایان و خانمهایی که اسامی آنها در بالا چاپ شد خواهشمند است در ساعت ۱۱ صبح روزیکشنبه ۲۵ مهرماه بادر دست‌داشتن اصل شناسنامه و دو قطعه عکس ۳×۴ در باغ فردوس - جاده پهلوی (دبستان شاهپور سابق) حضور بهم رسانند



... وایتم نمونه‌ای از گشتی و کالسکهای عسرهاختی که در جشن‌های شاهنشاهی نمایشگر شکوه آن دوره بود



روز یکشنبه ۱۸ مهرماه کوروش‌های عازم شیراز شدند
که در مسابقه مخصوص مجله تماشا (آینا نام شما کوروش است) برنده شناخته شده بودند، برای استفاده از برنامه‌های جشن شاهنشاهی ایران، به شیراز اعزام شدند. در این عکس، کوروش زنجانی تبار، یکی از برندگان مسابقه «تماشا» را در حال خدا حافظی با مادرش ملاحظه می‌فرمایید.



تبلیغات در خلیج فارس

نوشته: محمود جعفریان

درباره سرژوئت يك ميليون و دوست هزار نفر مردم جنوب خلیج فارس در پنج مقاله‌ای که گذشت به اختصار نوشتیم و دیدیم که این سرزمین‌ها بمتقاس محدود می‌توانند در زمینه تجارت فعالیت کنند، از نظر زراعت نیز سخت محدودند و تنها راه تحصیل درآمد برای آنها فروش نفت است و این ترتیب کمپانیهای پنج دولت بزرگ غربی در این مناطق که هنوز بیش از هفتاد درصد بیسوادند محسوب و مؤثرند.

در مباحثی که گذشت با دهها گروه سیاسی در کنار چاه‌های نفت جنوب خلیج فارس آشنا شدیم و دانستیم که منظور از تشکیل این گروهها چیست و چگونه جرمان سیاسی و عادی در نوار مرزی جنوب خلیج تا کنون بکار گرفته شده اند، همچنین خطرات تهدیدکننده امارات و کشورهای با استقلال رسیده این منطقه را باختصار شناختیم و دیدیم که چرا و چگونه استعمار دو قدرت تهدید کننده را در عراق و یمن جنوبی بوجه آورد و چگونه از یمن گروه تروریستهای جبهه ملی آزادیبخش یمن جنوبی برهبری یک گروهان ارتش استعماری انگلیس در عدن، چهره انقلابی ژنرال قحطان محمدالشعبي ظاهر شد.

حکومت‌های عراق و یمن جنوبی در حالیکه وظیفه واحدی را در اجرای طرح استعمار نو دارند، در خلیج فارس به‌ظاهر دو روش مختلف را در پیش گرفته‌اند:

۱- یمن جنوبی با امارات و کشورهای جنوب خلیج و کشور عمان که اخیراً به‌خانواده سازمان ملل پیوست می‌چگونه رابطه‌ای ندارد و در آینده نیز نخواهد داشت زیرا وظیفه‌مند است که از راه تشکیل گروههای انقلابی، این مناطق را در معرض خطر مداوم قرارداد، براین اساس کشورهای بحرین و قطر را برسمیت نشناخت و اخیراً نیز باعضویت عمان در سازمان ملل متحد مخالفت کرد. در صورتیکه یمن جنوبی بتواند گروههای مسلح نظامی و جبهه آزادیبخش خویش را تا حد مطلوب و مؤثر تقویت کند رهش عراق را در برابر این امارات و کشورها در پیش خواهد گرفت.

عراق و یمن جنوبی استثناً در برابر کویت روش خاصی در پیش گرفته‌اند که بموقع چگونگی آن بررسی خواهد شد.

۲- عراق که هدفش جلب جوانهای جنوب خلیج است و مایل است که چهره انقلابی داشته باشد تا جای خالی عبدالناصر را در خلیج فارس پر کند فعالیت خود را به دو قسمت تقسیم کرده است:

الف: دولت عراق
ب: حزب بعث
دولت عراق به این کشورها سفیر و نماینده

و وزیر و هیات میفرستد و دست دوستی میدهد و حزب بعث حکام و امرای جنوب خلیج فارس را بنام بقایای استعمار کهن مورد هجوم قرار میدهد، اما در مورد رادیو - تلویزیون دولتی عراق که یکجا در اختیار حکومت بعثی است دلائل توجیه‌کننده‌ای ندارد، زیرا وسائل ارتباط جمعی عراق هر چند گاه یکبار به‌نقل از مطبوعات عراق براسا و حکام خلیج می‌زنند.

امتیاز کلیه مطبوعات عراق از سال ۱۹۶۸ بدستور کمیته انقلاب لغو شد و افراد کادر حرفه‌ای حزب که کارمندان دولت نیز هستند اداره امور مطبوعات عراق را بعهده گرفتند، در عراق حزب اقلیت وجود ندارد و گروههای سیاسی نشریه‌ای برای بیان افکار و عقاید خود در اختیار ندارند، تنها حزبی که در مقابل حزب بعث عراق اظهار وجود میکند حزب دموکرات کردهای شمال عراق است که در این کشور به‌پارتنی دموکرات شهرت دارد.

پارتنی دموکرات اجازه تأسیس خود را از اسلحه کردهای شمال دریافت داشته است و از روزیکه حکومت بعث بناگزیر در برابر کردهای شمال قرارداد آتش‌بس را بنام قرارداد ۱۱ مارس امضاء کرد و خود پارتنی دموکرات را نیز پذیرفت اما این حزب نیز فقط در مناطق کردنشین که زیر نفوذ پارتنی قرار دارد مجاز به فعالیت است یا رسماً بگوئیم قادر به فعالیت است.

باین ترتیب حکام و امرای جنوب خلیج فارس که در مقابل حملات تبلیغاتی حزب بعث قرار دارند این حملات را از آن کورکوت عراق می‌دانند.

حزب بعث عراق در جنوب خلیج تشکیلات رسمی و مخفی دارد، تشکیلات رسمی حزب بعث آن در نوار مرزی جنوب پراکنده‌اند.

انگلستان که از سیاست تبلیغاتی ضد انگلیسی ناصر ۵۶ تا ۶۷ بستوره آمده بود و بشدت احساس خطر میکرد بلافاصله از سال ۱۹۶۸ که عبدالناصر بسبب جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ ناتوان شده بود تلاش کرد که از بعث عراق در خلیج، چهره انقلابی بسازد و مبلغان بعث را بجای مبلغان ناصر نشاند تا از یکسو در اجرای هدفهای آینده که در گذشته از آن سخن گفته‌ایم راهها را هموار سازد و از سوی دیگر سررشته افکار عمومی جوانان و دور، در اختیار داشته باشد. قبل از آنکه به‌چگونگی فعالیت و تبلیغات بعث در جنوب خلیج فارس بپردازیم ضرورت دارد که باختصار از تبلیغات گذشته جمال عبدالناصر بگذریم:

مراحل مختلف تبلیغات ناصر:

مرحله اول: در این مرحله، جمال عبدالناصر با مخالفت شدید دو حزب نیرومند اخوان المسلمین و وفد و همچنین با اعتراض مالکین سرمایه‌داران

بزرگ روبرو شده بود. (۱۹۵۶-۴۵) در زمینه سیاست خارجی با مسأله ضرورت خروج نیروهای نظامی انگلیس از کانال سوئز از یکطرف و مسأله سودان از طرف دیگر خود را روبرو میدید.

در این مرحله، سیاست کلی مصر دارای جهت‌گیریهای مختلفی بود و میان دو اردوگاه شرق و غرب دست و پا میزد. تبلیغات ناصر در این دوره توانسته بود در خارج از کشور برای خود هواداری پیدا کند و گوشه‌های شنوایی برای فریادهای خود بیابد.

این دوره، بدون اینکه دستگاههای تبلیغاتی بتواند اثر مهمی در سیاست جهان عرب بگذارد، پایان رسید.

مرحله دوم: این دوره از حمله قوای سه‌گانه کشورهای (انگلیس، فرانسه، و اسرائیل) بمصر شروع میشود. از همین هنگام بود که دستگاههای سخن‌پراکنی مصر بعنوان نیرومندترین دستگاههای تبلیغاتی در خاورمیانه فعالیت خود را در مقیاس وسیعی شروع کرد، موضوع همه برنامه‌های تبلیغاتی مصر، ناصر و شخصیت او بعنوان یک قهرمان آزادیخواه ملی مصر و جهان عرب بود. و پس از این تجاوز بود که ملت مصر پشتیبانی همه جانبه خود را از ناصر اعلام داشت و دستهای مخالف در اقلیت قرار گرفتند و بتدریج از انظار پنهان شدند و توده‌های خلق مصر تحت تأثیر توجیه دستگاههای تبلیغاتی رژیم حاکم قرار گرفتند. اما در سطح کشورهای عربی، عبدالناصر بعنوان نمونه مبارزات ضد استعماری و مظهر جنبش آزادیخواهی شناخته شد.

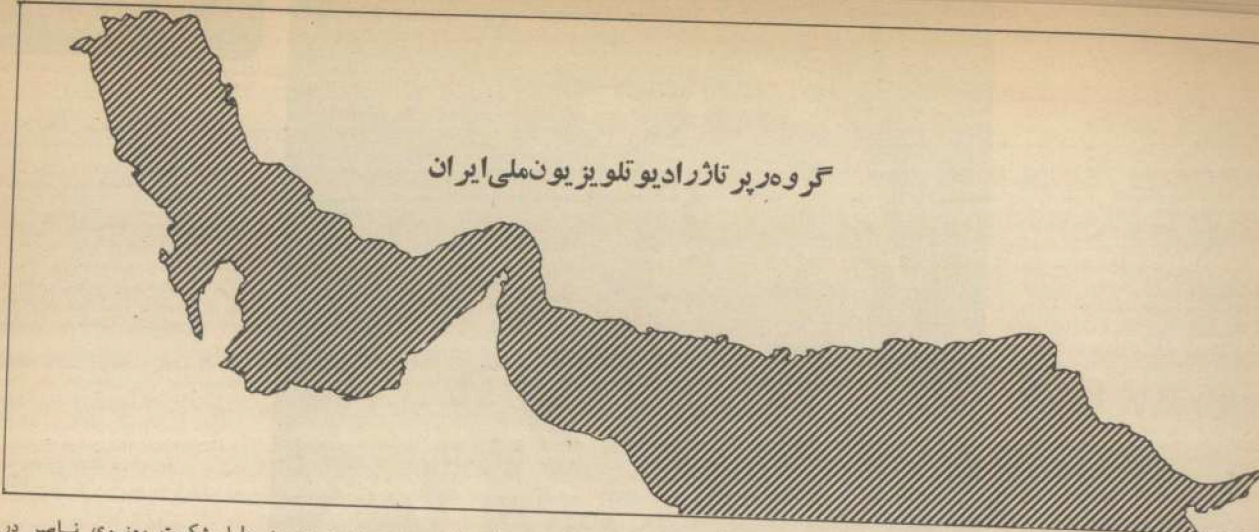
همه احزاب سیاسی دنیای عرب پشتیبانی خود را نسبت به جمال عبدالناصر و سیاست وی ابراز داشتند. احزاب کمونیست کشورهای عرب نیز در اعلامیه‌های خود عبدالناصر را مورد تأیید قرار دادند و جنبش ملی را مرحله انتقالی برای رسیدن به سوسیالیسم قلمداد کردند. از این پس مصر پناهگاه همه پناهندگان سیاسی دنیای عرب اعم از کمونیست و یا افراد حزبی مخالف رژیمهای حاکم در کشورهای عربی مختلف شد.

(در بررسی آرایش قوای کمونیستی در خلیج و خاورمیانه غربی می‌توانیم دید که چگونه عملاً با ناصر مخالف بودند.)

دستگاههای تبلیغاتی ناصر از این گروه پناهنده بعنوان عوامل ناراضی کشورهای عرب استفاده کرد. همچنین گردانندگان دستگاههای تبلیغاتی مصر، وابستگی‌ها و پیوندهای سیاسی و نظامی پاره‌ای از کشورهای عربی را با غرب مورد توجه قرار دادند و از آن بعنوان موضوع جالبی برای حملات تبلیغاتی استفاده می‌کردند.

سازمانهای سیاسی در کشورهای عربی بهترین وسیله نقل‌انتقادی قاهره بشمار می‌رفتند.

گروه رپر تازراد یوتلو یز یون ملی ایران



۱۹۵۸ که عبدالکریم قاسم بعنوان «نوری سعید روزه» یا «نوری سعید واجد شرائط زمان» روی کار آمد بسرعت از اعتبار آن روزگونیست‌ها که هنوز سرفه اشان نینداخته بود و بسوی شک میداد کمک گرفت، باین ترتیب کودتای خود را یک انقلاب علمی و با خصلت جهانی نامید، ناصر و رژیم او را مرتجع معرفی کرد و تلاش کرد که ناصر را به‌عنوان یک دیکتاتور توسعه‌طلب معرفی کند، درحالی‌که قاسم مدعی بود که عبدالناصر راه را برای سيطرة شرکتهای تازه‌نفس نفتی در خلیج فارس هموار میکند مبلغان ناصر در خلیج عبدالکریم قاسم را به مزدوری انگلستان متهم می‌کردند.

حملات قاطع عبدالکریم قاسم، اعداد طرفداران ناصر در عراق، واقعه موصل و سرنگ شواف تاحدی از نفوذ ناصرها در عراق کاست اما در جنوب خلیج توانست زمینه مناسبی برای قاسم فراهم کند.

حادثه قتل قاسم بدست دوست و همکارش عبدالسلام عارف مجدداً قدرت تبلیغاتی ناصر را در خلیج فارس افزایش داد، اما در همین تاریخ استعمار کهنه خلیج، حزب بعث را در عراق تشکیل داد و در ظرف مدتی کوتاه که حتی برای جلب‌پنجاه عضو نیز کافی نبود احمدحسن البکر به‌نخست‌وزیری عراق رسید و تدریجاً زمینه برای کودتای حزب بعث که هنوز متولد نشده بود فراهم آمد، درحالی‌که گروههای سیاسی و نیرومند ملی عراق با مبارزات طولانی کمترین پیروزی در اشغال مشاغل حساس بدست نیآوردند.

در طول سالهای ۵۸ و ۶۷ که عراق ومصر در برابر هم قرار داشتند و هر یک بنحوی دیگری را به‌همکاری با انگلیس و آمریکا متهم میکردند ایران از دوسو مورد هجوم تبلیغاتی بود و طرفین منازعه در حملات تبلیغاتی به‌ایران اتحاد نظر داشتند، اتهاماتی که در پانزده سال اخیر از طرف دستگاههای مختلف تبلیغاتی در خلیج فارس به‌ایران توجه کرد قابل بررسی دقیق است که نمی‌توان از حاشیه آن عبور کرد زیرا تحلیل گذشته راه‌گشای آینده ایران در منطقه خواهد بود.

در مرحله سوم تبلیغات ناصر که از سال ۱۹۶۷ آغاز میشود بنحو محسوس ناصر از دنیای عرب به‌مصر باز میگردد، فعالیت مبلغان ناصر در خلیج فارس کاهش مییابد، در این دوره ناصر درصدد است که بنحو مسکن بتجدید قوا نائل شود و تاحدی آب رفته را بجوی باز گرداند!

ضررات شدیدی که جمال عبدالناصر در جنگ شش روزه ژوئن ۱۹۶۷ از سوی افکار عمومی عرب تحمل کرد بخلاف قضاوت اغلب مفسران سیاسی خاورمیانه‌عربی شکست در جنگ نبود و چنانکه میدانیم ناصر یکبار دیگر در جبهه غزه دچار شکست شده بود، اما، از آن نیرو گرفت و با طرح حلق شکست در میان افسران ارتش مصر به‌محبوبیت

تبلیغات مصر بر اساس یک سیستم علمی تنظیم شده بود. این تبلیغات بطور پیگیر مسئله ناسیونالیسم عرب را در اذهان اعراب زنده میکرد. در بحث‌ها و بررسی‌های تبلیغاتی خود، این دستگاهها به جنبه‌های مختلف عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فکری، فرهنگی، و حتی روانی تکیه می‌کردند. هدف همه این تبلیغات قبولاندن شعار وحدت به اعراب و ضرورت زعامت ناصر بود.

انگلیس‌ها در این دوره مدعی بودند که دستگاه اطلاعاتی عظیم مصر، جهت ایجاد خرابکاری در کشورهای عربی بنیانگذاری شده است و میگفتند که این خرابکاری شامل تظاهرات، تعطیل و اشغال کارخانه و اعطای کمکهای مالی و نظامی به گروههای سیاسی مخالف در کشورهای عربی جهت اسقاط رژیمهای حاکم در این کشورهاست.

همچنین انگلیس‌ها عقیده داشتند که سازمانهای ناسیونالیست کشورهای عرب در این دوره یکجا بعنوان ستون پنجم مصر فعالیت میکنند. ناسیونالیست‌های کشورهای عرب نیز بعنوان عوامل اجرای سیاست ناصر در کشورهای خود بودند. دستگاههای تبلیغاتی ناصر شب و روز با برنامه‌های پرشور خود احساسات و عواطف مردم را در جهت خدمت به مسئله عرب و ناسیونالیسم عربی بسیج می‌کردند.

برای روشن شدن اثر تبلیغات هیجان‌انگیز مصر در میان توده‌های عرب، سرودی که در هنگام حمله قوای سه‌گانه به‌مصر از دستگاههای تبلیغاتی تحت عنوان «اشاکیر فوق کیدالمعتدین» (قدرت خداوند برتر از نیروی تجاوزکاران است) پخش میشد، بسرعت در میان اعراب رواج پیدا کرد و بزرگ و کوچک در همه‌جا این سرود را زمزمه می‌کردند.

سرود دیگری تحت عنوان « وطن حبیبی وطن العربی» (میهن دوست‌داشتنیم، میهن عزیزیم) که در آن ۱۴ خواننده بزرگ مصر به‌همراهی یک ارکستر موسیقی سیصد نفری و با شرکت هزار نفر که به‌همراهی خوانندگان، این سرود را زمزمه می‌کردند، در میان اعراب اثر عمیقی بجای گذاشت. (تپیه و پخش این سرود بخارجی در حدود ۲۵۰۰۰۰ تنه مصری برابر با ۴۰۰/۰۰۰ تومان برای دولت مصر دربر داشت). در برابر این قدرت تبلیغاتی مصر، سایر کشورهای عربی توان‌برابری و زور آزمائی با این کشور را نداشتند.

قدرت سازمانهای تبلیغاتی مصر بعدی بود که می‌توانست اثر تبلیغات کمونیستی را در کشورهای عرب و در میان اعراب نقش بر آب سازد به‌همین علت خطر بزرگی برای کمونیسم بوجود آورده بود و لسی حمله سه‌گانه دولتهای انگلیس و فرانسه و اسرائیل از طرفی و تلگراف تهدیدآمیز بولگانین بطرف‌داری از مصر باعث شد که کمونیستها تامدتی وضع مطلوب به‌دست آورند.

رسید، مهمترین عامل شکست معنوی ناصر در جبهه ۱۹۶۷ پیشینه تبلیغات نیرومند مصر بود که از ارتش مصر قدرتی شکست‌ناپذیر ساخته بود لذا توده‌های عرب متوقع بودند که در لحظات نخستین ارتش کوچک اسرائیل درهم کوبیده‌شود، عامل دیگر در شکست معنوی عبدالناصر داستان غم‌انگیز یمن بود که ۳۰ تا ۷۰ هزار سرباز مصری را با هزینه سنگین بفرسودگی کشانده بود و روزیکه سربازان مصر، قبل از جنگ ۱۹۶۷، از یمن به پورت سعید باز گشتند کس باور نداشت که ناصر به‌کمترین پیروزی رسیده باشد.

باید اعتراف کرد که عرب سال ۱۹۶۷ ناصر را از یاد برده بود.

تردیدی نیست که اگر حکومت بعث عراق یک حکومت ملی بود می‌توانست در سطحی وسیع‌جای ناصر را در خلیج فارس، سواحل جنوبی آن بگیرد؛ اما بزرگترین اشتباه تاکتیک تبلیغاتی بعثی‌ها این بود که از ابتدا به‌آمریکا تاختند و انگلیس‌ها را نواختند لذا روزیکه سروان نوری افسر اطلاعات کاخ ریاست جمهوری عراق در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی ایران به‌این واقعیت اشاره کرد و در مصاحبه خود از روزنامه‌نگاران ایرانی و خارجی پرسید چرا بعثی‌های ضد استعمار به‌استعمار انگلستان حمله نمی‌کنند در حالیکه در عراق انگلستان برترین نفوذ ملی عراق با مبارزات را کلیه مراکز خبری جهان مخابره کردند و اثر آن حیرت‌انگیز بود زیرا رادیوی بغداد بسرعت تغییر روش داد، اما دیگر دیر شده بود و دلائل فراوانی در ذهن مردم جنوب خلیج فارس از راه و روش بعثی‌ها وجود داشت و چنانکه دیدیم حتی درگیری حکومت بعث با سفارت انگلیس در عراق نتوانست هیجانی در عرب برانگیزد، گویانکه بعید نیست که لحظات سقوط بعثی‌ها رسیده باشد زیرا نتوانسته‌اند وظائف خود را در حمایت از منابع استعمارگران بشایستگی انجام دهند.

تلاش رقت‌انگیز بعثی‌ها برای کسب حیثیت روزی شدیداً چشم‌گیر بود که نمایندگان حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را به‌عراق دعوت کردند و در سخنرانیهای متقابل سعی داشتند که نماینده شوروی به‌همبستگی و همکاری در حزب اشاره کند (بعث و کمونیسم) اما روسها که با ادراک در جریان قرار گرفته بودند در جواب سخنرانیهای حزبی عراق به‌مسائل اقتصادی اشاره می‌کردند و این واقعه نمایشگر ناتوانیهای اخیر حزب بعث است و نشان دهنده این واقعیت که به‌دست عراق پیوند ندارند و در مراحل از راه بستگی بخارج درصدد کسب شرفند حال آنکه شرف احزاب ملی تأیید ملت‌هاست نه‌سب «صحیح است» از سوی بیگانگان!! و چه تفاوت که شرقی یا غربی باشند.



کرزوس پادشاه یونان - نقاشی کهن یونانی

پیروزی کوروش بر لودیا

از دکتر بهرام فره‌وشی - استاد دانشگاه تهران

کوروش نوه دختر «آستیاگ» پادشاه ماد بود، و سرزمین ماد میراثی بود که کوروش از پدر بزرگ خود به ارث میبرد. هنگامی که وی پس از تصرف ماد در شوش مشغول گشودن پایتخت بود وقایع اتفاق افتاد که کوروش مجبور شد به سارد حمله کند. سارد پایتخت لودیا یکی از ثروتمندترین پایتخت‌های جهان بود که براتی تجارت بنا کشورهای همجوار گنجه خانه زر و سیم دنیا شده بود. کرزوس پس آلیان در آنجا به تخت سلطنت نشسته بود، کرزوس از پیشرفت‌های کوروش و پیروزی او بر سرزمین ماد ناراضی بود، زیرا خود او یا خاندان ماد نسبتی داشت و این نسبت باین ترتیب بوجود آمده بود که روزگاری دستای از اسکاتیان که در دیار ماد بودند بعد از کشتاری که کردند به لودیا گریختند. در آنوقت پدر کرزوس، آلیان پادشاه لودیا بود و پادشاه ماد «کاکا گز» کسان را برای پس گرفتن آلیان فرستاد ولی لودیاییان آلیان را پس ندادند و از اینرو جنگی درگرفت. در همین جنگ که تقریباً ۵ سال طول کشید روزی خورشید گرفت، هر دو سپاه از این واقعه آسمانی ترسیدند و تصمیم گرفتند با یکدیگر آشتی کنند، و برای اینکه این آشتی پایدار بماند ازدواجی هم صورت گرفت و دختر آلیان خواهر کرزوس به همسری ولیعهد ماد «آستیاگ» درآمد. بنابراین «آستیاگ» شوهر خواهر کرزوس بود و کرزوس هنگامی که شاهنشاهی ماد بدست کوروش منقرض گشت در سدد انتقام برآمده و ضمناً چون پادشاهی ماد تصرف کوروش درآمد بود، کرزوس میترسید که مادا جانشین‌های جوان بفکر تسخیر لودیا هم بیفتند و از اینرو خواست پیشقدمی کند و ضمناً میخواست از این آشوب و ناآرامی شاهنشاهی ماد او نیز بهره‌ای ببرد و کاپادوکیه را که قبلاً در تصرف مادها بود تسخیر کند.

پس لشکری بسوی کاپادوکیه برد و کاپادوکیه را تقریباً ویران کرد. سپاه لودیایی بسیاری قوی بود. آندادار سواره نظام روزی‌های بودند که نیزه‌های بلند داشتند و روی پشته در آسیا سپاه لودیایی بسیار معروف بود. کرزوس بفکر افتاد که قبلاً بر ضد کوروش اتحادیه‌ای تشکیل بدهد از اینرو اتحادیه‌ای از دولت اسپارت و نابوئید پادشاه یاسیل و آمازیس فرعون مصر، بوجود آمد. هریرودت در آغاز تاریخ خود در شکست است که چرا ایران و یونان و غرب و شرق با یکدیگر درآویختند. یکی از علل این درگیری آن بود که یونانیان نخستین بار اتحادی برضد ایرانیان بستند. کرزوس پس از این اتحاد کسان را به معابد مختلف از جمله معبد دلفه فرستاد و از آنوقت رسم بود که پیش از جنگ از غنای کسان کمک میخواستند و از آنان مشورت میگردید که آیا جنگ کنند یا نه. هدایای بسیار میدادند

و از جمله کارهایی که برای خشنودی خدایان میکردند یکی این بود که مقداری از گوهرها و تخت‌های زرین و آتشیه گرانبها را بخاطر معبدی که میخواستند از آن پیشگویی بگیرند در آتش میسوزاندند. معبد دلف و پیشگویی او در پاسخ سؤال کرزوس جواب دو پهلوی داد. آتشی رسیده بودند که آیا سلاح است که با پارسیان بجنگد و فینگوی معبد گفته بود که اگر این جنگ کرده شود امپراطوری بزرگی از میان خواهد رفت. کرزوس این پاسخ را به سود خود تصور کرد و آماده جنگ شد. وی پارسی‌ها را مردمانی فقیر می‌پنداشت و فکر میکرد که بزودی میتواند با سواره نظام نیرومند خود برپارسی‌ها چیره شود. کرزوس در سال ۵۴۴ از سارد حرکت کرد و به رود هالیس که اکنون بنام قنول ایرانی معروف است رسید. از آن گذشت و وارد کاپادوکیه شد که جزء امپراطوری بود. در سواحل دریای سیاه لشکریان کرزوس مشغول غارت شدند. مردم را به اسارت بردند و همجا را ویران کردند. کوروش وقتی این خبر را شنید از شوش حرکت کرد. یکی از خصوصیات کوروش این بود که در تصمیم گرفتن بسیار سریع بود و در هم‌جا هم بخت با او یار بود و روی پشته نویسنده‌گان یونانی در این قسمت حتی غلو هم کرده‌اند و می‌نویسند که همیشه خدا یار او بود در اینجا هم «گرتفن» آورده است که وقتی کوروش فکر می‌کرد که از کدام طرف برود و براسب سوار بود، دید که از سوی راست رده‌ی فرید، بنابراین از همان طرف رفت و بمقصد خود رسید. کوروش خود در پیشاپیش سپاه حرکت می‌کرد و در جلوی سپاه در رفتی را می‌بردند که بروی آن‌ها شمشیر کشوده‌ای بود که همیشه در جنگ‌های کوروش همراه میشد، و گرتفن می‌نویسد که هنوز هم بعضی در دوره پادشاهان دیگر هم همین در رفتی، در رفتی ایران بود. پیش از جنگ، کوروش پیشنهاد سلمی به کرزوس فرستاد ولی کرزوس مغرور پیشنهاد او را نپذیرفت و در «کاپادوکیه» در کنار دریای سیاه جنگی بین کوروش و سپاهیان کرزوس درگرفت. در اینجا کوروش پیروز شد، گرچه مورخانی می‌نویسند که کرزوس خواست بازگردد تا تمام سپاهیان خود را بیشتر کند. ولی در حال شکست خورد و گریخت. کرزوس به سارد عقب‌نشینی و ملت آن این بود که معده‌ای سواره نظام‌نورد داشت و این سواره نظام‌نورد که می‌باید خدمت نکرده و سپهر دلیل هویتیکه به سارد رسید سپاه منور خود را مرخص کرد، اما تصور می‌کرد که بازستان سختی با کوه‌های پربری که اطراف سارد را گرفته است کوروش اوقاتش نخواهد کرد. از اینرو کوروش فرستاد تا از متحدانش مصر و اسپارت یاری بگیرد و تقریباً آسوده خاطر نشسته بود. کوروش به تعقیب کرزوس پرداخت، کوه‌های سخت گذر و پربری در

ایران در طول تاریخ خود همواره مرکز نهفت‌های بزرگ فلسفی و دینی دنیا بوده است. اندیشه‌های دینی ایرانیان را بارها ملت‌های همسایه پذیرفته‌اند و فرهنگ تمدن و آداب رسوم ایرانی بارها در اعصاب روح مردمی که هزاران کیلومتر با ایران فاصله داشتند جای گرفته است. و اگر ایران چیز دیگری جز همین اندیشه‌های عمیق دینی و اجتماعی به جهان نبخشیده بود، باز جهان همواره مدیون آن بود.

از جمله نهفت‌های فکری ایرانی، مزدپرستی، مهر پرستی، آئین مانی، و آئین مزدک است، که هر یک پس از گذشتی دراز دارند و در تحول فکری مردم جهان تأثیری کلی داشته‌اند. روزگاری پرستش میترا ایزد نور و روشنائی ایرانی تمام دنیای غرب و بخش بزرگی از آسیا را فرا گرفته بود و تأثیر آن در جهان چنان بود که بقول «ارنست رنان» نقاد معروف فرانسوی «داکتر عیسویت برانی بیماری مهلکی از میان می‌رفت، امروز بدون شک سراسر جهان دین میترائی داشته.

میترا ایزد بزرگ ایرانی از دیر زمان در دین کهن هند و ایرانی و سپس در دین مزدائی و زرتشتی مقامی بسیار ارجحند داشته است. در کتیبه‌های پادشاهان هخامنشی غیر از اهورامزدا از دوازده، ناهید و مهر نام برده می‌شود و در پیشاپیش سپاهیان هخامنشی درخت درختان مهر را در گردن‌های ویژه می‌پرند.

پرستش مهر اندک اندک با بسط قلمرو هخامنشی، به سرزمین‌های همجوار راه یافت و بصورت يك دین سری درآمد و سپس در سده اول میلادی به رم راه یافت و از آن پس تمام اروپای غربی و سراسر کرانه‌های دریای سیاه را فرا گرفت و مردمان گروه گروه بان می‌گرویدند زیرا این دین ایرانی دین امید و اخلاق و مردانگی بود.

امروز در کوشش‌های باستانشناسی در سراسر اروپا و سرزمین‌های همجوار ایران پرستشگاه‌های میترائی فراوان یافت می‌شود. بسیاری از کلیساهای بزرگ اروپا برپایه‌های پرستشگاه‌های میترا برپا شده است و در هر جای ایتالیا و یوژنه در رم اثری از این ایزد بزرگ ایرانی دیده می‌شود و من خود بزیرارده‌ها از اینگونه پرستشگاه‌های میترائی رفته‌ام.

پس از اینکه «اورلیوس کومودوس» Aurelius Commodus امپراتور روم (۱۸۵-۹۲ میلادی) به آئین مهر گروید، مهرپرستی چنان در روم شایع گشت که بر همه ادیان دیگر تسلط یافت. بسیاری از امپراتوران دیگر رومی و بزرگان لشکری دین مهر را پذیرفتند که از آنجمله امپراتور دیو کلیس و امپراتور ژولین را میتوان نام برد. امپراتور ژولیانوس که خود مردی دانشمند و نویسنده بود از پیروان سرسخت میترا بود و یکی از علل لشکرکشی او به ایران، این بود که وی میخواست سرزمین خدای میترا را بدست آورد و هنگامی که بدست مسیحیان همراه خود گشته شد، از خوبی که از پهلوی او جاری شده بود شتی بسوی خورشید افشاند و بدینسان فدیه‌ای از خون خود نثار میترا کرد.

این نهفت فکری ایرانی که سده‌ها پایا ماند در سرنوشته اخلاق مردمان جهان و راست خواهی و دادگری و وفای بسید و بیمان تأثیری بسزا کرد و هنگامی هم که خاموش گشت میراثی بزرگ از آداب و رسوم و نهادها و عقاید دینی مربوط به بهشت و دوزخ و سرنوشته روح و تمسید و غیره در مسیحیت باقی گذاشت و حتی روزمقدس مسیحی یعنی یکشنبه هنوز نمودار میراث باقی ماند و اوست که بصورت Sonntag در آلمان و Sundag در انگلیسی هنوز باقی است و بمعنی روز مهر (خورشید) است و نیز روز ۲۵ دسامبر که جشن تولد مسیح است روز تولد مهر است که در زمانهای کهن در روز شانزدهم مهر که روز مهرگان بود جشن گرفته میشد و به سبب کیسه‌های سال به ۲۵ دسامبر انتقال یافت و تثبیت گشت.

مهر در اوستا:
در اوستا ستایش بسیار زیبا و دلکش از ایزد مهر بجای مانده است. مهر اوستایی نماینده فروغ و روشنائی، به پشتیبان راستی و راستگویی و راستگرداری و دشمن دروغ و ناراستی است و ناظر برعهدها و پیمان‌هاست و فرشته صلح و صفا و دوستی است و از همین رو در ادبیات فارسی مهر بمعنی دوستی و مهرورزی بمعنی دوست داشتن است. میترا نگهبان پیمان است: «مهر و پیمان را نباید شکست، نه باراستی پرست، نه با دروغ پرست. مهر اسب‌های تیزرو بگسانی که پیمان شکنند می‌بخشد. مهر توسط فرورهای مقدس توانا فرزندان کوشا به کسانی که پیمان شکنند می‌دهد. هیچ‌کس را یاری پیمان شکنی نیست، نه بزرگان خاندان‌ها، نه سران روستاها نه شهرباران کشور» مهر نگهبان و پشتیبان ایرانیان راست کردار است:



مهر گاو اوزن - در موزه بریتانیا

ایزد میترا او جشن مهرگان

نقش برجسته میترا در نردوغ



«مهر به سرزمین‌های ایرانی خان‌نومان پر رامش می‌بخشد و پیش از برآمدن خورشید تیز اسب، آراسته به زیورهای زرین برزبر البرز کوتاه می‌شاید و سراسر خان و مان ایرانیان را می‌فکند و زنده دل و هشیار و بی خواب آفریدگان خوب را نکبانی می‌کند.

مهر جنگاوری بزرگ است و کسان را که پیمان نشکسته‌اند و بخاطر دادگری می‌جنگند پشتیبانی می‌کند. «مهر دلاری است نیکو بالا با هزار گوش و ده هزار چشم. جنگاورانی در پشت اسب خود برآو درود می‌فرستند و از او یاری میجویند تا به اسب‌های آنان نیرو و بخود ایشان تندرستی بخشد تا بر دشمنان کینه‌جوی پیروز شوند».

خود میترا بصورت گرد دلیر سلاح پوشیده نمایان می‌شود.
«میترا سپری سیمین بدوش انداخته، زره زرین دیر کرده و تازیانه بدست گرفته است و بگردن‌های سوار است که چرخ‌های آن زرین است و چهار اسب سفید جاودانی باسهم‌های پوشیده از سیم و زر آن را می‌کشند و در راهی که همواره روشن و پر فروغ است میراند. در گردن وی هزار گمان، هزار تیر یا پر کرکی و نازک زرین، هزار نیزه، هزار تبرزین، هزار خنجر، هزار گرز آهنین نهاده شده و گردن به تندی اندیشه بسوی دشمنان پیمان شکن می‌تازد».

میترا ایزد نگهبان کشتزارهای فراخ است و دامان را می‌روداند:
«مهر را می‌ستایم که دارای کشتزارهای فراخ است و سرزمین‌های ایرانی رامش و آسایش می‌بخشد، و نکران پناهگاه ستوران است»

این ایزد بزرگ را با این خصوصیات ایرانیان ستایش می‌کردند و سپاهیان ایرانی همین سروده‌های مهر پشت را همگروه میخواندند و با ایمانی که به مهر و دادگری و پشتیبانی او داشتند در جنگها پیروز میشدند. هخامنشیان به مهر ارجح بسیار می‌نهادند و در مهرماه جشن مهرگان را در تخت جمشید با شکوه بسیار بر پا می‌ساختند. زیرا این جشن هنگام برداشت محصول بود. آوردن باغ و خراج پس از برداشت محصول بود. برندگان هدایا که در نقوش تخت جمشید دیده می‌شوند، در همین هنگام مهرگان به تخت جمشید برای تقدیم هدایا بار می‌یافتند.

جشن مهرگان
در بارهٔ بیدایش جشن مهرگان نویسنده‌گان ایرانی از دیرباز روایاتی را ذکر کرده‌اند:
ابوریحان بیرونی و ثعالی، فردوسی و اسدی طوسی و گرد یزدی و حمداله مستوفی که این جشن بسبب پیروزی فریدون بسوی کاهو بر شفاک یوراسب گرفته می‌شود. ابوریحان بیرونی بنا به روایاتی دیگر آورده است که این جشن به مناسبت گسترش زمین و حلول روح در کالبد و فروغ یافتن ماه گرفته می‌شود.
نویسنده‌گان دیگر روایات دیگری هم دربارهٔ مهرگان آورده‌اند مانند بیدایش خورشید و آفریده شدن مشیه و مشیانه (آدم و حوا).
مهرگان نیز مانند نوروز مراسمی داشت، و ابوریحان بیرونی آورده است که پادشاهان ایران از آغاز مهرماه تا سی روز برای طبقات گوناگون مردم عید قرار داده بودند و هر ۵ روز مخصوص يك گروه از مردم بود که باز می‌یافتند.
آورده‌اند که در این روز مانند نوروز خوانچه‌های آماده می‌کردند و در آن لیمو و شکر و نیلوفی و به وسبب و خوشه‌های انگور سفید و هفت دانه مورد می‌گذاشتند و موبدان موبد این خوانچه را واج گویان پیش شاه می‌برد، و شاهنشاه تاجی را که صورت خورشید بر آن بود و بر چرخ خودچای داشت بر سر می‌نهاد.
مراسم جشن مهرگان تا دورهٔ غزنویان بنابر رسوم کهن بر پا می‌گشت و در این روز عید در برابر خوانی می‌نقشت و بزرگان کشور گرداگردش می‌نشستند و شعرای شمری را که بدین مناسبت سروده بودند میخواندند و نوازندگان نواهای خوش می‌نواختند.
در سمت چپ و راست «خانهٔ مهرگان» خانه زستانی و خانهٔ تابستانی می‌آراشتند. شاه از خانه تابستانی به سرای خاص میرفت و جامهٔ زستانی می‌پوشید و به خانه زستانی که در سمت چپ صفا بارگاه است میرفت، این خانه بطرز با شکوهی زینت شده بود و در آنجا «خانهٔ آتش» ساخته بودند که چند متر از سطح زمین گودتر بود و با نردبان آتشی در آن مهرماه می‌نهادند و همگی تا بهنگام شب‌بشادی می‌گذراندند.
اسمال جشن دیرین مهرگان با جشن کوروش بزرگ همراه است، و همچون دوران کهن در تخت جمشید با شکوهی بیشتر و بیاد بنیوان گذاران فرهنگ و تمدن پیش برپا می‌شود. این جشن بزرگ بر ایرانیان و همهٔ ایرانیان خجسته باد.

در روزهایی که ایرانیان پانگنهاده و نیک‌اندیش با دلی آکنده از غرور، بیست و پنج قرن تداوم تاریخ و ملیت و شاهنشاهی خود را جشن می‌گیرند، یاد دلاورانی را که بخاطر ایران زمین پیکار کرده‌اند زنده می‌کنیم.

پیشگامان نهضت‌های ملی و پاسداران استقلال ایران

از ابومسلم تا یعقوب‌لیث

نژادش کوتاه از:

یک قرن مبارزه برای کسب استقلال و تجدید شکوه و عظمت شاهنشاهی ایران

نوشته: نادعلی همدانی

● رستاخیز ملت ایران چگونه و از چه تاریخی شروع شد؟

● نقابدار دلیر خراسان مردانه جنگید و مردانه به استقبال مرگ رفت.

مطالعه و بررسی تاریخ ایران تکه تکه بسیار جالب و فرودانگیزی را محقق میسازد؛ ایران و ایرانی هرگز تسلیم نشده است. در مدت بیش از سه هزار سال تاریخ تمدن و دوهزار و پانصد سال تاریخ شاهنشاهی خود، عرصه حوادث خویباری بوده، اما همه این وقایع را با سربلندی و بیروزی پشت سر نهاده و همچنان استوار و تزلزل‌ناپذیر برجای مانده است.

ایرانی در برابر سیل خامشان برانداز حوادث شومی چون حمله اشکندر، مجوم‌پر، یورش تیمور، ایلخار مغول، فتنه افغان و توطئه‌های استعماری عثمانی و روس وانگلیس جادوانه مقاومت ورزیده و مردانه برای ایستاده است. در حالیکه هر یک از این توفانها برای محبو یک کشور از روی نقشه دنیا کاشی بوده است، چنانکه طی این مدت بسیاری از کشورها در شکم نبتک‌های استقلال‌خواه فرو رفتند و بسیاری از ملتها ملیت و موجودیت خود را از دست دادند.

ایران و ایرانی در برابر توفان بیابانگردان سرفرو آورده اما تسلیم نشده است. سر فرود آورده تا سیل و توفان را از سر بگذراند و بار دیگر زنده‌تر، قوی‌تر و مصمم‌تر از گذشته سر بلند کرده و موجودیت و استقلال خود را با پایمردی بازجسته است.

این جزیره‌نمها، این اطلس‌نویسری زیرکانه و این خم و راست شدنهای شیرازانه است که بر گردان‌های حساس و دقیق تاریخ کهن ایران را تشکیل میدهد. . . آنجا که روح و محقق انگشت حیرت بردندان میگرد و با اصحاب و تحسین فریاد برمی‌آورد که «این ملت ستوه جادوانه زنده و سرفراز خواهد بود».

این وقایع حساس تاریخ ایران، همان لحظه‌های برجسته‌ایست که ملت پس از مدتی سکون و سکونت همچون آتش که در زیر خاکستر رشت میکند و ناگهان زبانه میکشد.

عصر قیامهای ملی ایران

تسلط اعراب بر ایران‌ها را باید مشهورترین و اسفنازترین حادثه تاریخ این سرزمین به حساب آورد زیرا این سلطه وحشیانه نه‌برخاک ایران بلکه براندیشه و فرهنگ ایرانی تحمیل شد، پایه‌های تمدن، دانش و سازندگی ملت ایران را متزلزل ساخت و خودگی روح را برای این ملت به ارضان آورد.

بیروزی عرب بر ایران نه بخاطر تفوق نظامی و سپاهی اعراب بنوی بر ایرانیان بود و نه تشنه قدرت فوق‌العاده عربی‌ساختاری بود. بلکه فقط و فقط به خاطر مذهبی بوده که در ارمانهای ایران پدید آمده بود و بخاطر جدایی حکومت از مردم، و دوری نام وطن و نجات ایران از چنگال جور و ستم

بخصوص که سیاست برتری نژاد عرب که از طرف خلفای بنی‌امیه اعمال میشد بیش از پیش غمزه را بر ایرانیان تنگ کرده بود.

در اینصورت در میان خود اعراب نیز اشتقاق و اختلاف رو به فزونی بود. گروه‌های مذهبی و طوایف با هم به ستیزه و دودوسی پرداخته بودند و آشکارا و نهان تیشه به ریشه حکومت امویان می‌زدند.

در آن روزگاران، خراسان جزء بصره بود و والی آنجا برای ولایت فرمان میراند. از اعرابی که هنگام فتح اسلام بدین سرزمین آمده بودند، هر طایفه در شهری و دیاری دیگر سکونت داشت و بین این طوایف، از مرده رنگت عهد جاهلی، تعصب و اختلاف سختی باز مانده بود چنانکه «بنی‌تمیم» که از طوایف «مضر» بودند و از آغاز فتوح ایران به خراسان آمده بودند، همواره با «بنی‌امیه» که یغالی بودند و دیرتر آمده بودند در جنگ و ستیز بودند. مقارن این ایام، این یغالیها و مضرها با درهم افتاده بودند و خراسان در آتش فتنه و عتاد آنها می‌سوخت».

در این میان «العباس» نیز مرمضه فرصت بودند تا حکومت و خلافت را از چنگ بنی‌امیه در آورند.

در چنین موقعیتی بود که ابومسلم خراسانی برای برانداختن تسلط عرب از ایران قدم قلم کرد.

درباره تبار و نژاد، زادگاه و حتی نمایان مذهبی او اختلافات زیادی در تواریخ دیده میشود.

نام او را «بهرادان» و نام پدرش را «وندانهرمز» ضبط کرده‌اند. زادگاه او را تعدادی از مورخین از جمله حمدالله مستوفی صاحب «تاریخ گزیده» اسفهان و عده‌ای مرز دانسته‌اند.

درباره زندگی کودکی و جوانی او نیز اختلاف عقیده وجود دارد. بقولی، در کودکی و جوانی حرفه سراخی می‌آموخت و زین و ساز آفت میساخته است و بقولی دیگر، روستایی بوده و خبیث خانقانی بنام «عجل» میکرده و گلخانه و ستوران را از دهی به ده دیگر می‌برده است.

مذهب او را عده‌ای مسلمان شیعه و عده‌ای زرتشتی دانسته‌اند اما بسیاری از حوادث زندگی نشان دهنده تمایلات زرتشتی اوست که اگر نه بدین زرتشت معتقد بوده، دست‌کم نسبت به پیروان زرتشت محبت و علاقه‌ای عمیق داشته است. آنچه جای شک و تردید نیست ایرانی بودن ابومسلم است.

تردید نیست که ابومسلم کینه‌ای خوین نسبت به اعراب داشته و در نژاد او العباسی هاقتن مغرور بوده‌اند که بنی‌امیه... و همان سفارش مغرور بوده‌اند که از مضرها... هدف او برچیدن تسلط حکومت عرب از ایران بود بلکه نقشه‌های بزرگتری در سر داشت و منتها آشکار کردن این هدف با وجود احساسات و تمسبات مذهبی شدیدی که اکثریت مردم اسپر آن بودند سلاح نبود و بهین در کام تخت با شکست مواجه میشد. بنابراین ابومسلم، این هدف نهایی را نهان داشت و قدم اول را بمیان هواداری از ابراهیم امام کرد که از بنی‌هاشم بوده برداشت و در خراسان به دعوت برخاست. برانداختن خلافت امویان که همه امور را بندهست عربها سپرده بودند و ایرانیان را به نام عجم مورد تحقیر قرار میدادند قدم مثبتی بود بسوی هدف غایی و عالی او... و ابومسلم میدانست که سلسله‌های که به پشتگیری ایرانیان به خلافت برسد نمیتواند ایرانی را مورد بی‌اعتنایی قرار دهد و خواه ناخواه مقداری از امور حکومت را بندهست ایرانیان خواهد سپرد که این خود، راه را برای ابراز وجود ایرانی میکشاید و یقین ثمراتی نیکو ببقع ایران و ایرانیان بیار می‌آورد.

ابومسلم مردم خراسان را، بدون نامی خاص، یکی از بنی‌هاشم مضمون میگرد. «دیارگونه دعوت را در آن زمان دعوت به‌زنا میخواندند». در این مورد داستان جالبی نقل میکنند و آن اینکه ابومسلم بنی‌هاشمی معمولی

منصور قبلا چند نفری را در گوشه و کنار مخفی کرده بود. وقتی ابومسلم وارد شد او را مورد احترام و محبت فراوان قرار داد و بعد به پناه‌های ششوی او را از دستش گرفت.

ابومسلم گردین بنی‌عباس بجای بنی‌امیه نبوده بلکه این دعوت فقط پناه‌های بوده برای تضعیف پایه‌های حکومت عرب بر ایران. ابومسلم در وهله اول دست سلیمان بن کثیر و یارانش را که بیش از او دعوت مردم خراسان را به العباس معیده داشتند کوتاه کرد و بعد زیر نام دعوت کوشش و تلاش خود را آغاز کرد و در مدتی کم نواست تمام ناراضیان خراسان را زیر برای خود جمع کند. «از روزی که در قره سیدناج از فراد مرز، درفش سیاه خویش برافراشت تا هفت ماه بعد که همه ناراضیان پلو پیوستند تجویز سیاه برداخت. در این مدت مردم از همه شهرها و روستاهای خراسان یغالی او برخاسته و پیوستند. او در زمستان ۱۶۹ هجری دعوت خود را آشکار کرد و همه دشمنان بنی‌امیه به‌این دعوت پاسخ گفتند».

«و ابومسلم یاران خویش را بفرود تا سیاه پوشیدند و نامه نوشت به شهرهای خراسان که جامه سیاه پوشید که ما سیاه پوشیدیم و نزدیک زایل شدن ملک بنی‌امیه است. و مردان نما، یار و مرز و الوالد و پادشاهان همه جامه سیاه کردند بفرمان ابومسلم. مداتی گوید که جامه از بیرون سیاه پوشیدند که در خراسان زین بن علی بودند و پسرش یحیی. و خیر دست اندر این آن است که بنی‌امیه جامه سبز پوشیدند و رایت سبز داشتند و ابومسلم خواست که این رسم نگذارد. پس به خانه‌اند غلامی را بفرمود که از هر رنگی جامه پوشید و عمامه سبز اندر بست. پس آخر سیاه پوشید و عمامه سیاه سبز بست. ابومسلم گفت هیچ رنگی نیست تر از سیاه نیست. پس مردمان را فرمود که جامه‌ها و عمامه سیاه گردند».

ابومسلم با سپاهی چنانچه به مرز آمد و آن شهر را بگشود و بعد همچا مروان را باو دنبال کرد و شکست داد تا سرانجام کوفه را فتح کرد و ابوالعباس سلاح را بجای مروان حصار - آخرین خلیفه بنی‌امیه - به خلافت نشانه و او مؤسس سلسله عباسی است.

ابومسلم مروان را که فرار کرده بود تعقیب کرد و در فراب، آخرین بستگاری باو داد با آنکه طبق روایت مورخین «مدمعز» که از مضرها بود در رکاب مروان شمشیر شیبند» چنانچه ابومسلم با همه قدرتی که داشت خود زمام حکومت را بندهست گرفت و ابو عباس سلاح را بخلاف کرد؛ شاید به‌دلیل احساسات مذهبی شدیدی مردم و خویشی که اعراب و ایرانیان به خاندان هاشمی داشتند و حتی در ایران نیز موقبت برای سواد کامل اعراب مساعد نبود، اما چنین کوشش و تلاش او بخاطر جاه و مقام یافتن فرزندان عباس نبود بلکه نقشه‌های بزرگتری در سر داشت و ابومسلم تصور دوایقی از وحشت عملی شدن همین نقشه‌ها بود که با مکر و حیله او را کشت. خلفای عباسی آنچه از قدرت و شکوه داشتند همه را مدیون ابومسلم بودند چون این ابومسلم خراسانی بود که دشمنان آنها را یکی یکی منکوب کرد و ایران را برای خلافت عباسی برقیب ساخت.

ابومسلم ابتدای زیادی به خلفای عباسی نداشتند بخصوص ابوجعفر را بسیار حسیز می‌شمرد. بهین دلیل وقتی ابوجعفر او را مأمور جنگ با عبدالله بن علی عم خویش ساخت، ابومسلم با اکراه این مأموریت را پذیرفت و چون بر عبدالله بیروز شد از فرستان غایم جنگی که دربار ابوجعفر منصور خودداری کرد و فرمان حکومت کوفه را که منصور برای او فرستاده بود نازخراسان دورش کشیدند. پس چند مورد دیگر نیز چنین پیش آمد که ابوجعفر را سخت تکران و مضطرب ساخت و او خسته و خسته و ابومسلم را به دربار خود حمله‌ای اندیشید و ابومسلم را که در حق او نداشت حاضر کرد و دستور داد که در حق او نجات سپهان نوازی و احترام بعمل آید و آنگاه یگروز او را به مجلس خود خواند.

پس از قتل ناجوانمردانه ابومسلم بدست منصور دوانقی، عده کثیری از ایرانیان خونخواهی او را پناه قیام‌های خوین قرار دادند و از همه طرف علیه دشمنان خلافت زرتشتیاند. از یغالیان این نیت‌های میوه، چند نام با ارزش در تاریخ باقی مانده است.

● اسحق ترک یکی از یاران وفادار ابومسلم خراسانی بود. ابومسلم او را برای دعوت به ماوراءالنهر فرستاده بود و چون چندصد مسافر میان‌رکان زیسته بود یار لقب فرک داده بودند.

اسحق بعد از کشته شدن ابومسلم باز به ماوراءالنهر رفت و زرتشتی‌ها را در دور خود جمع کرد و مبارزه با اعراب برداشت. اسحق و یارانش خلافت را بعد از مساجد اسحق و یارانش می‌دانستند و معتقد بودند که ابومسلم کشته نشده بلکه در یکی از جبال اطراف ری مخفی شده است. و در فرستی مناسب دوباره قیام خواهد کرد و بساط جور و ستم اعراب را برخواهد چید.

● شبیاد نسبت ستیاد کوتاه اما خوین هولناک بود. سنبله از زرتشتی‌های نیشابور بود که به ابومسلم پیوسته و از یاران نزدیک و بقولی، سبببالا او بود.

وقتی ابومسلم «به دعوت منصور عازم پارگه خلیفه بود، سنبله باقیمت عمدتاً زاین او در ری باقی‌ماند. و چون خبر کشته شدن ابومسلم را شنید بخونخواهی او قیام کرد و اکثر زرتشتیان ری و طبرستان باو گردیدند. سنبله تروین و ری و قومی و نیشابور را گرفت و با آوازه شجاعت و دلاوری لره بزرگان خلافت عباسی انداخت. او قسم برداختن خلافت عباسیان را داشت و قصد خورده بود که کبیر را ویران کند. منصور که دچار وحشت شده بود یکی از سرداران بزرگ خود بنام جلود بن مرز عسلی را با ده هزار سپاه بیگ سنبله فرستاد. این جنگ در نیابانی بین همدان و ری اتفاق افتاد و به شکست و هزیمت سنبله انجامید. سنبله یکی از اسپهبدان طبرستان بنام برد اما نامردانه کشته شد. قیام سنبله فقط هفتاد روز طول کشید اما از سبکترین حوادث عهد خلافت منصور محسوب میشد و او را سخت هراسان کرد. جالب اینکه جلود بن مرز عسلی پس از پیروزی بر سنبله و دست یافتن بر خزاین ابومسلم، سر بشورش علیه خلیفه برداشت

اما در جنگ با سردار دیگر عرب کشته‌شد. این واقعه، تشنه صف و سستی بود که در جنگهای نهاوند و جلولو و قادسیه به قدرت ایمن مجرب بودند، حالا جز بخاطر پول و غنایم جنگی میدان تفرستند و طبیعت است که بخاطر زر و سیم بهر خیانتی قادر بودند.

استادسیس

«هنوز یاد نهفت کوتاه اما هولناک و خوین خراسانی در خاطر ایرانیان گرم و زنده بود که استادسیس خروج کرد. قیام وی سنبله ۱۵۰ هجری در خراسان رخ داد و در اندک مدتی سیصد هزار مرد بیاری وی برخاستند». درباره تبار و نسب استادسیس نیز مدتی قابل اتکایی وجود ندارد اما آنچه از اقوال مورخین برمیآید او از فرمانروایان و محتملان خراسان بوده و میان مردم نفوذ زیادی داشته است.

استادسیس یکسال تمام با اعراب مبارزه کرد. خراسان و سیستان را از وجود عمال عرب پاک کرد و امید زیادی به‌دولتای مردم وطنپرست ایران دید اما سرانجام یکی از سرداران منصور بنام «خازن بن خزیمه» به مکر و حیله بر او دست یافت و او فرزندانش را در بند کرد و به بغداد فرستاد. از فرجام کار او اطلاع روشنی در دست نیست.

نقابدار خراسان

یکی دیگر از پیشگامان نهضت‌های ضد عرب ایرانی مفتح، از دبیران و سرهنگان ابومسلم خراسانی بود. نام او هاشم بن حکیم بود. او نیز خونخواهی ابومسلم را پناه قیام و شورش علیه خلفای عباسی قرار داد اما بعد داعیه‌های دیگری نیز برآنها افزود، و به قولی ادعای پیغمبری و حتی الوهیت کرد. مفتح جامه سفید بتن میگرد و همیشه نقاب زردین یا از پرند سبز بصورت می‌بست. پیروان او نیز جامه سفید میپوشیدند و بهین دلیل به سفیدجامگان معروف بودند.

زنده‌گی او نیز در حاله‌ای از افسانه و ابهام فرو رفته است. آنچه از تواریخ برمیآید مفتح در ده کازره از توابع مرو بدینا آمده است. میگویند در جوانی کازری میکرده، سپس به کسب علوم همت گماشت و دانشهای سحر، جادوگری، نجوم و شعله بازی را فرا گرفته است. بعدها دبیر عبدالجبار خلیفه ابومسلم بوده است.

تاریخ‌نویسان شش کازری را باو نسبت داده‌اند تا علاقتش را به جامه‌سفید توجیه کنند و مدعی شده‌اند که چون زرتشت و از یک چشم نابینا بوده برای پنهان داشتن عیب خود نقاب زردین می‌بندید. اما خود دلیل عرب او را «المفتح» خوانده‌اند. اما خود او مدعی بوده که «روح خدایی پیش از این بر تنب یک چند در آدم و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و ابومسلم بود. بعد از ابومسلم به قالب وی درآمد و از این رو به‌رنگ خدایی رسیده است و چون آفریدگان خاکی و فانی‌تر را برای دیدار طلعت‌نخاین او نیست، از این سبب (نقاب می‌زند) روی خویش را از چشم مردم پنهان میدارد».

سپهرت زیادی در علوم کیمیا (شیمی) و آئینه‌های علمی‌داشته و «مانندش» با وجود آورده بوده که عجز خود قلمداد میکرده است.

«به زمین نخبش از بلاد ماوراءالنهر چاهی بود. مفتح به‌سحر جسمی‌ساخت بر شکل ماه چنانکه دیداند که آن جسم از چاه برآمد و اندکی ارتفاع یافت و باز بپناه فرو رفت». «نوشته‌اند که چون مفتح این ماه را از چاه برآورد مردم را گمان افتاد که این کار را به جادوسی کرده است اما این جادوسی، در واقع عبارت از تسبیح و استعمال بستی فرامد

ریاسی بود. آورده‌اند که، بعدها از ته آن چاه که به نشیب بود، کاسه بزرگی پراز ذوق بیرون آوردند.

یاران ابومسلم و یارسان را دور خود جمع کرد و مدت چهارده سال با عمل عرب جنگید و سرداران بنام عرب را شکست داد. بغداد سخت در کار اینها فرومانده بود و پسا که خلیفه از بیم و بیداد این قوم به‌گریه در می‌آمد، سرانجام خلیفه سباهی عظیم به ماوراءالنهر فرستاد که مفتح را در محاصره گرفتند. مفتح چون احساس کرد که امکان رهایی از دام مرگ را ندارد، زنان خود را با زهر کشت و خود را در یک تنور فتنه انداخت و سیوخت . . . و بقولی، در خمی از شراب فرو رفت و ناپدید شد (گویا خم پراز اسید بوده و پیکر او را سوزانده و از بین برده است)

تاریخ بخارا، فرجام کار مفتح را ازقول یکی از دهقان کنج چنین نقل میکند: «مفتح من از جمله خاقانان بوده است که مفتح از پسر خویش گرفته بود و در حصار میداشت. وی گفت: روزی مفتح زنان را پیشانند به طسام و شراب پرداخت خوشی، و اندر شراب زهر کرد و هرزنی را یک قوطی خاص فرمود و گفت: چون من قلع خویش پیورم شما باید که جمله قلع‌خویش پیورید. پس همه خوردند و من نخوردم و در گریبان خود ریختم و وی ندانست. همه زنان بیفتادند و بریدند و من نیز خویش در میان ایشان انداختم و خویش را مرده ساختم و وی از حال من ندانست. پس مفتح برخاست و نگاه کرد، همه زنان را مرده دید. نزدیک غلام خود رفت و شمشیر بزد و سر وی برداشت، و فرموده تا بوی سوزن باز تنور فتنانده بودند. نزدیک آن تنور رفت و جامه بیرون کرد و خویش را در تنور انداخت و دودی برآمد. من به‌زودیک آن تنور رفتم، از او هیچ اثری ندیدم و هیچکی در حصار زنده نبود، و شب خود را سوختن وی آن بود که بیوسته گفتمی که چون بندگان من عاصی شوند من باآسمان روم و از آنجا فرشتگان آرم و ایشان را قهر کنم. وی خود را از آنجیت سوخت تا خلق گویند که او به آسمان رفت تا فرشتگان آرد و ما را از آسمان نعت دهد و دین او در جهان بماند. پس آن زن در حصار بگشاد . . .»

سرخوشان سیلان

منازات استقلالطلبانه ایرانیان، در این دوره از تاریخ، همیشه تحت لوای یک نهضت مذهبی، که بیشتر هم رجعتی به دین زرتشت و مسلک مانئ و مزدک بوده، نظام میگرفت. شاید دلیل این امر آن بوده که عرب نیز با حربه دین میدان آمده بود و به استنظار انتقادات مذهبی مردم عادی و عامی قدرت یافته بود و اعمال زور میکرد.

آزادیخواهان ایران احساس میکردند که اگر بتوانند پایه اعتقادات مذهبی مردم را متزلزل کنند، آسانتر خواهند توانست به حکومت جبار دست‌نشانده‌گان خلیفه در ایران خاتمه بدهند چون بزرگترین تکیه‌گاه عمال عرب همین عقاید مذهبی و ایمان مردم به‌دین عرب بود.

یکی از مهمترین جنبش‌های مذهبی در ایران، نهضت خرم‌دین بود که سالهای سال در آصفهان و ری و همدان و آذربایجان رسوخ داشت. خرم‌دینی شمه‌ای از مذهب مزدک، و یا بقولی، آمیزه‌ای از ادیان مزدک و مانئ بود.

خرم‌دینان نیز مثل سایر فرقه‌ها خونخواهی‌ابومسلم را بهانه قیام و شورش خود قرار دادند. رهبر بزرگ خرم‌دینان، که یکی از درخشانترین چهره‌های تاریخ نهضت‌های ملی

سرخ علمان

همزمان با قیام بابک در آذربایجان، یک اسپهبد وطنپرست ایرانی نیز در طبرستان آماده رزم با عمال عرب میشد. این سردار دایر، مازیار پسر قارن، سپهبدزاده طبرستان بود. او پس از غلبه برهم خود، نام گیل‌گیلان و اسپهبد اسپهبدان و پستخوارگی شاه را برای خود برگزید اما مدعی خراجگزار خلیفه‌عباسی بود و خراج خود را به‌الطاهر که والی‌خراسان بولند میسرآخت . . . و چون میان او و عبدالله بن طاهر اختلاف افتاد، مازیار از دادن خراج به عبدالله سر باز زد و آنرا مستقماً برای ممتنع فرستاد. در این میان افسین که هزمار خود برد، بابک در دستگاه جاویدان با اصول مذهب خرم‌دینی و با مسائل سیاسی‌زمان آشنا شد و چون مردی وطنپرست بود تمسقا گرفت برای نجات ایران از سلطه اعراب از هیچ کوششی باز نایستد.

جاویدان در جنگ با ابومرسان - که از عوامل اعراب و مأمور نفاق‌افکنی در میان خرم‌دینان بود - کشته شد و موقع مرگ بابک را بجاآتش خود برگزید.

بابک با زن جاویدان که باوایی‌کاروان و هشیار بود ازدواج کرد و رهبری خرم‌دینان را بعهده گرفت و مبارزات خویش خود را با اعراب آغاز کرد.

قیام بابک در سال ۲۰۰ هجری مأمون خلیفه عباسی را دچار وحشت کرد. مأمون بزرگترین سرداران خود را بچنگ بابک فرستاد بدون اینکه کاری از پیش ببرد. بعد از مأمون ممتنع فرستاد مبارزات خشونت‌آمیز بابک شد و بسیاری از سپاهیان و سرداران خود را در چنگ بابک قربانی کرد.

در اینوقت تمام خطه آذربایجان، همدان و آصفهان در دست خرم‌دینان بود.

ممتنع سرانجام در سال ۲۲۰ افسین را که از سرداران ایرانی او و مردی جامطلب و مقام پرست بود با وعده زروسیم و مقام دیول بچنگ بابک فرستاد. افسین دوسال تمام پای دیوارهای قلعه بد بیشتر کوشید و آنگاه که فکر میکرد پیروزی برویش لبخند میزند بابک زیرکانه از چنگ او گریخت اما مگر و حمله افسین و خاندان یک حکمران محلی او را بنام آورد. افسین بابک را با پاهای به زنجیر بسته نزد ممتنع آورد و ممتنع که از این پیروزی بزرگ مست شادی بود دستور داد بابک را در حضور او شکنجه دهند اما بابک با مردانگی و قدرتی عجیب تمام شکنجه‌ها را تحمل کرد و زبان به شکوه و ناله نکشید و ممتنع را که آرزومند شنیدن فریاد عجز و لایه بابک نبود تا کام گذاشت.

«چلاد به‌اشاره ممتنع نخست دست چپ بابک را از آرنج قطع کرد. بابک خمی ناپسورد و دست دنگرش را با خوبی گنه از آرنجش فوران میکرد پرکرد و بصورتش کشید - تمام صورتی را سرخ کرد. ممتنع گفت: - ای سگ، این چه عملی است؟ بابک گفت:

- در این حکمتی است. چلاد تو هر دو دست و دو پای مرا قطع خواهد کرد و خون بسیار از بدن من خواهد رفت و سرخی چهره بخون باشد و چون خون از بدن بیرون رتگ چهره بزدی گراید، من روی خود را با خون سرخ کردم تا وقتی خون از تم بیرون نگوئی که رویم از بیم زرد شده است.»

ممتنع دستور داد دست دیگر او و دو پایش را قطع کردند و بعد دو خنجر در میان دنده‌های پایین بابک فرو کردند و سرانجام با قنات و بریحی سرش را بریدند. بدستور ممتنع سر بابک را به‌خراسان - که زادگاه آزادگان و سرزمین نهضت‌های ملی بود - فرستادند و تن او را در خارج شهر سارمه به دار آویختند.

کنت کلارک

«تملدن»

ترجمه: دکتر حسن مرندی

-۲۵-

شکل ۱۵۲ - هودون: ولتر



درهم را پسندیده آمد. او را بردرگاه خود راه چشاولی داد. نزدیک او مرتبه وجاه یافت و امیرالشکر شد.

یعقوب پس از مرگ دهمین‌نصر پسر پسرانش شورید و سیستان را تصرف کرد. کارش خیلی زود، بالاگرفت، برطاهریان غلبه یافت و برخراسان و عراق نیز مسلط شد. او اولین سلسله پادشاهی مستقل ایران را پس از حمله اعراب تأسیس کرد و چون بر قدرت خود اطمینان یافت آهنگ بغداد کرد تا ممتنع خلیفه عباسی را هلاک کند و خاندان عباسی را منقرض سازد. خلیفه از شنیدن این خبر سخت متوشش شد و پیام‌های متمد باو فرستاد که به سیستان و خراسان برگردد و بامور این ولایات بپردازد اما یعقوب باین پیامها قسم نداد و همچنان به پیشروی خود بسوی بغداد ادامه داد. ممتنع به سلاح‌دین و زرایش، برای اینکه دوشهرنفاق‌گیز نتواند از بغداد خارج شد و در بیرون از شهر اردو زد تا دسورت شکست از یعقوب راه فراز داشته باشد.

عجز و التماس‌هایی که خلیفه عباسی براو میکند و وحشت و تکرانی که در برابر او نشان میدهد، روشنگری قدرت فوق‌العاده یعقوب به پیشگرمی دلداران ایرانی و فساد حکومت عباسی و ضعف و زبونی خلیفه است تا آنجا که حتی وقتی یعقوب در چنگ اول از برادر خلیفه شکست می‌خورد، خلیفه برای بازداشتن او از اقدام جنگی دیگر به‌دلجویی می‌پردازد و باز می‌کوشد او را با وعده و وعید به سیستان برگرداند اما یعقوب تصمیم خود را به‌آدمه جنگ تاحد پیروزی اعلام میکند و اینکه «بین من و تو تنها شمشیر حکم میکند و آن داستان جالب دنان جوین و پیاز و بره» که معروف همه هست.

بدبختانه مرگ ناگهانی به‌سراغ یعقوب آمد و او قطار اینکه طعم پیروزی را بچشد در اثر قولج وفات یافت.

مازیار را به سامرا نزد خلیفه بردند و او در دم مرگ را از ارتباط خود با افسین فاش کرد و باین ترتیب افسین از لوح اقتدار و جاه و مقام بیکاره سقوط کرد و در زندان از گرسنگی جان‌سپرد. مازیار را نیز بدستور خلیفه کشتند و جسدش را کنار جسد بابک بدار آویختند.

عیار جهانگشا

گزارش تاریخی خود را باشرح مختصری از زندگی سرشار از مردانگی و مبارزه مردی بی‌ایمان می‌رساند که از رویگری و عیاری به‌مقام سلطنت رسیده؛ اولین سلسله مستقل پادشاهی را به‌عنوان حمله‌سرب در ایران بنیان گذاشت و تا و التماس واداشت.

یعقوب‌لیث صفار، رویکی بچه سیستانی که اندیشه‌های بلند دهمین‌نصر داشت و اکثر مرگ ناگهانی به‌سراغش نمی‌آمد چه‌بسا که با انجام کاری بزرگ نایل میشد و خلافت عباسیان را برمی‌چید.

داستان جوانی او را از «تاریخ کزیمده» (عبدالله مستوفی) بشنویم: «لیث روگر بچه سیستانی بود. چون در خود نخوت میدید به‌روگری ملذت نشد، به سلاح‌دینی عیاری و راهزنی افتاد. اما در آن راه طریق انصاف سپردی و مال‌کس بیکبارگی نبرد و یوزی که بعضی بازداشتی، شی خزانه دهمین‌نصر را بفرست . . . که والی سیستان بود، بپرد و مالی برقیاس بیرون برد. پس چیزی شفاف یافت. تصور گوهری کرد. برداشت و زبان امتحان بپو زد: نیک بود. حق نیک پیش او بر قیض مال غالب آمد و مال بگذاشت و برفت.

شکیب خازن از آن متعجب شد، به دهمین‌نصر باز نمود. دهمین‌نصر کرد و نزد او امان داد تا حاضر شود. لیث‌صفار پیش او رفت. دهمین پرسید که چون پراموال قادرشئی، نازق را موجب چه بود؟ لیث حکایت نیک و حق آن یاد کرد.

لبخند عقل

«قسمت اول»

تندیس درام نویسان موفق یازیس قرن هجدهم درتالار انتظار «کمدی فرانسوز»، آثار ملی فرانسه، گرد آمده است. این آثار که شاید امروز به نظر ما غریب می‌نماید، به مدت صد سال سهم بزرگی در اعتلای سلیقه بشری‌داشته است. چه چهره‌های زیورک و هوشمند! و این‌زیر کترین و هوشیارترین آنان و به راستی یکی از هوشمندترین کسانی است که جهان به خود دیده است. او ولتر است. (شکل ۱۵۲) لبخند می‌زند، لبخند عقل.

شاید این حالت ذهنی از فیلسوف فرانسوی فونتئل Fontenelle سرچشمه گرفته باشد که نزدیک صدسال زیست و بین قرن هفدهم و هجدهم، بین جهان نیوتون و جهان ولتر پلی بست، مقام او برای تمام عمر دبیر آکادمی علوم بود، او به مصاحبه گفته بود هرگز در عمر خود

لبخند عقل شاید نشانی از عدم درک زرق‌زرق‌ترین حیجانه‌های بشری باشد، اما به هیچ روی معانی عقیده راسخ، اعتقاد به قوانین طبیعت، اعتقاد به عدالت و اعتقاد به تساهل نیست.

فیلسوفان عصر روشنگری، تمدن اروپا را چند پله به بالا رانندند و در قرن نوزدهم این اعتلا استوارتر شد. تا سالهای ۱۹۳۰ این پذیرفته شده بود که نباید چادوگران و آشفته‌گروه‌های اقلیت را سوزانند، نباید با شکنجه اعتراف گرفت، نباید مشی عدالت را منحرف کرد و کسی جز در زمان جنگ بخاطر گفتم حقیقت نباید به زندان رود. این پذیرش مروهون جنبشی بود به نام روشنگری و بالاتر از همه مروهون ولتر بود.

گرچه پیروزی عقل و تساهل در فرانسه به دست آمده، اما آغاز آن از انگلستان بود و فیلسوفان فرانسه هرگز دین خود را به کتوری که در عرض چند دهسال نیوتون و لاک Locke را پیورده بود و انقلاب بی‌خون‌پیزی را انجام داده بود، پنهان نمی‌کردند. در واقع به میزان آزادی‌سیاسی در انگلستان بیش از حد ارزشی می‌گذاشتند، و درباره نفوذ ادیبان انگلیسی در این امر اقرار می‌کردند.

وقتی ولتر و منتسکیو در سال ۱۷۲۰ به دیدن‌انگلیس آمده‌ند، این کشور به مدت نیم قرن زندگی فکری والا می‌گذراند و کسانی چون سوئیفت Swift، پوپ Pope، استیسل Steele و آدیسون Addison گرچه ممکن بود در رسالات و مطبوعات حمله کنند و کوبیده شوند ولی هرگز اوپایش مزبور اشتراف آزرده‌خاطر، این نویسندگان را کتک نمی‌زدند، و (جز در مورد دو قوه Doine) کسی آنانرا بخاطر اشارات طنز آمیز به‌دستگاه دولتی به‌زندان نمی‌فرستاد. اما هر دو این بلاها، کتک خوردن و به‌زندان‌افتادن، برسر ولتر آمده بود و در نتیجه او در ۱۷۲۶ در انگلیس پناه گرفت.

آن‌زمان عصر خانه‌های ییلاقی بزرگ بود و در Marlborough زنالی که بر فرانسه پیروز شده بود پایان گرفت. البته این پیروزی اصلا باعث آزرده‌گی خاطر ولتر نشده بود، زیرا او همه جنگها را اتلاف سبخره زندگی و تلاش بشری می‌دانست. اما وقتی این کتک، کتک بلنهایم (شکل ۱۵۳) را دید حیرت‌کنان گفت:

«چه توده عظیمی از سنگ، چه بی‌جاذبه و بی‌سلیقه! من می‌توانم مقصود او را بفهمم. از نظر کسی که به آثار مانسار و Perrault عادت کرده، بلنهایم به‌وضوح روح آوری بی‌سامان و نامرتب به‌نظر می‌رسد. این بنا بدایع برصلاطت‌ی‌دارد، اما این بدایع همواره خوب ترکیب نشده‌اند. شاید دلیلش آن باشد که معمار آن سرچان‌ونسروک Vanbrugh گرچه نابغه، اما قی‌الواقع متفکن (مانور) بود، او روی‌آب بود، دس‌سازی بود که به‌سلیقه خوب و آذین کلاسیک کوچکترین بی‌روایی نداشت. انگلستان قرن هجدهم بدست آمانتورها بود، مقصود آن کسانی است که نیرو و قدرت کافی داشتند تا هر چه می‌خواهند بکنند، باین همه کارهایی که آنان بدان دست می‌یازیدند معماری بود، رن Wren بعنوان یک مانور، با تریخه شروع به کار کرد و گرچه بعدها حرف‌های شده، اما آزادی آمانتورها را در برداشت‌های خویش از هر سئله‌ای حفظ کرد.

دو تن از اخلاق عمده او، از هر لحاظ آمانور بودند. سرچان ونسروک نماینده می‌نوشت، اما طرح‌های عظیم و پیچیده‌ای برای ساختمان بلنهایم را نیز می‌ریخت. لرد برلینگتون خبره و حکم سلیقه‌ها بود - از آن آدمهایی که امروزه مورد تحقیرند، اما وی توانست علاوه بر چیزهای دیگر شاهکار معماری خانه‌سازی چیس ویک Chis wick (شکل ۱۵۴) را بسازد. وقتی به‌نحوه‌جالب‌بوستون

ندویده و ازجا دورفته است. مصاحبتش از او پرسیده بود آیا هرگز خندیده است. وی گفته بود نه، من هرگز قهقهه نزده‌ام، اما لبخند می‌زد و همه نویسندگان و فیلسوفان و درام نویسان و خوانین ممتاز فرانسه قرن هجدهم، کریبون، Diderot، Crébillon، Diderot، ماریو-ماریو، Marivaux و دالامبر D'Alembert نیز چنین می‌کردند. این کار اکنون به نظر ما سطحی می‌نماید، ما در پنجاه سال اخیر ژرف در هیجان بشری فرو رفته‌ایم و حس می‌کنیم مردم باید پرشورتر و معتقدتر یا بقول رایج‌معاصر متمهدتر و مسؤول‌تر باشند.

به راستی هم لبخند تمدنانه فرانسه قرن هجدهم شاید یکی از چیزهایی باشد که به بقوم تمدن لطمه زده است. این بدان جهت است که ما فراموش کرده‌ایم که در قرن هفدهم با آنکه خیل نوایغ در عرضه علم و هنر بیرون ریختند، هنوز آزارها و تمقیب‌های بی‌معنی و جنگ‌های شخصیانه، با شقاوتی بی‌سابقه جریان داشت. از سال ۱۷۰۰ کم‌کم این احساس در مردم پیدا شد که اندکی آرامش و وارستگی عیبی ندارد.

جنبش روشنگری

لبخند عقل شاید نشانی از عدم درک زرق‌زرق‌ترین حیجانه‌های بشری باشد، اما به هیچ روی معانی عقیده راسخ، اعتقاد به قوانین طبیعت، اعتقاد به عدالت و اعتقاد به تساهل نیست.

فیلسوفان عصر روشنگری، تمدن اروپا را چند پله به بالا رانندند و در قرن نوزدهم این اعتلا استوارتر شد. تا سالهای ۱۹۳۰ این پذیرفته شده بود که نباید چادوگران و آشفته‌گروه‌های اقلیت را سوزانند، نباید با شکنجه اعتراف گرفت، نباید مشی عدالت را منحرف کرد و کسی جز در زمان جنگ بخاطر گفتم حقیقت نباید به زندان رود. این پذیرش مروهون جنبشی بود به نام روشنگری و بالاتر از همه مروهون ولتر بود.

گرچه پیروزی عقل و تساهل در فرانسه به دست آمده، اما آغاز آن از انگلستان بود و فیلسوفان فرانسه هرگز دین خود را به کتوری که در عرض چند دهسال نیوتون و لاک Locke را پیورده بود و انقلاب بی‌خون‌پیزی را انجام داده بود، پنهان نمی‌کردند. در واقع به میزان آزادی‌سیاسی در انگلستان بیش از حد ارزشی می‌گذاشتند، و درباره نفوذ ادیبان انگلیسی در این امر اقرار می‌کردند.

وقتی ولتر و منتسکیو در سال ۱۷۲۰ به دیدن‌انگلیس آمده‌ند، این کشور به مدت نیم قرن زندگی فکری والا می‌گذراند و کسانی چون سوئیفت Swift، پوپ Pope، استیسل Steele و آدیسون Addison گرچه ممکن بود در رسالات و مطبوعات حمله کنند و کوبیده شوند ولی هرگز اوپایش مزبور اشتراف آزرده‌خاطر، این نویسندگان را کتک نمی‌زدند، و (جز در مورد دو قوه Doine) کسی آنانرا بخاطر اشارات طنز آمیز به‌دستگاه دولتی به‌زندان نمی‌فرستاد. اما هر دو این بلاها، کتک خوردن و به‌زندان‌افتادن، برسر ولتر آمده بود و در نتیجه او در ۱۷۲۶ در انگلیس پناه گرفت.

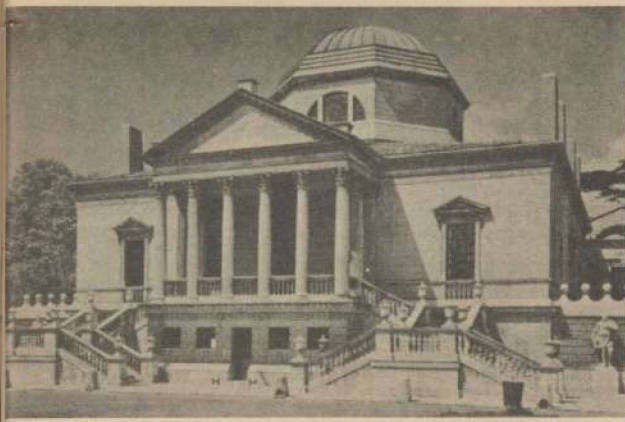
اماتورهای نابغه

آن‌زمان عصر خانه‌های ییلاقی بزرگ بود و در Marlborough زنالی که بر فرانسه پیروز شده بود پایان گرفت. البته این پیروزی اصلا باعث آزرده‌گی خاطر ولتر نشده بود، زیرا او همه جنگها را اتلاف سبخره زندگی و تلاش بشری می‌دانست. اما وقتی این کتک، کتک بلنهایم (شکل ۱۵۳) را دید حیرت‌کنان گفت:

«چه توده عظیمی از سنگ، چه بی‌جاذبه و بی‌سلیقه! من می‌توانم مقصود او را بفهمم. از نظر کسی که به آثار مانسار و Perrault عادت کرده، بلنهایم به‌وضوح روح آوری بی‌سامان و نامرتب به‌نظر می‌رسد. این بنا بدایع برصلاطت‌ی‌دارد، اما این بدایع همواره خوب ترکیب نشده‌اند. شاید دلیلش آن باشد که معمار آن سرچان‌ونسروک Vanbrugh گرچه نابغه، اما قی‌الواقع متفکن (مانور) بود، او روی‌آب بود، دس‌سازی بود که به‌سلیقه خوب و آذین کلاسیک کوچکترین بی‌روایی نداشت. انگلستان قرن هجدهم بدست آمانتورها بود، مقصود آن کسانی است که نیرو و قدرت کافی داشتند تا هر چه می‌خواهند بکنند، باین همه کارهایی که آنان بدان دست می‌یازیدند معماری بود، رن Wren بعنوان یک مانور، با تریخه شروع به کار کرد و گرچه بعدها حرف‌های شده، اما آزادی آمانتورها را در برداشت‌های خویش از هر سئله‌ای حفظ کرد.

● در قرن هیجدهم مردان بزرگ، متعادل بودند: متمدنانه لبخند می زدند و به قهقهه نمی خندیدند، و این بنظر ما که در پنجاه سال اخیر، ژرف درهیجان بشری فرو رفته ایم و حس می کنیم مردم باید پرشورتر و معتقدتر یا بقول رایج معاصر، متعهدتر و مسئول تر باشند، سطحی مینمایند.

● در متفکران قرن هیجدهم، تازگی و آزاداندیشی ویژه ای وجود داشت، آنان مردانی مستقل بودند و همه محاسن و معایبی را که استقلال فرد برای اجتماع دارد، بیار می آوردند.



شکل ۱۵۴ - برلینگتون: خانه چیسویک، لندن



شکل ۱۵۲ - ونبرگ: کاخ پلنپایم، ووداستاک

شکل ۱۵۵ - هوگارت: بردوش بردن کاندیدا



پله ها به رواق خانه می نگریم، ممکن است این فکر پیش آید که آیا چندتن از معماران حرفه ای معاصر می توانند امروز این مسائل طرح و آذین راه با همان چیره دستی لرردرلینکتون حل و فصل کنند. این پلکان ها و ستون ها بسیار پراهمیت می نمایند، اما ساختمان پشت سر آنها کوچک و به اندازه یک مقر کشیش دهکده است. در واقع چیسویک نه برای زندگی روزمره، بل برای موقیتهای خاص اجتماعی بحث وجدل، طرح شایعات سیاسی و موسیقی مجلسی ساخته شده است.

این آمانتورهای قرن هجدهم به نحوی وارثان آرمانهای رنسانس در مورد (انسان جهانی) بودند و چالب آنکه انسان جهانی نمونه رنسانس آلبرتی بود که او نیز معمار بود. اگر ما هنوز به معماری به عنوان یک هنر اجتماعی بنگریم، هنری که انسان با آن بتواند زندگی خویش را سرشارتر کند - پس معمار باید از بسیاری جنبه ها با زندگی در تماس باشد و کارش به رشته تخصصی محدودی بدل نگردد.

آمانتوریزم قرن هجدهم از بسیاری چیزها مایه میگرفت، از شیمی، فلسفه، گیاهشناسی و تاریخ طبیعی. این قرن مردانی چون سر جوزف بنکس Banks پدید آورد که حاضر نشد در دومین سفر کاپیتان کوف همراه او برود، زیرا به او اجازه نداده بودند دوشویورتن برای نوازندگی در موقع شام همراه ببرد!

در این مردان تازگی و آزاداندیشی و شیوه ای وجود دارد که در طبقه بندی های سنتوسنخت حرفه ای ها تماماً از دست رفته است.

اینان مردانی مستقل بودند و همه محاسن و معایبی را که استقلال فرد برای اجتماع دارد، بیار می آوردند. اینان در تصور امروزی ما از مدینه فاضله نمی گنجند. من اخیراً سخن یک استاد جامعه شناسی را در تلویزیون شنیدم که می گفت: «آنچه ممنوع نشده باید اجباری بشود» این گفته، سردان برجسته ای چون ولتر و روسو را که از فلسفه و نهادهای اجتماعی و تساهل الهام می گرفتند، جلب نخواهد کرد.

دو جامعه و دو روحیه

اما طبق مرسوم، این سکه پردرخش روی دیگری نیز داشت، این روی دیگر را ما در آثار هوگارت Hogart زنده تر از هر کس دیگر می بینیم.

من خود از نمایندگان هوگارت نیستم، زیرا تصاویر او پیوسته بشدت درهم ورهم است. بنظر می آید که او یکسره فاقد آن حس فضایی است که در ناچیزترین نقاشان قرن هجدهم هلند نیز وجود دارد. اما اگر چه کمپوزیسیونهای هوگارت شلوغ است، نمی توان انکار کرد که قریحه ای والا در روایت تصویری داشته است. وی در میان سالی یک سلسله تصاویر از انتخابات کشید که دنبال کردن آنها آسان است و تفسیری قانع کننده از دموکراسی قرن هجدهم انگلستان است که این همه دربارهای لاف می زنند (شکل ۱۵۵) در این تصویر صندوق اخذ رأی را می بینیم که ابلهان و درجوران را به ریختن رأی در آن قانع می کند، کهنه سربازی با دست ممنوعی خویش به نفع دستگاه دولتی رأی می دهد و این نامزد پیروزند انتخابات است که چون خروسی آخته قریبی است که بازی دهندگان او را به پیروزی رسانده اند ولی هنوز کینه های خصوصی خویش را بایکدیگر دارند. و باید اعتراف کنیم که هوگارت با این نوازنده نابینا بریشداوری من غلبه می کند، زیرا نشانه تحلیل و تصویرسازی نیرومندی است که از میدان موعظه گری های روزنامه نگاران او خارج است.

شکل رنگی ۲۳
دوتروا:
خواندن
آثار مولیر



شکل ۱۵۸ - پرونو: مادام دومورکتویل



شکل ۱۵۷
هوگارت:
مکالمه نوین
در نیمه شب



شکل ۱۵۶ - رویس: تصویر جمع



به گمان من حقیقت این است که انگلیس قرن هجدهم، بدنبال انقلاب بورژوازی، دو جامعه بسیار دور از هم بوجود آورد. یکی جامعه مردان فروتن روستایی است که ما آنها را در آثار نقاشی بنام دیویس Devis می بینیم، به شکل خنده آوری شقرزری در اطاقهای سرد و تهی خویش زندگی می کنند (شکل ۱۵۶).

جامعه دیگر جامعه شهری بود که هوگارت بسیاری از سحنه های زندگی آفری برای ما ضبط کرده است. این جامعه سرشار از روح زندگی بود، اما آن چیزی نبود که حتی با جرح و تعدیل بتوان نام تمدن بر آن نهاد. اجدوارم کار ما آسان ملبی فرض نکنید که این تصویر را که مکالمه نوین در نیمه شب نام دارد با تصویر دیگری که در همان دهه، توسط دوتروا de Troy نقاش فرانسوی کشیده شده و دخواندن آثار مولیر نام دارد، مقایسه می کنیم. [شکل رنگی ۲۳]. من در این سلسله برنامه ها کوشیده ام از معنی محدود جهان تمدن فراتر روم. اما به

هر حال زندگی منعکس در این تابلو ارزش خود را دارد و نمی توان انکار کرد که تصویری از زندگی متمدنانه است حتی سعی شده که اثاث خانه هم زیبا و هم راحت باشند. یک دلیل دیگر آن این است که اگر چه در مکالمه نیمه شب هوگارت همه افراد مرد هستند، از هفت چهره تصویر شده در اثر دوتروا پنج نفرشان زن هستند.

هنگام بحث درباره قرن دوازدهم و سیزدهم گفتیم که با آکامی و احترام ناگهانی به خصایص زنان چه پیشرفت شکرگزی در تمدن حاصل شد، این نکته درباره فرانسه قرن هجدهم نیز صدق دارد. من عقیده دارم که حفظ تعادل رابطه مردان و زنان برای تمدن اهمیت مطلق دارد و بارها دیده ام که وقتی، مثلاً در یک مهمانی، زنان جدا و مردان جدا دورهم جمع می شوند، سطح تمدن نزول می کند. نفوذ زنان در فرانسه قرن هجدهم خویش یم و در مجموع خلاق بود آن پدیده شکفت قرن هجدهم را که بنام سالون های فرانسوی معروف شده بوجود آورد، این محافل کوچک

اجتماعی که در آنها مردان و زنان هوشمند از سراسر اروپا گرد می آمدند و در تالاهای خانه میزبانی خوش قریحه مانند مادام دو دفان du Deffand و مادام ژوفورین Geoffrin به گفتگو می نشستند، بمدت چهل سال کانون های تمدن اروپایی بودند. البته درمقایسه با دربار اورلیو کشر شاعرانه بودند، اما از لحاظ معنوی و فکری هشیارانه تر بودند. زنانی که برای محافل فرمان می رانند نه بسیار جوان بودند و نه بسیار توانگر ما از روی تصاویری که هنرمندان فرانسه مثلاً پرونو Perroneau و مورسی کشین دولاتور در آن عیس از این بانوان کشیده اند، تصاویری که بی تملق ولی بانظری تیزبین به نظر افت ذهن آنان کشیده شده، می توانیم بدقت بدانیم که آنها چه شکلی بوده اند. فقط در جامعه ای بسیار متمدن بتوان می توانید این شباهت به واقع را بر تصویرسازی پررنگ و روشن مد روز ترجیح دهند.

خاندان Antimemoires



آندره مالرو
ترجمه: وهاب

من مجسمه‌های عهد باستانی یونان را که خدایان و دیوها را «بصورت واقعی» نشان میداد، اینجا باز نمی‌یابم. از «هارپی» Harpie با آن حالت زنانه دلپذیر و از «آنوبیس» Anubis با آن سرشغال نرم‌خوی زبون که سوار میکل را پوش است چه منظور داشته‌اند؟ مصر «آنوبیس» را ابداع کرده بود برای اینکه او نمی‌توانست در جهان زندگان وجود داشته باشد و مکتب اسکندریه بی‌جهت کوشش داشت که او را وارد این جهان بکند و نتیجه یک شخصیت هجو است که مانع کارناول دارد. همان، آن یکی که زیر پله‌ها است...

لابد او به‌همان نحو عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی، یا ملکه‌های امپراطوری‌های باستانی صحبت‌میکرده است. ولی صحنه‌ای که در آن خدای شاهین‌سر، «نفرتاری» Nefertari زن رامسس را به‌سوی خدایان دیگر هدایت می‌کند یکی از قله مرتفع‌ترین است. زیرا، این سر شاهین که تاج فرعون‌ی برفرق دارد جدا از سبک مصری قابل‌هوک نیست چنانکه دوزخ ژوان سوزارت جدا از موسیقی و مجسمه‌های پیروزی یونان جدا از حجاری مضموم نیستند. او با دستی که حتی دست ملکه را لمس نمی‌کند او را بسوی دنیای دیگری هدایت میکند. سبکی که با آن آنها را وحدت می‌بخشد تا امروز تنها شکل بیان مطلب است. ملکه بیشتر از آنکه زن رامسس باشد زن خدا است که پادشاهی دیار مردگان را باو تفویض میکند. کار خلاقه ملکه را روحانیت بخشیده چنانکه نوع «توسکانی» Toscan ونوس را آرمایی کرده است. البته این بازی سبک در کار خویش تنها نیست و فقط اینجا است که ملکه آنحال قرار داشته است که او را بامجسمه «پیروزی» «ساموتراس» Samothrace، پاتابلو لیختن ژوکوند، با صورت‌های

نام او «ملاحظه» بود. موسیقی مغرب‌زمین - خلاصه با همه آنچه که در عالم هنر، تنها یا هنر توجیه نمیشود - پیوند میدهد. من خود قبر را که در معازات زمین روبه دره ملکه‌ها باز میشد درست بخاطر ندادم. آن روزگنجشکان در «رامسثوم» Ramessum همهمه‌ای داشتند چنانکه در غروب تابستان فرانسه بر روی درختان زیرفون و من بیاد همهمه زنبوروار مردگان افتادم که در متون مربوط بمرگ آمده است. در روی پارلیف‌ها، پرندگان در میان بالهای شاهینی مقدس آشیانه کرده بودند. در تیس غورخید، آلبه خاموشی را روشن میکرد و در تاریکی حقیض خویشتن، الهه بازگشت ابدی را همچون شعله تیره لرزانی هویدا می‌ساخت. پرفرازمجسمه‌های غول‌پیکر «منون» Memnon که بی شکلی ستایش‌انگیزی دارد دسته‌ای از شاهین‌های مهاجر چرخ می‌زدند. من خود قبر را فراموش کرده‌ام ولی ملکه را بخاطر می‌آورم که در این سفر مرگ با همان عظمت روحانی پشت سرم روی دیوارها ظاهر میشد - تا صحنه‌ایکه تنها مقابل یک صفحه شطرنج نشسته بود و تقدیر خویش را که مرگ بود در مقابل پیوستن بدم، رو در روی خلثی که خدائی نامرئی را تصویر می‌کرد، به‌بازی گذاشته بود...

از آنها گذشته، اینجا، در داخل جمیع‌های شیشه‌ای، بقایای انسان‌ها جای دارد. علی‌رغم چشمان‌میثائی‌شان، پماتیک‌اهمیت‌تر از تصاویر آنها نظیر میرسد... حال دیگر جسد مومیائی شده رامسس تهدیدی بسوی مراسم افتتاح نیست. تصور میکنم در حدود نود و شش سال داشته باشد. در کنار او جسد شاهزاده خانم جوانی قرار دارد که ناراحت کننده‌تر از آن سایرین است زیرا تزریق مواد مومیائی حالت گونه‌هایش را حفظ کرده است.

نام او «ملاحظه» بود. من اینک دستخوش احساسی هستم که نظیر آن را مقابل ابوالهول، وقتیکه برای نخستین‌بار صدای امور ظاهری و امور مقدس را جدا از هم شنیده‌ام. احساس کرده بودم. این علاقه عمیق من نسبت به مجسمه‌ها، توسط اجساد مومیائی بود که برای من آشکار شد. تقریباً تمام اشکال کوچک زندگی از قبیل کشتی‌بان‌های چوبی مصری، مجسمه‌های گلی «تانا گرا» Tanagra رقصه‌های سفالی چینی همه هیاکل مربوط بمرگ هستند ولی آنها بصورت اسکلت بسا عرصه نشده‌اند. اینجا (و دیگر کجا؟) خدایان ساخته دست انسان و سلاطین ساخته دست خدا، تقریباً با بنای هم، قرون و اعصار را راه سپرده‌اند. سرگذشت رامسس واقعی و همه آن فرعون‌ها سائیکه تابوتشان کشف نشده است چگونه بوده است؟ یک جسد کم و بیش فاقد خون و یک افتخار کم و بیش زوال یافته. البته ما اینها را از بدنتها پیش می‌دانستیم. ولی گمان میکنم از چند قرن پیش این را نیز میدانیم که یک اثر هنری عمر «بیشتر از یک شهر داره» و جاودانگی آن نقطه مقابل بقا و دوام ناچیز خدایان مومیایگ است. حال، آنچه در این موزه محکوم بنظر من میرسد، ناستواری بقاء هنری و پیچیدگی آنست. حداقل طی هزارسال تمام دنیا هنر رامسس را مثل نام او فراموش کرده بود آنگاه هم چون آثار کلدانی و همه آنچه که تورات را دربر می‌گیرد، بعنوان یک چیز عجیب مورد کنجکاوی قرار گرفت. سپس موضوع کنجکاوی، بصورت موضوع علم یا تاریخ درآمد. بالاخره چیزیکه ابتدا همزاد بود سپس موضوع، مجسمه شد و زندگی دوباره یافت. حیاتی تازه برای تمدن ما، شاید تمدن بعد از آن ولی نه برای هیچ تمدنی دیگر. این از خلال قرآن نبود که اسلام مصری،

مخصوص مردگان آن سه گوش است انسان را به‌تفکر وادار میکنید... همان تفرکی که سگ‌های مکزیک که روانه قبرستان هستند، در اینجا که شغال‌های مومیائی شده‌اند برمی‌انگیزد و مرگ، در این سرزمین مصر، آنجا که انگار ابدیت انسان را جانی در نیمه راه رها میکند...

من در شهر مکزیکو، تصویری را که «ایزنشتاین» Eisenstein برای همیشه ثبت کرده است دیده بودم: سایه تهدیدآمیز اسکلت‌هائیکه سوار بر چرخ فلک کوچکی می‌چرخند، باتکان آرام، یک، یک بر روی چهره شاداب و متبسم کودکان منعکس میشود. مکزیک یعنی مسافرخانه‌های مردگان، جنون و سرسام نوازندگان استخوانی و این پری‌دریائی‌گاهی با آن تنه دراز پریچو خم در زیر یک کله کوچک. چیزی غریب‌تر از این دوعصر باستان وجود ندارد: هنر مصری، هنر مردگان است ولی بی‌پنجه شوم و مرده نیست و در آن خبری از جنازه و اسکلت نمی‌توان یافت. آنچه را که صدای «همزادهای» بزرگ و وراجی‌جماعت کوچک مانوس مردگان که در آنها گام در اطراف من بودند، مرا بخاطر می‌آورد مکزیکسی نبود که کودکان مرده بدنیا آمده‌اش به مرغان مگس‌خوار تبدیل میشدند بلکه مکزیک طولانی‌ترین «شام مردگان» ایکه دنیا بخود دیده است: این همان دنیای

بومیان گواتمالا بود، شاید برای اینکه آنجا مرگ شکل دیگری جز شکل شعله ندارد و شاید برای اینکه آنجا مرگ میان گلها بازی می‌کند.

گل‌های سیسیلی، گل‌های عربی میان تخته سنگ‌ها و درخانه‌های آجری، گل‌های بدون برگ Bongarinvillée های نارنجی که مثل پیکک فشرده و بیخ‌هم بودند، درختان بزرگ ختمی، کوب‌های شمشیری سرخ همچون بلور بوهمی که فاتحان اولیه بجای گل Agave گرفته بودند. من کلیساهای زرد را در انتهای کوچه‌های رنگین، کلیساهای کوچک ماقبل رومی و مراسم تدفین سیاهی را که تا صف چهارم حق، مق‌گریه‌میکردند و از آن‌ها بعد می‌خندیدند، بیاد می‌آورم. در داخل کامیون‌هائیکه بصورت ارایه‌های مذهبی درآورده بودند، دخترکان زیبای بومی بی‌مرکت زیر پلاکارها ایستاده بودند. بر روی آنها نوشته بود: Virgen or Fortituda این دسته، بدنیاال ابلهی که وارونه روی خر سوار کرده بودند و ماسک مرده بچهره داشت حرکت میکرد - گوئی نمش دون‌کیشوت بود که قدسین پشت را از میان آتشفشان‌ها هدایت میکرد. کودکان بومی که لحظه به لحظه بمقدار آنها افزوده میشد، بالباس‌های رنگارنگ از جنگل سرازیر میشدند. صحبت همراهان من درباره آنها بود: «من به‌خامی که مانور تزئینات بود

گفتم: برای چه آن حیوان کوچک آخری مثل بقیه تزئین نشده؟ در جواب گفتم: همیشه باید یکی اینطوری بنامد تا خدایان عصبانی نشوند. کمال به آنها تعلق دارد.» پای یک بت «مایا» که برکنار دریاچه قدبرافراشته بود، یک سگ واقعی بمبور ما گوشه‌پایش را تیز کرد. «وقتیکه شمالی‌ها اینجا آمدند «کت زال کتل» Quetzalcoatl یا اشاره به چنگبویانش گفت: با این ارتش غلبه با من خواهد بود. در جواش مایای رئیس ما با اشاره بیک کودک نوزاد گفت: با این کودک، غلبه با من خواهد بود. موزه‌دار در حالیکه می‌خندید گفت: - رهبر ما «کتزاله» Quetzal (نوعی پرنده در آمریکای مرکزی) را فرستاد که در زیبایی مثل مرغان بهشتی هستند. شمالی‌ها آنها را کشتند. کسان ما گفتند جائیکه پرندگان را می‌کشند آنها نمی‌توانند زندگی کنند و از آنها رفتند. معاون موزه‌دار بدون اینکه بختند گفت: «بومیان برادر کوچک ما هستند...» سه تن همراهان من همه دوزگه بودند ما به «آنتیگا» Antigua رسیدیم: محلی برای نایب‌السلطنه‌ها با فرماندهی کل مخصوص، با داشتگاه قدیمی، با چشمه‌هایی با «سنگ‌های خاراچی» در میدان سلطنتی که درختان تومندش خفتگان را پاسداری میکرد. و اگر این گل‌های پرورده و حمایت

شده حیاط‌های مسکون و گل‌های خوابیده و درهم حیاط‌های غیرمسکون نبود و بالاتر از همه اگر این حالت مصیبت‌زده که نتیجه زمین‌لرزه بود احساس نمیشد، میشد گفت که اینجا شهری از شهرهای مکزیک یا پرو بوده است. در اینجا بیاد آمد که هواپیمای من برای رسیدن باینجا از میان دریای ابر و مه که جابجا توسط کوهسای آتشفشان سوراخ شده بود، گذشته است. بیاد «نوتو» Noto سیسیل افتادم که بالای طبقه دوم آن همه چیز از میان رفته بود و بر فراز راه پله‌های وسیع و درختان بیادام پرتشوفاش همه چیز کاملاً زرد بود. ولی «نوتو» آتشفشان رحم‌دلی که شاید خاموش شده است، قطعات طاق‌های عظیم، میدان‌های «آنتیگا» را پرمیکند. بومیان در میان کوچه‌هائیکه باد گل‌ها در آنها جارو میکند، با قدم‌های کوچک میدویند. «تاتو» های (نوعی لاک‌پشت) خشک شده میان بازار زیر خرمن گل‌های میخک و توده‌های زنبق مدفون شده بود در اطاقی از زیر زمینی فرسوس که نمازخانه این بازار ردیف شم‌های کوتاه که بر روی سنگ فرش قرار داده بودند به ناستواری راه میرفت و صدای زنگ بیخ فروش محل همچون صدای زنگوله مرگ گوش میرسد.



آنسوی سردر آسیب ندیده کلیسای بزرگ، صحن آن گسترده بود که همچون کلیساهای زمان جنگ داخلی اسپانیا بی‌دروپیکر بود و از آوار خرابی‌های ناشی از زلزله‌انباشته بود. در وسط صحن راه پله‌ای یزیر زمین میرفت. ارتفاع زیرزمین بزحمت با اندازه قد من بود و در آن شم‌هائیکه انگار بزمین فرو کرده بودند میسوخت و یک صلیب که دیده نمیشد، تنها دست کودکی را به‌دست داشت که هم سن همان کودکی بود که در میان شم‌های نمازخانه بازار سرگردان دیده بودم. من بزحمت صلیب را تشخیص میدادم ولی بر روی دیوارها آثار دست‌های سفید پشیم میخورد که همچون اثر دست‌های شکارچیان «ماگدالنی» بر روی «بیزون» Bison های غارهای ماقبل تاریخ بود. دعای بومی بی‌حرکت و مات‌زده بهمان اندازه نور شم‌ها فضای زیر زمین را پرمیکرد.

عکس تلاه‌ای از: آندره مالرو

در سالک متحده آمریکا که بنظر میرسد تاکنون جامعترین تحقیق در زمینه اندازه‌گیری میزان تماشای کودکان در سنین مختلف، در آنجا انجام گرفته است تخمین زده میشود که یک طفل سه ساله، در حدود ۴۵ دقیقه از وقت خود را در روز، پای تلویزیون می‌گذراند. هنگامیکه طفل وارد اولین سال دبستان میشود (۵ یا ۶ سالگی) این مدت زمان بنوبه ساعت در روز میرسد. میزان تماشا با بالا رفتن سن اطفال زیاد میشود تا جائیکه در ۱۲ و ۱۳ سالگی محدود سه ساعت در روز میرسد و این حداکثر زمان ممکن است. البته باید توجه داشت که هر قدر پس میزان تماشا افزوده میگردد، اطفال ساعت زیادتری را از شب بیدار میمانند و برنامه‌های اوایل شب، پیشتر مورد توجه آنها قرار میگیرد. در سالهاییکه طفل وارد دبیرستان میشود (سنین ۱۳ تا ۱۶)، مدت زمانیکه بطور متوسط صرف تماشای برنامه‌های تلویزیونی میکند مجدداً به ۲ ساعت در روز تقلیل پیدا میکند. بطوریکه بررسی تحقیقات مختلف در این مورد نشان میدهد در انگلستان و ژاپن نیز مقدار میزان تماشای تلویزیون اطفال، تقریباً بهمین صورتی است که در آمریکا دیده شده. مطالعه هیملویت و همکارانش در انگلستان معلوم کرد که اطفال ۱۰ تا ۱۱ و ۱۳ تا ۱۴ ساله بطور متوسط روزانه ۹/۱ ساعت از وقت خود را صرف تماشای برنامه‌های تلویزیونی میکنند. البته این رقم از آنچه در آمریکا بدست آمده بود کمتر است، اما دلیل آرا شاید بتوان در این ساله دانست که اطفال انگلیسی نسبت به کودکان آمریکایی امکان کمتری در مورد انتخاب کانال‌های تلویزیونی، و در نتیجه برنامه‌های متنوع‌تر دارند.

بسیارت دیگری وسعت و گسترش تلویزیون در آمریکا وجود کانال‌های متعدد با برنامه‌های متنوع در شهرها به اطفال آمریکایی فرصت میدهد از این تفریح و مشغولیت استفاده زیادتری بنمایند. دانشمندی دیگری بنام مالتزک توجه شد نوجوانان ۱۵ تا ۲۰ ساله آلمان، بطور متوسط هفته‌ای ۷ تا ۸ ساعت از وقت خود را صرف تماشای تلویزیون مینمایند. در حقیقت با توجه به نتایج تحقیق مالتزک، باید گفت نوجوانان آلمانی روزانه فقط یکساعت سرگرم دیدن تلویزیون هستند. البته هنوز معلوم نشده است علت گرایش کمتر نوجوانان آلمانی به تلویزیون (نسبت به اطفال و نوجوانان انگلیسی، آمریکایی) در چیست؟ آیا علت را باید در وسعت و گسترش تلویزیون در آلمان (نسبت به آمریکا) پیدا کرد؟ آیا این اختلاف مربوط به گروه سنی خاصی بوده است که در تحقیق مالتزک مورد مطالعه قرار گرفته و یا اصولاً بدلیل یک دلایل خاصی نوجوانان آلمانی تمایل کمتری به گذراندن وقت در پای تلویزیون دارند؟

توجه به سؤال آخر نکته و مسأله جالبی را پیش می‌آورد و آن اینکه آیا اطفال و نوجوانان در سالک مختلف عالم از جهت گرایش نسبت به تلویزیون و برنامه‌های آن با یکدیگر فرق دارند یا نه و اگر این نکته صادق باشد چه علت یا عللی این اختلاف را باعث میشود؟ بدون شک هنگامیکه تلویزیون برای چند ساعت از روز در اختیار اطفال باشد، تماشای برنامه‌های آن اوقات تفریح کودکان را تحت تأثیر قرار میدهد و نسبت به سایر فعالیت‌های تفریحی ارجحیت پیدا میکند. هیملویت، در همکارانش در بیان اینکه ورود تلویزیون به محیط خانوادگی چه تغییراتی در برنامه و اوقات وقت‌گذرانی اطفال بوجود می‌آورد چندین نظریه جالب ابراز داشته‌اند که براساس تحقیق دقیق ایشان استوار شده است. از نظر این دانشمندان در ابتدا که تلویزیون وارد محیط منزل میشود، آن دست از تفریحات و فعالیت‌هایی تحت تأثیر آن قرار میگیرند که همان فعالیت‌ها و خواسته‌های را که تلویزیون ارضاء میکند برآورده می‌سازند. البته بدین معنی است که چون تلویزیون آن احتیاج و خواسته را بهتر و زودتر ارضاء مینماید در نتیجه بیشتر مورد استفاده قرار

تلویزیون و اطفال

ترجمه و تألیف: دکتر ابراهیم رشیدپور

(۳)



میگیرد. بطور مثال تحقیقات نشان داده وقتی اطفال کوچک، در منزل به تلویزیون و برنامه‌های متنوع آن دسترسی دارند، کمتر به سینما میروند، کتابهای مصور و داستانیهای افسانه‌ای و تخیل‌آمیز مجلات را کمتر می‌خوانند و به رادیو نیز به‌قدر بسیار کم گوش میدهند. اینها همه جزو فعالیت‌ها و تفریحاتی هستند که مثل تلویزیون یک نوع احتیاج و خواست را ارضاء مینمایند. اما از طرف دیگر مطالعه روزانه، و خواندن کتابهای غیرداستانی بهیچوجه تحت تأثیر نفوذ تلویزیون در محیط خانواده قرار نمی‌گیرد و علت این امر است که فعالیت‌هایی از این قبیل احتیاج و خواسته دیگری را ارضاء مینمایند. احتیاج متفاوت با آنچه تلویزیون ارضاء مینماید. آمدن تلویزیون به محیط خانه در حالی که در میزان سینما رفتن اطفال خردسال تأثیر بسیار زیاد برجای میگذارد، در مقدار وقتی که نوجوانان در سینما میگذرانند تقریباً تغییری نینماید. علت این است که سینما رفتن برای نوجوانان در حقیقت یک تجربه پرارزش اجتماعی است و احتیاجی را در ایشان ارضاء میکند که تلویزیون بهیچوجه قادر به برآورده ساختن آن نیست. در مقابله، اطفال تنها برای دیدن فیلمها و سرگرم شدن سینما میروند و این احتیاجی است که تلویزیون در بیشتر موارد کاملاً از عهده ارضاء آن برمی‌آید. فیلم برای اطفال خردسال تقریباً حکم تماشای تلویزیون را در یک محیط بزرگتر یعنی سینما دارد در جائیکه نوجوانان در اکثر موارد بیشتر از آنکه به فیلم علاقه‌مند باشند از محیط سینما، گذران

● کودگانی که برنامه منظم ندارند، وقت بیشتری با تلویزیون می‌گذرانند

● در خانه‌ای که تلویزیون وجود دارد، کودکان به رادیو و سینما علاقه‌ی نشان نمی‌دهند

● تلویزیون برای نوجوانان نمی‌تواند جای سینما را بگیرد



و فعالیت‌های غیر منظم و بی‌آکنده، بدون تردید جای خود را به تلویزیون می‌دهند. تحقیقات نشان میدهد در خانواده‌هایی که تلویزیون وجود دارد، ساعت خواب اطفال تغییر میکند و بچه‌ها دیرتر به رختخواب می‌روند. در ژاپن ۱۷ دقیقه، و در کانادا ۱۱ دقیقه وقت خواب اطفال عقب‌رفته بود. در ژاپن این نکته معلوم شد که با آمدن تلویزیون به محیط خانه، ۱۴ دقیقه از وقتی که اطفال در خانه صرف کارهای درسی خود میکردند کم شده. در کانادا برعکس این تغییر چندان قابل ملاحظه نبود.

در کانادا معلوم شد اطفال که در محیط خانواده به تلویزیون دسترسی داشتند وقت کمتری را در خارج از مدرسه صرف بازی میکردند تا آنقدری که اطفالی که تلویزیون نداشتند، اطفال رسته دوم در شهری زندگی میکردند که فاقد تلویزیون بود. در مقابل در انگلستان و ژاپن ورود تلویزیون به خانه در میزان فعالیت‌های اجتماعی اطفال، تغییری قابل ملاحظه‌ای پدید نیآورده بود. صرف نظر از نکات پراکنده‌ای که در فوق مطرح گردیده، جالبترین نکته‌ای که بررسی تحقیقات در مورد تلویزیون و اوقات تفریح اطفال نشان میدهد این است که، بچه‌ها در دوران کودکی اوقات بسیار زیادی از ساعات خود را با این وسیله تفریحی میگذرانند و بیش از اندازه متون آن هستند. معمولاً در کلیه ممالکی که تلویزیونها چندین ساعت در روز به پخش برنامه مشغول هستند و میزان تماشای اطفال بدقت مورد بررسی علمی قرار گرفته است، اطفال ۶ تا ۱۶ ساله بین ۵۰۰ تا یک هزار ساعت در سال را در جلوی صفحه تلویزیون میگذرانند، و سرگرم تماشای برنامه‌های مختلف هستند. اگر ۱۲ سال از دورانی را که معمولاً یک طفل در دبستان و دبیرستان میگذراند رویم در نظر بگیریم میزان تماشای تلویزیون او به ۶ هزار تا ۱۲ هزار ساعت میرسد، محاسبه نشان میدهد که این ارقام با مدت زمانی که طفل در اوایل کودکی در محیط درس و مدرسه میگذراند (با در نظر گرفتن تعطیلات) چندان فرقی ندارد. بچه‌ها در حالیکه مدتی از سال را بدلیل تعطیلات هتگی و سالیانه از مدرسه دور هستند، اوقات خود را هم چنان صرف تماشای برنامه‌های تلویزیونی مینمایند و بهمین دلیل است که سرانجام پس از پایان تحصیلات متوسطه بهمان میزان که مدرسه رفته و درس خوانده‌اند، تماشای برنامه‌های تلویزیونی نیز بوده‌اند.

البته ممکن است این مسأله در پاره‌ای از سالک و در بسیاری از خانواده‌ها به این شدت صادق نباشد، اما بهیچ وجه حقیقتی است که از بسیاری جهات باید مورد توجه پدران و مادران، اولیاء و اطفال و مسئولین امور قرار بگیرد. بدون بحث در اینکه میزان تماشای تلویزیون بوسیله اطفال تا چه اندازه غیر ضروری، نامناسب، و مضر میباشد، سئوالات مختلفی را که در این مورد قابل طرح بنظر می‌رسند میتوان بصورت زیر در معرض قضاوت قرار داد:

- ۱- وقت‌گذرانی بیش از اندازه اطفال در پای تلویزیون تا چه اندازه ایشان را از انجام سایر فعالیت‌های تفریحی روزمره که اطفال و نوجوانان روحاً و جسماً به آنها احتیاج دارند باز میدارد، بطور مثال تلویزیون تا چه اندازه جای ورزش و بازی یا اطفال دیگر را میگیرد و چه صورت در میزان وقت‌گذرانی اطفال با کتاب و مطبوعات تأثیربخش است.
- ۲- اطفال و نوجوانان تا چه اندازه متاد به تماشای پذیرا شده و از انجام کوشش‌های بی‌کام تماشاگریزان میگردند. وقت‌گذرانی بصورت پذیرا تا چه اندازه در زندگی آینده ایشان تأثیر خواهد داشت؟
- ۳- تماشای بیش از اندازه تلویزیون چه مشکلاتی را در روابط اطفال و اولیاء بخصوص ملل و مادر در محیط خانواده به وجود می‌آورد؟

۱- هنگامیکه تلویزیون وارد محیط خانواده شده و مورد استقبال قرار میگیرد، جانشین آنقدری از فعالیت‌های مشابه می‌گردد که یک نوع احتیاج و خواسته را ارضاء میکند. در مقابل، فعالیت‌های غیر مشابه تحت تأثیر تلویزیون قرار نگرفته و گمانا اوقات فراغت طفل را بخود اختصاص خواهند داد.

۲- با آمدن تلویزیون به محیط زندگی ملل، نقش و وظیفه پاره‌ای از فعالیت‌ها (مثل کوشش کردن به رادیو) عوض میشود.

۳- در حالیکه فعالیت‌های منظم و مشکل ملل در محیط خانواده تحت تأثیر ورود و نفوذ تلویزیون قرار نمیگیرد، برعکس تفریحات



نمایی از بناهای مرکز تلویزیون خراسان در شهر مشهد

سندج بکار آغاز کرد. ساعت ۱۸ر۳۰ همانروز نیز، تلویزیون استان کرمان - مرکز کرمان - پخش برنامه‌های تلویزیونی را آغاز کرد.

همزمان با آغاز کار تلویزیونهای استان کردستان و استان کرمان، بهره برداری از فرستنده جدید و پر قدرت آذربایجان شرقی نیز شروع شد و هم اکنون شهرهای مرند، آذرشهر و شاهپور از برنامه‌های تلویزیونی بهره‌مند هستند.

خبرنگاران مجله تماشا و رادیو تلویزیون ملی از شهرهای مختلف گزارش دادند که مردم شهرهای مختلف این استانها، گشایش مراکز تلویزیونی را که در آستانه جشن‌های شاهنشاهی ایران انجام پذیرفته است، با خوشحالی استقبال کردند، زیرا به این ترتیب، تماشاگر برنامه پرشکوه جشنهای شاهنشاهی خواهند بود، و با این طلیمه فرخنده برای همیشه سطح عظیمی از شهرها و روستاهای کشور را امواج تلویزیونی می‌پوشاند. سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران که در یکماه اخیر، در فواصل کوتاه مراکز متعددی را از شمال تا جنوب، شرق و غرب ایران بکار انداخته است، فاصله نیمه شهرپور، تا آغاز جشن‌ها را ماه تلویزیون نامیده است. و این فعالیتها هنگام است با فعالیتهای سازنده‌ای که در سطح کشور و در هر زمینه آغاز شده و ملت ایران یا تلاش و کوشش زندگی ساز، که اجرای فرمان انقلاب اجتماعی ایران است، جشن‌های ۲۵۰۰ سال

نمایش آنها آغاز شده صحبت کردیم. در این شماره نیز سه مجموعه دیگری از این ردیف را باختصار معرفی میکنیم **بل فگور Belphégor** این مجموعه از روز جمعه ۲۳ مهرماه در تلویزیون هر هفته به مدت نیمساعت پخش خواهد شد.

بل فگور نام شیخی است که در موزه لوور پیدا می‌شود و یک نفر را به قتل می‌رساند. یک دانشجوی فیزیک و یک کارآگاه تصمیم می‌گیرند پرده از راز این قتل بردارند و شیخ را گرفتار کنند. این مجموعه از ۱۳ قسمت تشکیل شده و در آن ستاره مشهور فرانسوی ژولیت کرگو شرکت دارد.

کارآگاهان Silent force شبکه مافیا برای ما نام ناشناخته‌ای نیست. این بار سه مأمور شخصی از طرف واشینگتن مأمور مبارزه با این باند می‌شوند. این سه کارآگاه در هر کدام از فیلمها با اسم و شخصیت تازه‌ای وارد یکی از قسمت‌های این شبکه می‌شوند و به این ترتیب با آن‌ها مبارزه می‌کنند.

پخش این مجموعه، که در ۱۵ قسمت تهیه شده، از روز ۱۷ مهرماه در تلویزیون شروع شده است. «ادلسون» ایفاگر نقش دکتر راسی در پیتون پلیس، در این مجموعه نیز شرکت دارد.

بازیگر دیگر این مجموعه «پرس رودریگز» هنرپیشه سیاهپوست است.

مردی در سایه - پخش این مجموعه نیز از روز ۱۷ مهرماه، هر شب از مرکز او می‌گذرد.

شاهنشاهی ایران را به استقبال می‌رود. مرکز تلویزیون کرمان در محدوده شهر و در زمینی به مساحت ۷۰۰۰ مترمربع و زیربنای ۲۰۰۰ مترمربع ساخته شده است و به چهار استودیو مجهز است که بزرگترین آن برای پخش برنامه اختصاص یافته است. این مرکز دارای چهار اتاق فرمان، ۲۷ اتاق اداری و یک سالن بزرگ کنفرانس است.

قدرت فرستنده کرمان ۵۰ وات و قدرت تشعشع آنتن آن ۵۰۰ وات است.

مرکز تلویزیون کرمان در آینده نزدیک به شبکه سراسری تلویزیون کشور خواهد پیوست و از طریق ماکروویو، برنامه‌های تلویزیون ملی ایران از این فرستنده پخش خواهد شد.

تلویزیون استان کردستان - مرکز سندج با زیربنایی بوسعت ۵۰۰ متر مربع شامل استودیو - قسمت‌های ضبط و پخش - لابراتوار و بخش‌های اداری و تولید است.

تلویزیون سندج با قدرت ۵۰ وات و قدرت تشعشع ۵۰۰ وات، آغاز بکار کرده است. این مرکز از آغاز کار می‌تواند بطور دائم برنامه‌های کرمانشاه را رله کند و در سال آینده نیز از برنامه‌های تلویزیون ملی ایران استفاده خواهد کرد.

فیلمهای جدید تلویزیون

در شماره گذشته درباره چهار فیلم از سریال‌های جدید تلویزیون ملی ایران که از روز شنبه ۱۷ مهرماه

نمایی از ساختمان مرکز کرمان در حال اتمام



ساختمان تلویزیون سندج، مرکز استان کردستان در حال تکمیل و نصب دستگاههای فنی

فعالیت‌های تلویزیون ملی ایران در آستانه برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدساله شاهنشاهی ایران سه مرکز تلویزیونی جدید در این هفته آغاز بکار کرد

شاهنشاهی با افتتاح تلویزیونهای دیگر، در استانهای مختلف کشور، در هفته‌ای که به جشن پرشکوه ملت ایران می‌پیوندد، چهره پر فروغ ایران امروز را بر صفحه تلویزیون شهرهای ایران منعکس خواهد ساخت تاخانه میلیون‌ها ایرانی، در عصر انقلاب به فروغ دگرگونیهای عظیم و زندگی ساز سراسر کشور روشن شود.

تلویزیون خراسان مرکز مشهد در زمینی به مساحت ۴۰ هزار مترمربع قرار گرفته و سطح زیربنای آن ۲۵۰۰ مترمربع است، فرستنده ۲ کیلوواتی آن با قدرت تشعشع ۳۰ کیلووات و دکلی به ارتفاع ۶۰ متر، دشت مشهد را می‌پوشاند و توسط فرستنده‌های تقویتی، قوچان و سپس نیشابور و مناطق مجاور را در آینده در بر خواهد گرفت.

شاهنشاهی با افتتاح تلویزیونهای دیگر، در استانهای مختلف کشور، در هفته‌ای که به جشن پرشکوه ملت ایران می‌پیوندد، چهره پر فروغ ایران امروز را بر صفحه تلویزیون شهرهای ایران منعکس خواهد ساخت تاخانه میلیون‌ها ایرانی، در عصر انقلاب به فروغ دگرگونیهای عظیم و زندگی ساز سراسر کشور روشن شود.

تلویزیون خراسان مرکز مشهد در زمینی به مساحت ۴۰ هزار مترمربع قرار گرفته و سطح زیربنای آن ۲۵۰۰ مترمربع است، فرستنده ۲ کیلوواتی آن با قدرت تشعشع ۳۰ کیلووات و دکلی به ارتفاع ۶۰ متر، دشت مشهد را می‌پوشاند و توسط فرستنده‌های تقویتی، قوچان و سپس نیشابور و مناطق مجاور را در آینده در بر خواهد گرفت.

شاهنشاهی با افتتاح تلویزیونهای دیگر، در استانهای مختلف کشور، در هفته‌ای که به جشن پرشکوه ملت ایران می‌پیوندد، چهره پر فروغ ایران امروز را بر صفحه تلویزیون شهرهای ایران منعکس خواهد ساخت تاخانه میلیون‌ها ایرانی، در عصر انقلاب به فروغ دگرگونیهای عظیم و زندگی ساز سراسر کشور روشن شود.

تلویزیون خراسان مرکز مشهد در زمینی به مساحت ۴۰ هزار مترمربع قرار گرفته و سطح زیربنای آن ۲۵۰۰ مترمربع است، فرستنده ۲ کیلوواتی آن با قدرت تشعشع ۳۰ کیلووات و دکلی به ارتفاع ۶۰ متر، دشت مشهد را می‌پوشاند و توسط فرستنده‌های تقویتی، قوچان و سپس نیشابور و مناطق مجاور را در آینده در بر خواهد گرفت.

شاهنشاهی با افتتاح تلویزیونهای دیگر، در استانهای مختلف کشور، در هفته‌ای که به جشن پرشکوه ملت ایران می‌پیوندد، چهره پر فروغ ایران امروز را بر صفحه تلویزیون شهرهای ایران منعکس خواهد ساخت تاخانه میلیون‌ها ایرانی، در عصر انقلاب به فروغ دگرگونیهای عظیم و زندگی ساز سراسر کشور روشن شود.

تلویزیون خراسان مرکز مشهد در زمینی به مساحت ۴۰ هزار مترمربع قرار گرفته و سطح زیربنای آن ۲۵۰۰ مترمربع است، فرستنده ۲ کیلوواتی آن با قدرت تشعشع ۳۰ کیلووات و دکلی به ارتفاع ۶۰ متر، دشت مشهد را می‌پوشاند و توسط فرستنده‌های تقویتی، قوچان و سپس نیشابور و مناطق مجاور را در آینده در بر خواهد گرفت.



از : مجله
Domenica Del Corriere
ترجمه: داریوش رادپور

«ICI MONTE CARLO» «اینجامونت کارلو»

ژانین اوریکو
Janine Orrigo
۲۱ ساله
متصدی
پخش موزیک.

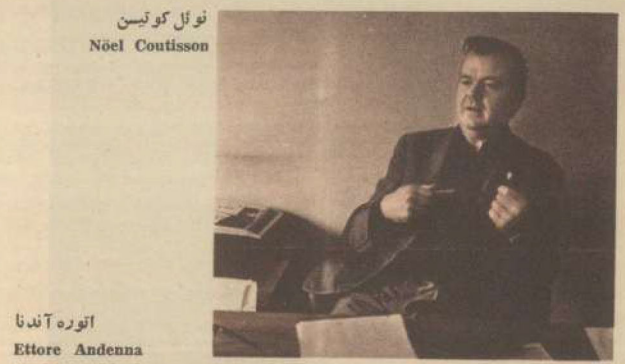
هربرت پاجانی Herbert Pagani



«دزد دریایی» لقب تازه رادیو مونت کارلو است، چون این فرستنده کوچک رادیویی توانسته است طی چند سال فعالیت خود بسیاری از شنندگان و علاقمندان دیگر فرستنده‌های رادیویی اروپا را بخود جذب کند و این مسئله باعث فکراتی مسئولین فرستنده‌های دیگر اروپایی شده است. دلیل این تکراری تنها مسئله اقتصادی یا کمبود درآمد نیست بلکه موضوع حیثیت نیز در میان است! رادیو مونت کارلو موفق شده روشی انقلابی در تماس باشنونده‌گان خود ایجاد کند که تا کنون در هیچ فرستنده رادیویی دیگری سابقه نداشته و همین ابداع روش نوین باعث شده که این فرستنده تنها در ایتالیا بیست میلیون شنونده داشته باشد!

رادیو مونت کارلو از شنونده‌گان و علاقمندان خود پولی بعنوان «حق استفاده» دریافت نمی‌کند (چون این امر عملاً نیز غیرممکن است) ولی سال گذشته تنها از بیانات برنامه‌های تجاری و تبلیغاتی ده میلیون تومان درآمد داشته و امیدوار است امسال این رقم را به ۱۳ میلیون تومان برساند. پیر لوییجی سوراکا Pier Luigi Morrea سرپرست واحد اطلاعات رادیو مونت کارلو معتقد است که این مبلغ چندان هم زیاد نیست و بلافاصله اضافه می‌کند که مجموع کارکنان رادیو مونت کارلو، از سرپرست گرفته تا رانندگان، مجموعاً بیست و پنج نفرند و این نلت تعداد گردانندگان رادیو خودبخود باعث میشود که

مجموع کارکنان رادیو مونت کارلو (از سرپرست گرفته تا رانندگان) ۲۵ نفر است! و همین عده هر روز موفق به پخش ۲۴۰ صفحه موسیقی و ۲۴۰ برنامه رادیویی میشوند نظر کنند!



مونت کارلو را با کمک دو نفر دیگر یعنی پک مجری و یک تکنیسین بوجود آورد که با آنها امکان پخش دوساعت برنامه را میداد و اکنون بعد از پنج سال، تنوع برنامه در جواب سؤال فعلی رسانده است ولی در عین حال منکر این واقعیت نیست که انقلاب اساسی را هربرت پاجانی Herbert Pagani سبب شده است. هربرت در سال ۱۹۶۶ به مونت کارلو آمد و با روش خاصی که در گویندگی ابداع کرد در مدتی بسیار کوتاه توجه میلیونها جوان اروپایی را متوجه این فرستنده رادیویی نمود.

نوال کوتیسون Noël Coutissou هدف ما ورود در دستانه به منزل، به پلاژها و به اتومبیلها از طریق رادیوست، و بهمین جهت است که پخش مستقیم را به پخش برنامه‌های ضبط شده ترجیح میدهم و این روش تماس باشنونده سبب شده که روزانه ۱۵۰۰ نام از شنونده‌گان علاقمند خود دریافت می‌کنیم. کوتیسون به زبان فرانسه صحبت می‌کند، ولی ایتالیایی را خوب می‌فهمد. از او سؤال شد که شایع است بزودی آنتن با ارتفاع ۳۰۰ متر بر روی یکی از مرتفع‌ترین کوه‌های این شاهزاده‌نشین که قریب ۱۰۰ متر ارتفاع دارد، نصب خواهد شد، که این آنتن جایگزین آنتن ۱۰۵ متری فعلی می‌شود و در این صورت تمام کشور ایتالیا خواهد توانست امواج رادیویی این فرستنده را که از فراز کوه‌های آلپ خواهد گذشت، دریافت کند. در مورد صحت یا عدم صحت این شایعه کوتیسون فقط سرش را از رو بر تو آرنولدو Roberto Arnoldi



ماکس انوراری Max Onorari



۵ گوینده رادیو مونت کارلو از چپ راست: والریا پورا Valeria Porra آنتونیو دویا Antonio De Via اتوره آندنا Ettore Andenna ریکاردو هاینن Riccardo Heinen و لیلیانا دل آکوا Liliana Dell'Acqua



دو تن دیگر از گویندگان رادیو مونت کارلو: لولیزلا برینو Luisella Berrino و جیجی سالوادوری Gigi Salvadori

Secam که جن در فرانسه در اتحاد شوروی نیز از آن استفاده می‌شود. تلویزیون ایتالیا (Rai) هنوز در انتخاب یکی از این دو سیستم مردد است. Pal تا این لحظه شانس بردش بیشتر از دیگری است چون فرستنده تلویزیون سوئیس از این نوع استفاده می‌کند و برنامه‌های این فرستنده در ایالات شمالی ایتالیا قابل استفاده است. تلویزیون مونت کارلو با کمک دولت فرانسه میخواهد با پخش برنامه‌های رنگی با سیستم Secam این بازی را بنفع خود یا بهتر بگویم بنفع فرانسه پایان برساند و با توجه کردن آنتن‌های مرتفع خود تلویزیون فشرده شده و تنها شهرتی که در میان دیگر فرستنده‌های تلویزیونی اروپا دارد بخاطر اینست که هیچگاه فیلمی از گریس گلی Grace Kelly هنریشه سابق سینما و ملکه فعلی موناکو نمایش نمی‌دهد و باید گفت که روزیمرفته برنامه‌های عادی این فرستنده تلویزیونی چندان چنگی بدل نمی‌زند. ولی از سال آینده می‌باید وظیفه سیاسی و اقتصادی عجیبی را بنفع فرانسه انجام دهد و آن رنگی کردن برنامه‌های خود به طریق سیستم تلویزیون رنگی Secam فراموش است. در این مورد باید توضیح کوچکی داد. در حال حاضر دوع سیستم تلویزیون رنگی در جهان مورد استفاده است که عبارتند از سیستم Pal که در آلمان غربی و ایالات متحده آمریکا و سوئیس و چند کشور دیگر بکار مشغول است و دیگری سیستم فرانسوی

نوذر آزادی

حرف‌ها و درد دل‌هایش

- کارما هنر پیشه‌ها باید تضمین اصولی داشته باشد
- هنر پیشه باید بتواند نقش‌های مختلف را بر احتی بازی کند و گر نه چه هنری دارد؟

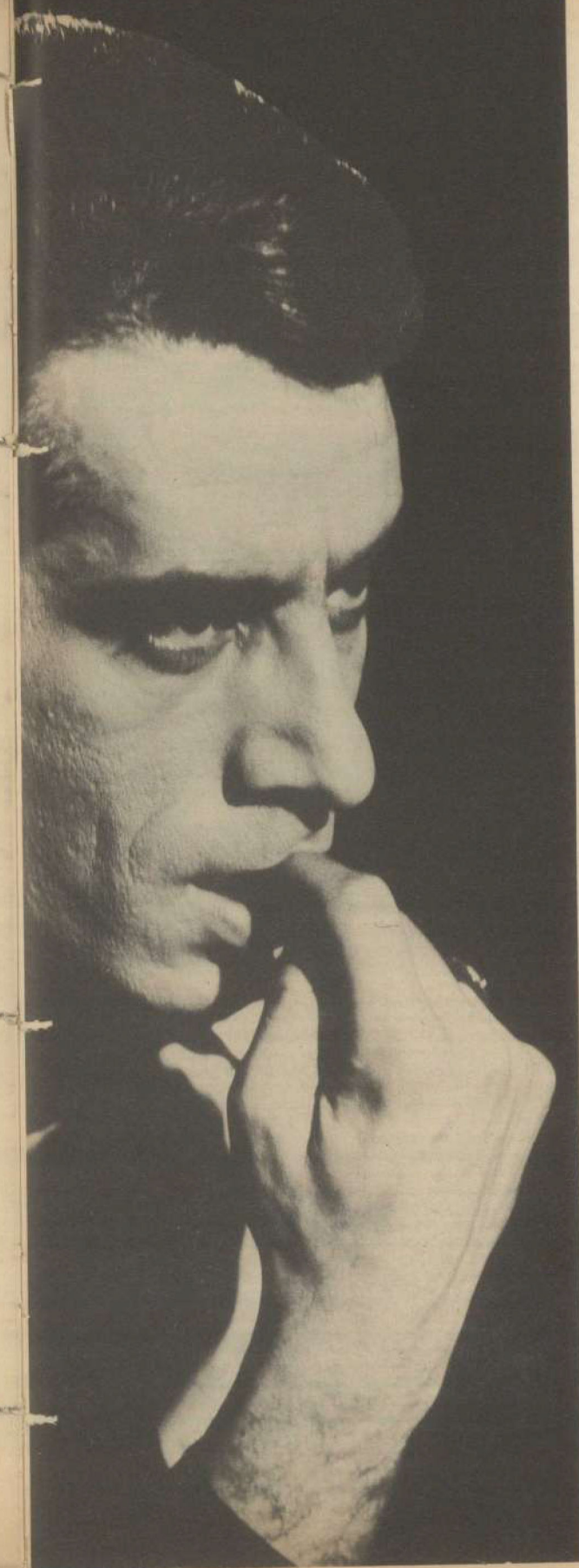
کار نوذر آزادی در ارگاست از پیتربروک مورد تحسین منتقدان تأثیر قرار گرفت

از: ژاله رفیع زاده



بعضی از هنرمندان با نقشی که بازی می‌کنند گاهی چنان به ما نزدیک می‌شوند که تصور می‌کنیم به خوبی آن‌ها را می‌شناسیم و به اخلاق و رفتارشان آشنا هستیم. بعضی‌ها همین حالت را دارد. همچنان که برای من قبل از آشنایی با او داشت. هنگامی که برای گرفتن وقت مصاحبه به نوذر آزادی با نقش قلمبه‌اش شایدهای دیوارهای تصوراتم درباره او دارد فرو می‌ریزد. و عجیب این بود که تصور دیگری نبود تا جایش را پر کند. و تنها سؤالی که برابم باقی مانده بود، این بود که: او کیست؟ چگونه می‌اندیشد؟ چه شخصیتی دارد؟

نوذر را در محل کارش در بانک ملاقات کردم.



من چیست؟ چه کسی مسئول است؟ کدام‌سازمان جوابگوی این آدم هست؟ ما یا هنرپیشه هستیم یا نیستیم، یعنی دستگاه ما را یا به عنوان یک هنرپیشه قبول می‌کنه یا نه؟ اگر ما را نمی‌پذیرند چرا به ما کار می‌دهند و اگر می‌پذیرند، چرا زندگی ما را تضمین نمی‌کنند؟ چرا برای کار من پستوانه قائل نمی‌شوند که بتوانم به آن کار ادامه دهم یعنی کاری که مورد توجه خودشان هم هست. پرسیدم: مقصودتان این است که نهایتاً در استخدام دائم جایی نیستید، بلکه می‌چگونه تسهیلات و مستحقاتی هم ندارید؟

جواب داد: درست است. متأسفانه هیچ تسهیلاتی وجود ندارد. یکی دو سال پیش قرار بود هنرپیشه‌های تأثیر دور هم جمع شوند و تسهیلاتی درست کنند، که متأسفانه درست نشد. سؤال کردم: می‌دانید علتش چه بود؟ گفت: چون در اینجا چند تا هنرپیشه پایه و اساس ندارد. ثانیاً هنرپیشه حرفه‌ای از غیر حرفه‌ای مشخص نیست و هنرپیشه حرفه‌ای هم خیلی کم داریم و همین کمبود هنرپیشه حرفه‌ای باعث می‌شود که غیر حرفه‌ای‌ها نسبت به کارشان و تسهیلاتشان احساس مسئولیت نکنند. بعدش هم مقداری تضاد هست. مثلاً ما رفته‌یم سندیکا تشکیل بدیم، آقایان چندجلسه آمدند و هر کدام بیوگرافی‌های خودشان را گفتند که من فلان کردم، همانا فلان فلان من استوار کردم. و از این حرف‌ها که هیچ کدام دردی را دوا نکرد و سندیکام قوام نگرفته بهم خورد.

پرسیدم: کار تلویزیونی شما هم تضمینی ندارد؟ جواب داد: «به هیچ‌وجه. منتها برای شخص من با آن گروهی که کار می‌کنم تضمینی هست که البته اخلاقی است و تا به حال خوب برعایت شده است. من فکر می‌کنم که با بهترین گروه تلویزیونی دارم کار می‌کنم که به اعتقاد من نظر اخلاق، فرهنگ، هنر و کار از تمام گروه‌های دیگر چند پله برتر است. این دوستانم دیوارهای مختلف خودشان را نشان داده‌اند که هم آدم‌های خوبی هستند و هم کسانی‌اند که به عنوان هنرمند می‌توان روی آن‌ها حساب کرد.» پرسیدم: «مثل این که گه گاهی چیزهایی راجع به تأثیر می‌نویسید؟» جواب داد: «گاهی چیزهایی راجع به تأثیر می‌نوشتم و هنوز هم می‌نویسم.» نظرش را راجع به تأثیر ایران پرسیدم، گفت:

«تا اینجا که عقیده خودم است، تأثیر ایران در حال حاضر هرگز و بدیشته‌ای است، یعنی چیزی خاصی ندارد. هر روز به دامن یک نوع تأثیر می‌افتد. یعنی سرگردانی عجیبی دارد. چرا که متکی به ریشه‌های سنتی تأثیر نیست. هر چند که ریشه سنتی هم نداریم، البته تمزیه و روحی‌سوی را داریم ولی این‌ها آنقدر نیستند تا ما بتوانیم آن‌ها را پایه قرار دهیم و یک تأثیر واقعاً خوب روی آن استوار کنیم. بدبختانه به همین‌ها هم که داریم توجه نمی‌شود، یعنی تا الان نتوانسته‌ایم آن‌ها را با افکار نو تلفیق کنیم.

اگر تمزیه داشته‌ایم به همان صورت اولیه و سابق حفظ شده است و احیاناً اگر کوشش برای احیاء آن شده برای احیاء به همان صورت اولیه‌اش بوده است و از آن استفاده‌های نو و متعدد نشده، یعنی نیامده‌اند روی تمزیه تأثیرهای جدید سازند. برای همین است که می‌توانم با اعتقاد کامل بگویم که تأثیر ما تأثیر بدیشته‌ای است که هیچ جایی در دنیا ندارد.»

گفت: «یعنی می‌خواهی نمایشنامه‌های خوبی را که گه گاهی روی صحنه می‌بینیم یا نمایشنامه‌های خوبی را که گاهی نوشته می‌شود نفی کنی؟» جواب داد: «بدون شک ما نمایشنامه نویسن‌های خوبی داریم اما نمایشنامه نویس ما نمی‌تواند چیزی داشته باشد خارج از عوامل دیگر نمایشنامه نویسی. نمایشنامه نویس ما همان طور است که کارگردان، هست. همانطور که هنرپیشه هست. اما اگر بخواهیم مقایسه کنیم، نسبتاً نمایشنامه نویس‌هایمان بیشتر از کارگردانانمان هستند. اما نمایشنامه‌نویس‌های ما هم دچار یک سرگردانی هستند. مثلاً امروز

تحت تأثیر بکت هستند - البته همین طوری آمده‌اند بکت را پذیرفته‌اند بدون این که تعمقی راجع به این نویسنده داشته باشند و آن را مربوط کرده باشند به مشکلات روزانه‌ای که ما داریم - همان‌طور که دیروز دنباله‌رو مولیر یا شکسپیر بودند و فردا دنباله‌رو کسی دیگر... به عقیده من ما روزی می‌توانیم بگوئیم که صاحب تأثیر هستیم که نمایشنامه خوب ایرانی داشته باشیم و گرنه اگر بهترین آثار خارجی را اجرا کنیم باز هم تأثیر ما رنگ و چهره‌ای نخواهد داشت.»

البته گه گاهی نشان دادن تأثیرهای خارجی بد نیست ولی کسانی که بیشتر به کارهای خارجی رو می‌آورند، کسانی هستند که قادر به آفرینش در کارهای ایرانی نیستند. چون در کارهای خارجی به راحتی می‌توانیم دروغ بگوئیم و مردم را فریب دهیم ولی در کار ایرانی نمی‌توانیم چنین کنیم. آزادی ساکت شد. گفتم: «راجع به کارهایی که کرده‌ای صحبت کن.»

گفت: «من تا بهین شش سال پیش کرمانشاه بودم. وقتی مدرسه می‌رفتم گروه داشتیم که تقریباً حرفه‌ای بود... می‌رفتم به شهرستان‌های اطراف و نمایش می‌دادیم. بعد از مدتی آمدن تهران و رفتم تئاتر ناهینا، البته آنجا کاری نکردم ولی دوره کوتاهی پیش اسکونی‌ها دادم. بعد دوباره برگشتم کرمانشاه و چند سال در رادیو کار کردم. سپس با چند نفر از دوستانم گروهی تشکیل دادیم بنام گروه نمایشی کرمانشاه که با زحمت زیاد آن را به وزارت فرهنگ و هنر واپسته کردیم. بعد دوباره آمدن تهران و مدتی به عنوان هنرپیشه در فرهنگ و هنر استخدام شدم.

خرفش را قطع کردم: «چرا همکاریت را با فرهنگ و هنر ادامه ندادی؟» جواب داد: «چون می‌خواستند مرا محدود کنند، مثلاً می‌گفتند که حق نداری کار تلویزیونی بکنی یا با گروه‌های دیگر نمایشی کار کنی. می‌خواستند من گوشه‌ای بنشینم و هر ماه حقوق بگیرم و سالی یکی دو نقش بازی کنم، اما من هنرپیشه بودم و می‌خواستم کار کنم. هنرپیشه آرزوی بازیگری است نه نشست و حقوق گرفتن. با حقوق گرفتن کسی هنرپیشه نخواهد شد.

فکر می‌کنم حالا که آزاد کار می‌کنم بهتر و شکفته‌تر هستم. نمایش تلویزیونی بازی می‌کنم، بیس بازی می‌کنم فیلم بازی هم می‌کنم.» گفتم: «به‌هم‌حال برگردیم بر سرفعالیت‌هایتان...» گفت: «بله، بعد مدتی با گروه بازارگاد کار کردم و بعد با برزی صابری‌ها مشغول از خود می‌سازیم» را بازی کردم و بعد همکاری را با صیاد شروع کردم.»

گفتم: «ما چهار بازی موفق از شما در سرایدار، فالکوش، اختاپوس و ارگاست دیدیم. می‌توانی راجع به آن‌ها توضیحی بدی؟» جواب داد: «سرایدار یکی از نوشته‌های هارولد پینتر بود و از نوع نمایشنامه‌های پوچی، که متعلق به روزگار ما و دنیای ماست. بعضی‌ها می‌گویند این سبک به تأثیر ما لطف می‌زند اما من فکر می‌کنم تأثیر ما چیزی ندارد که به آن ضرر بخورد تازه در این چند سال هم تأثیر پوچی به تأثیر ما رنگ نازم‌ای داده است.

تأثیر باید با سایر عوامل اجتماعی و هنری و ادبی پیش برود. چطور است که ما شش نورا می‌پذیریم ولی نباید تأثیر تو را به پذیریم؟ بازی دور افتادیم، برگردیم سر مطلب اول سرایدار. سرایدار اولین نمایشنامه‌ای بود که از پینتر در ایران روی صحنه آمد و من در آن نقشی بازی می‌کردم. کارگردانی آن با صیاد بود و بازیگران دیگرش صادق بهرامی و خود صیاد بودند؛ من با کمک صیاد توانستم چیزهایی از افکار پینتر را در این نمایشنامه به هم که به تنهایی قادر به درکش نبودم. این طور که من فهمیدم تأثیر پوچی تأثیر حیجی نیست، یعنی بی‌هدف نیست.

منتها ادبی نیست، کلمات ممکنست در جای خود ارزش ادبی نداشته باشند اما مجموع این‌ها معانی را آلتا می‌کند که آن معانی با ارزشند. این تأثیر دیگر گوئی‌ها و حالت‌هایی را به تماشاگر می‌رساند که آن‌ها ارزش دارند. سرایدار از این دسته نمایش‌ها بود - از این نمایشنامه در ایران خیلی استقبال شد. یعنی



کسانی که قبل از روی صحنه آمدنشان آن را دیدند، ما گفتند که این بیس ممکنست تنها یک هفته کار کند و تماشاگرش هم خیلی کم باشد. اما ناراحت نشوید، کارتان خوب است. ولی این نمایش پرفروش‌ترین نمایشی بود که در تالار موزه به‌نمایش گذاشته شده و پنجاه شب اجرا شد. علاوه بر این، در دانشگاه پهلوی هم نمایش دادیم و با استقبال شدید دانشجویان مواجه شد. و اما فالکوش. فالکوش کاری واقعاً تجربی بود. و در جشن هنر چهارم در شیراز اجرا شد.

یعنی صیاد شعری بلند از شاعری را که هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد شعرش می‌سوسورت نمایشنامه درآید برداشت و اجرا کرد. منتها از فرم‌های سنتی در آن بسیار بیجا و فشنگ استفاده کرد. این شعر از نقالی، برده‌داری، حتی از تمزیه هم مایه گرفته بود و عجیب بود که مجموع آن خیلی شبیه بود به تأثیرهای مدرنی که هم‌زمان با آن در شیراز اجرا شد. فالکوش تجربه‌ای بود برای شاعرش، برای تمام شاعرانی که شعر می‌گویند.

تجربه‌های بود برای صیاد به‌منظور کارگردانی، و تجربه بود برای ما که بازیگرانش بودیم و تجربه موفق هم بود. دو ساعت شعر بود که اجرا کردیم و استقبالی که از ما بعمل آمد بی‌تظنیر بود. و من نمی‌دانم بچه دلیل این نمایش در سکوت ماند.

در فالکوش من نقش آدمی را بازی می‌کردم که معمولاً برخلاف مسیر آب شنا می‌کند و خواننده‌خواه افکار و رفتارش پذیرفته نمی‌شود. نوی سرش می‌زند و آخرش برای این بود که دهانش را ببندند او را می‌کشند. من خیلی این نقش را دوست داشتم و می‌گویند که خوب هم بازی کردم.

گفتم: «درباره نقش سومت که در اختاپوس است توضیح بده.» گفت: «در نمایشنامه هرکول و طولیله‌های اورجیاس را بازی می‌کردم - در حدود چهار سال پیش بود. که با صیاد آشنا شدم. این آشنایی سبب شد که مدتی در سرکار استوار بازی کردیم تا این که صیاد نقش ثابتی را در اختاپوس به من واگذار کرد.»

خرفش را قطع کردم: «این نقش خیلی هم گرفته، ولی خودتان هم این نقش را دوست دارید؟» جواب داد: «مسلم است که دوست دارم.» گفتم: «می‌دانید که خیلی‌ها شما را به جای این که به اسم «آزادی» بشناسند به نام آقای «قلیبه» می‌شناسند.»

با کمی دلخوری جواب داد: «خوب بله، البته قلیبه از آزادی معروف‌تر است.» پرسیدم: «این شخصیت آقای قلیبه چگونه بوجود آمده؟» گفت: «اولاً لجه‌اش منطبق است به یکی‌دوتا از دهات اطراف کرمانشاه به‌اضافه این که من آمد و بیشتر کسرها را زدم و روی این شخص خودم و با کمک صیاد اصطلاحاتی گذاشتم. و این شخصیت کم‌کم در حین اجرا رشد پیدا کرد. من الان فکر می‌کنم که شخصیتی قابل

پذیرش است. و تا آن جایی که من با مردم برخورد کرده‌ام خیلی‌ها این آدم را دوست دارند. هر چند که آدم بسیار بدذات و هرچی به هرچی است و تا اندازه‌ای هم خُل و چاخان و دروغ‌گوست. ولی با وجود این مردم دوستش دارند. من خودم برنامه اختاپوس را خیلی دوست دارم. خیلی‌ها هم هستند که به‌جز برنامه اختاپوس هیچ برنامه دیگری تلویزیون را تماشا نمی‌کنند و برای من این تماشاگران خیلی ارزش دارند. هر چند که تماشاگران کم است. اختاپوس ملز و روش خاصی دارد که باید به آن عادت کرد.»

گفتم: «حالا می‌رسیم به آخرین نقش موفق که ایفا کرده‌ید یعنی نقشی که در نمایشنامه ارگاست داشتید راستی چطور شد بروک به شما پیشنهاد بازی در ارگاست را کرد؟»

گفت: «در جشن هنر چهارم هنگامی که در فالکوش بازی می‌کردم بروک بازی مرا دید و بعد از پایان برنامه به من گفت که اگر روزی در ایران دست به تجربه‌ای در زمینه آثار بزنند آیا پالو همکاری خواهد کرد یا نه؟ و من جواب مثبت دادم.»

غیر از شما چند ایرانی دیگر در ارگاست بازی می‌کردند. - در اول ۱۵ نفر بودیم ولی تنها ۸ نفرمان توانستیم تا آخر کار مقاومت کنیم. برای من بازی در ارگاست واقعاً تجربه‌ای زنده‌ای بود. می‌دانید، مدتی که در باغ فرحوس برای اجرای این نمایشنامه تعیین می‌کردیم من بزرگترین زجرهای زندگی‌ام را تحمل کردم. نه تنها من، تمام بازیگران ایرانی وضع مشابه داشتند. بازی کردن با پینتر این هنرپیشه‌های دنیا که تکنیک‌های بازیگری پیشرفته دارند و این که آدم مجبور باشد یا تکنیک ضعیف خودش همیای آن‌ها بازی کند که تفاوتی بینشان نباشد واقعاً وحشتناک است.

بازی با بروک توفتاش را زیاد تکراره است؟ - می‌دانید، اگر قرار شود که من فکر کنم که چون با بروک بازی کرده‌ام، تأثیر این مملکت باید مسر روی سرش بگذارد، خیلی اشتباه کرده‌ام. این بازی تنها تجربه‌ای ارزنده در مسیر عادی فعالیت هنریم بود و اگر این تجربه نخواهد زد من غرور ایجاد کند، نتیجه‌اش برای من تنها عقب‌ماندگی خواهد بود.

می‌گویم با صحبت‌هایی که راجع به این چهار نقش موفق شما شد، ما به تضاد نقش زیادی در مورد شما می‌بینیم.»

من کسی را که در قالب خاصی قرم می‌گیرد و یک نوع بازیگری خاص می‌کند قبول ندارم. و هنرپیشه‌ای است که فقط خودش را بازی می‌کند. من اگر در هر نقشی «آزادی» را بازی کنم ممکنست هنرپیشه باشم ولی هنرپیشه خوبی نیستم. من هستم که باید انعطاف‌پذیر باشم نه نقش من. اگر من فقط بتوانم یک تیپ ارائه دهم ممکنست دهسال به‌دهسال برای من نقشی نباشد که بازی کنم. و این آدم خاص ممکنست فقط در دوره‌ای از نمایش‌نامه‌نویسی به‌او توجه شود. - متشکرم.

سه چهارم از برنامه‌های هفتگی تلویزیون های آمریکا را فیلمها و سریالهای تلویزیونی تشکیل میدهد

در تلویزیون فرانسه درصد برنامه‌های آموزنده و فرهنگی بیشتر از برنامه‌های سرگرم کننده است

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

اثر: انریک ملون مارتینز
ترجمه: جمشید ارجمند

مردم به خصلت‌های خارق‌العاده سیاست خود به کار می‌گیرند. تنها چند کشور مثل انگلستان، دانمارک و غیره موفق شده‌اند که اساس تلویزیونی مستقلی در برابر دولت داشته باشند. اما تلویزیون تجاری نباید هیچ‌کس را آزاده کند. باید نه تنها طرفداران یک سیاست را، بلکه همه ساکنان یک کشور را جلب کند، یا لاقابل بالاترین تعداد ممکن آنها را. در مورد تلویزیون دولتی، چون تماشاگر نمی‌تواند کانال را عوض کند و برنامه‌های یک فرستنده رقیب را تماشا کند، حکومت آنچه را که بخواهد نشان می‌دهد چون می‌داند که تماشاگر اگر بخواهد تلویزیون ببیند، مجبور است تنها تلویزیون موجود، یعنی تلویزیون دولتی را نگاه کند. در مورد تلویزیونهای خصوصی نکته دیگری هم وجود دارد: قسمت اعظم برنامه مرکز آن مختص فیلمهای طولیل قبلا نمایش داده شده در سینماها، و تله فیلمهای نیم‌ساعتی تا یک‌ساعتی ساخته شده برای تلویزیون اما با ادراک کلاسیک فیلمهای تجاری است. مثلا در تلویزیون آمریکا یک تماشاگر نیویورکی می‌تواند در هفته ۱۴۶ فیلم طولیل داشته باشد؛ فیلمهای بودآبوت و لوکاستلو، جان‌وین، هفتری بوگارت و غیره، که توسط سینما و سریال سینما ساخته شده و در تلویزیون دوره دوم برای خود یافته‌اند. تله فیلمها و سریالهایی مثل «ستراه»، «جوس راندال»، «ست»، «بونازا»، «بالاخر از خط» و غیره هم بسیار زیادند؛ بیش از ۳۰۰ سریال مختلف از ۳۰ تا ۶۰ دقیقه در طول یک هفته.

پس نزدیک ۴۵۰ برنامه فیلم شده که با تکنیک سینما، داستانهای را تعریف می‌کنند و به عبارت دیگر سه چهارم برنامه‌ها را تشکیل می‌دهند در یک هفته تلویزیون آمریکا وجود دارد. در این حال تلویزیون چه صورتی پیدا می‌کند، هیچ چیز خاصی نیست جز یک وسیله پخش نمایش: سینمای خانگی. تلویزیون تجاری در درجات مختلف، بر حسب کشورها، مخصوص وسیله‌ای فنی است که امکان تماس با بسیاری از مردم را بیان می‌کند، و خیلی کم ممکن است یک وسیله بیان اصیل باشد.

آقای ویلیام هنری که از چندسال پیش، ریاست کمیسیون فدرال ارتباطات را در ایالات

سخت در میان است چون این یکی است که بیشتر برنامه دارد، و دومی تقریباً هنوز تازه است. اما در آمریکا، کانالهایی هست که انحصاراً به برنامه‌های فرهنگی و خبری سطح بالا اختصاص دارد. پس اگر در یک کانال، برنامه‌هایی از این دست کم باشد تماشاگر می‌تواند بیست و دو کانال دیگر آنها را ببیند. در فرانسه امکان انتخاب در حداقل قرار دارد. مسره سه کانال تلویزیونی دارد که برنامه یکی از آنها در یک روز یکشنبه اندکی پیش از هفت ساعت طول می‌کشد، از این مدت کمتر از یک ساعت به اخبار، پنج ساعت به برنامه‌های مستند و دو ساعت و نیم به واریته اختصاص دارد.

پس به طور کلی، اگر تلویزیون سازمانی به صورت خدمت عمومی داشته باشد (دولتی باشد) برنامه‌های نوع فرهنگی، مستند، هنری و غیره بیشتر خواهد داشت. و برعکس هر چه بیشتر تحت سلطه منافع بخش خصوصی و در نتیجه تبلیغاتی تر باشد بیشتر به جانب فیلم، سریال، واریته، بازی و غیره گرایش خواهد داشت.

باقول آنچه گفته شد، نباید تصور رود که فرهنگ در برنامه‌های اصطلاحاً جدیدی خلاصه می‌شود، زیرا یک برنامه خوب واریته، با هنرمندان خوب، می‌تواند و باید ذوق حسنه و احساس را آموزش دهد. اما قطع نظر از اخبار که در تلویزیونهای تجاری بیطرفانه تر و بهتر است، سایر برنامه‌ها هدف اصلی‌شان، در این گونه تلویزیونها، آموزش و شکل بخشیدن به تماشاگر نیست بلکه فقط ارضای عده بیشتری است. این تنها شرط جلب است، تنها علت وجودی یک نگاه تجاری است هر چند اسمش تلویزیون باشد.

گفتم که اخبار در تلویزیونهای خصوصی بهتر از تلویزیونهای دولتی تهیه می‌شود، اما باید این نظر را فقط محدود به آمریکا کرد، چون در کشورهای دیگری که تلویزیون خصوصی دارند مثل مکزیک یا برزیل منابع خبری کم اهمیت‌اند و تقریباً محدودند به رپرتاژها و فیلمهای آژانس‌ها. اما بهر حال، بسیار بیشتر از برنامه‌هایی است که هدفشان فقط سرگرم‌ساختن است. با این وجود ما از «درصد» سخن می‌گوییم حال آن که باید از ارزش مطلق آنها گفتگو کنیم به علاوه فقط از یک کانال، کانال اول

در ریودژائیر، سرزمین ریشم‌های برزیلی، پنج کانال تلویزیون از ساعت یازده صبح تا ۲ بعد از نیمه شب برنامه دارند. لیست برنامه‌های کانال شماره ۴ را در یک روزهای دوشنبه نگاه کنید.

در مجموع سیزده ساعت برنامه هست که به ترتیب زیر توزیع شده: یک ساعت و نیم اخبار، چهار ساعت واریته، یک ساعت و نیم برنامه مستند و پنج ساعت فیلم و تله فیلم و یک ساعت مفرقه. به عبارت دیگر، ۱۱ درصد اخبار، ۱۱ درصد مستند، ۳۰ درصد واریته و ۴۰ درصد فیلم. پس ۷۰ درصد برنامه‌های تفریحی گوناگون، در مقابل ۱۱ درصد برنامه خبری و ۱۱ درصد فرهنگی.

از آن طرف رومبست غرب، به خاور دور می‌رسیم. ژاپن دو کانال دولتی و چندین کانال خصوصی دارد. در کانال اول ملی، برنامه‌ها زود شروع می‌شود. در روز هجده ساعت برنامه وجود دارد که به شکل زیر تقسیم شده: سه ساعت و نیم دقیقه برای اخبار، شش ساعت و نیم برای مستند، و هفت ساعت برنامه تفریحی. که می‌شود ۱۸ درصد اخبار، ۴۰ درصد مستند و ۴۲ درصد تفریحی.

از اقیانوس اطلس می‌گذریم و برنامه‌های کانال اول تلویزیون پاریس را بررسی می‌کنیم. مجموعاً در روز ۹ ساعت و ۱۰ دقیقه برنامه هست که دو ساعت و پنجاه دقیقه آن تلویزیون مدرسه‌ای (آموزشی) است، دو ساعت برنامه‌های مستند دارد، یک ساعت و نیم دقیقه اخبار، یک ساعت و ۳۵ دقیقه واریته، و یک ساعت و ربع فیلم که با طبقه بندی که کردیم می‌شود یک ساعت و نیم دقیقه اخبار، چهار ساعت و پنجاه دقیقه مستند، و دو ساعت و پنجاه دقیقه تفریحی. با این توجه که نمی‌باید برنامه‌های تلویزیون آموزشی را به حساب آوریم چون جزو برنامه‌های مخصوص عموم مردم نیست بلکه فقط برای دانش آموزان پخش می‌شود. وقتی به این ترتیب درصد برنامه‌های تلویزیون فرانسه را حساب کنیم، بلافاصله متوجه می‌شویم که نسبت برنامه‌های آموزنده، خبری و فرهنگی، بسیار بیشتر از برنامه‌هایی است که هدفشان فقط سرگرم‌ساختن است. با این وجود ما از «درصد» سخن می‌گوییم حال آن که باید از ارزش مطلق آنها گفتگو کنیم به علاوه فقط از یک کانال، کانال اول

ممکن است در برنامه‌های تلویزیون‌ها تغییراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلاً از تلویزیون‌ها اعلام خواهد شد.

برنامه تلویزیون ملی ایران

برنامه اول - شبکه

- مراکز استان
- بنادر عباس
- تبریز
- رشت
- رضائیه
- زاهدان
- کرمانشاه
- مشهد
- کرمان
- سنندج
- مهاباد

تلویزیون آموزشی تلویزیون آمریکا رادیو ایران (F. M.) رادیو

برنامه مخصوص روزهای برگزاری جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

از پنجشنبه ۲۲ مهر ماه تا چهارشنبه ۲۸ مهر ماه ۱۳۵۰

پنجشنبه ۲۲ مهر ماه

۱۱ کودکان
نخستین کسی که از رؤسای ماد یک کشور مستقل را تأسیس کرد و شهر حکمتانه (همدان امروزی) را پایتخت نامید دیاگو سر سلسله خاندان هخامنشی است در برنامه شهربار و شهر که برای بچه‌ها تنظیم شده با این شخص و کارهای عمرانی و اجتماعی او آشنا می‌شویم. تهیه کننده برنامه گلنار افضل و مجری تریا قاسمی است.

۱۱/۴۰ فیلم سینمایی «یک دل و دو دلبر»
۱۳ موسیقی محلی
۱۴/۴۰ ساز تنبا
۱۴ مردی در سایه
۱۴/۱۵ «نه هزار و یک خورشید»

عنوان قسمت دوم مجموعه سردی در سایه است که در هفت قسمت برای تلویزیون تنظیم شده، شخصی بنام پلانزیریه کاراگاه مراجعه کرده و می‌خواهد تا دختری را که در سن هفده سالگی کم شده پیدا کند. کاراگاه پس از تحقیقات لازم درمییابد که...
۱۴/۴۰ اخبار
۱۵ موسیقی فرهنگ و هنر
۱۵/۴۰ فیلم و گفتار و معرفی کشورهای مختلف
۱۷ فیلم کیسی جونز
۱۷/۴۰ کودکان

موسیقی بچه‌ها، قسمتی از نمایش هنر-مندان سیزک کنتینانتال هندوستان، برنامه‌های هنری هنرمندان رادیو و معرفی بچه‌هایی که در مسابقه بزرگ رادیو و تلویزیون ملی ایران شرکت کرده بودند در برنامه واریته کودکان و نوجوانان پخش می‌شود، فرشته مهبان و بهزاد اشتیاقی این برنامه را اداره می‌کنند.



فرشته مهبان مجری برنامه واریته کودکان



برنامه اول شبکه (همدان، اصفهان، آبادان، شیراز)

۱۳ قسمت نیم ساعته برای تلویزیون تهیه شده و داستان کوشش یک دانشجوی فیزیکی و یک کارگاه خصوصی است برای یافتن قاتل، مقتولین موزه لوور.
۱۹ دختر شاه پریان
۱۹/۴۰ موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰ گنجینه هلندی

گروه باله کولبیا اپرای پاریس قصد سفر به مونرال و اجرای برنامه را دارند، عروسک بالرین گروه دارای جواهرات جالبی است که گروهی دزد را برای اجرای یک نقشه خطرناک جلب کرده است. این مجموعه در ۹ قسمت بنظر تماشا-ثبان میرسد.

۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۴۰ موسیقی ایرانی
۲۲ بالاتر از خطر
۲۳ سرداران استقلال
۲۴ داستان شیر مردان عیار که برای اعطای سرزمین خویش تا پای جان کوشیده‌اند یعقوب لیث‌چهره بی‌ممنان از این گروه است که داستان زندگی در هفته پیش آغاز گشت و شرحی دیگر از جانبازیهای او ویرانش این بار عرضه می‌شود.

این برنامه را زمانی آشتیانی، ناصر نجمی، سیروس افیمی، م. صفار با نظر دکتر باستانی پاریزی نوشته و با واقفیت‌های تاریخی وفق داده‌اند.
سمسار زاده - رخشانی - آرش - شروین، صابری، مجید، افیمی، مومنی، مهرنیا، از جمله بازیگران این مجموعه هستند.

شنبه ۲۴ مهر ماه

۱۱ کودکان
کارتون که با حوادث شیرینش برای بچه‌ها سرگرم کننده است بعد از یک ربع پخش می‌شود، بعد در برنامه زیر گنبد کبود، خانم عاطفی قصه‌گوی بچه‌ها قسمت دوم داستان ایرانی اردشیر را تعریف می‌کند.

۱۱/۴۰ فیلم سینمایی
۱۳ موسیقی اصیل
۱۴/۴۰ بیتون
۱۴ ساز تنبا
۱۴/۱۵ مردی در سایه
۱۴/۴۰ اخبار
۱۵ واریته ایرانی
۱۵/۴۰ تأثیر ادبیات ایران بر غرب

زولیت گرکو هنرپیشه و خواننده مشهور فرانسوی نقش نخست مجموعه بی در بی بل‌فگور را اجرا می‌کند، بل‌فگور در



۱۶ رپرتاژ از کاخ سعدآباد تا آرامگاه
و از آرامگاه تا میدان شهباد
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۹ مسابقه جایزه بزرگ
آقای امان‌اله یوتربی معاون فنومدیر
کل امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش
با طرح سئوالات کلاسیک دانش آموزان
دبیرستانهای شمال پسران و علی اصغر
شمیر را آزمون می‌کنند.
۱۹/۳۰ شهر آفتاب

برنامه فوق‌العاده شهر آفتاب-تخصص
دارد به گزارشی از کتابخانه مرکزی دانشگاه
تهران و نمایشگاههای مختلف که از تصاویر
نویسندگان و محققان ایرانی، نسخ خطی،
کتابها و نشریات دانشگاه در محوطه این
کتابخانه تشکیل شده است این کتابخانه روز
اول مهرماه بنمایش جشنهای ۲۵۰۰ ساله
بدمت مبارک شاهنشاه آریامهر افتتاح شده.

۲۰ روکامبول و ترانه
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ روزهای زندگی
۲۲/۳۰ هفت شهر عشق

یکشنبه ۲۵ مهرماه

۱۱ کودکان
تماشای کارتون فرصت میدهد که
برنامه شیرین و شیر آماده بخش شود،
در این برنامه که بچه‌ها با نحوه
اجرای آن آشنا هستند. نریا قاسمی از
زندگی کوروش اول بنیانگذار شاهنشاهی
ایران سخن می‌گوید و پاسارگاد و تخت
جمشید را که مقر شاهی بوده معرفی می‌کند.
۱۱/۳۰ سرزمینها
۱۲ تامپونز
۱۳ نقالی

قسمت دوم
«زاری کردن فریدون بر مرگ ایرج»
سلمتور برادر کبوتر ایرج را از میان
برمیدارد تا جهان را میان خود بدهد،
فریدون بر مرگ ایرج چنان می‌گرید که
بینایی از دست میدهد، اما...

۱۴ راهبه پرند
۱۴/۱۵ مردی در سایه
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ فیلم سینمایی (قال ورق)
۱۶/۳۰ ورزش معرفی استادبوم آریامهر
۱۷ رپرتاژ از استادبوم آریامهر
۱۸/۳۰ موسیقی ایرانی
۱۹ روزها و روزگاره‌ها
۱۹/۳۰ مجله نگاه
۲۰ اطلاق ۲۲۲

قسمت دوم. کارگردان لیون.
باشکرت لوید هیس - دنس نیکو
لاس - مایکل کستانتین.
آقای کافمن مدیر مدرسه‌وادت‌ونمن
این بار با مشکل تازه‌یی روبرو شده که...
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ فیلم جستجو «باخ»
۲۲/۳۰ واریته آبادان
در تلویزیون خلیج فارس سرکن



آغاسی در واریته خیلی خیلی شاد

خوزستان برنامه‌یی ضبط شده از رقص و
آواز هنرمندان کرمان، مصری، ایتالیایی،
اسپانیولی، که سرشار از شادی، تنوع و
تفریح است.
۱۹/۳۰ شهر آفتاب

دوشنبه ۲۶ مهرماه

۱۱ کودکان
بچه‌ها با دیدن چند داستان کتنگ
کارتون سرگرم می‌شوند و خانم عاطفی
دنباله داستان ایرانی اردشیر را در برنامه
زیر کتنگ بود تعریف می‌کند.
۱۱/۳۰ توسن
۱۲ فیلم سینمایی
۱۳ پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴/۱۵ مردی در سایه
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ زندگی کتونی ما

«خطری نیست»
عنوان قسمت دوم مجموعه زندگی کتونی
با است. لیدی کاربوری که برای یافتن
ثروت و شهرت پسرش فلیکس را به ازدواج
ماری قریب می‌کند با نوشتن مقاله داستان
برای مجلات وضع اجتماعی خود را تحکیم
نموده، ماری دختر رئیس هیأت مدیره
شرکت جدید خط آهن است که پدرش
سخت با ازدواج او و فلیکس مخالف است
در صورتیکه...

سه‌شنبه ۲۷ مهرماه

۱۱ کودکان
برای بچه‌ها کارتون و برنامه شیرین
و شهر در نظر گرفته شده که در این
قسمت با شرح زندگی یکی از پادشاهان
نامی ایران و مقر حکومت او آشنا می
شوید.
۱۱/۳۰ فیلم سینمایی
۱۲ موسیقی محلی
۱۳ نقالی
قسمت سوم
«جنگ منوچهر با معلم و توره»
منوچهر پسر پرومند ایرج که درصدد
انتقامجویی از قاتلین پدر است، به سلم و توره
اعلام جنگ میدهد...

خوازمی شماره ۲ و عطار دودبیرستان
منتخب هستند که دانش آموزان در مسابقه
جایزه بزرگ شرکت می‌جویند.
۱۹ واریته خیلی خیلی شاد
پرویز کاردان برنامه‌یی شاد شاد از
هنرمندان جوان تدارک دیده که در اجرای
آن رامش، تیار، رامین، یونس، همکاری
دارند.

چهارشنبه ۲۸ مهرماه

۱۱ کودکان
برنامه دلگه که قسمتی از آن هفته
پیش اجرا شد، نمایشی است از کارهای جالب
اکروبیات، شعبده بازی و دلقکی که سعی
می‌کند کار هنرمندان اکروبیات را تقلید
کند. این برنامه بعد از نمایش کارتون بخش
می‌شود.
۱۱/۳۰ فیلم سینمایی (خطر اعروز و فردا)
۱۲ موسیقی ایرانی
۱۳ پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴/۱۵ مردی در سایه
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ آنچه شما خواستاید



پرویز کاردان تهیه‌کننده واریته خیلی خیلی شاد

۱۶/۳۰ واریته خیلی خیلی شاد
آغاسی، روح پرور، بیرو، مهدیان،
ناهید، شجایی، سامان، فرجی، و گروهی از
هنرمندان در اجرای واریته خیلی خیلی شاد
همکاری دارند.
این برنامه را پرویز کاردان تهیه
کرده.

۱۷/۳۰ کودکان روستایی
۱۸ آموزش روستایی
۱۹ دختر شاه پریان
۱۹/۳۰ پهلوانان
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۳۰ سرکار استوار
۲۲/۳۰ بزم ادبی
۲۳ فیلم سینمایی (روسی)



بیک ایمانوردی در فیلم روسی

پنجشنبه ۲۹ مهرماه

۱۱ کودکان
برنامه دلگه که قسمتی از آن هفته
پیش اجرا شد، نمایشی است از کارهای جالب
اکروبیات، شعبده بازی و دلقکی که سعی
می‌کند کار هنرمندان اکروبیات را تقلید
کند. این برنامه بعد از نمایش کارتون بخش
می‌شود.
۱۱/۳۰ فیلم سینمایی (خطر اعروز و فردا)
۱۲ موسیقی ایرانی
۱۳ پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴/۱۵ مردی در سایه
۱۴/۳۰ اخبار
۱۵ آنچه شما خواستاید



۱۵/۳۰ یکی بود یکی نبود
نخستین قسمت از سریال موزیکال
تلویزیونی یکی بود یکی نبود در این ساعت
پخش می‌شود. سراینده اشعار داستان ایرج
جنتی عطایی، کارگردان منصور پورمند و
تهیه کننده پرویز کاردان است.

همایون هوشیار نژاد - وتوق - کاردان
مینو- ایران جلالی از جمله بازیگران این
سریال موزیکال هستند.
۱۶/۳۰ موسیقی محلی



برنامه محلی

۱۷ ماجرا
۱۷/۳۰ کودکان
مبارزه و پیروز، نامیست که بر یک
مسابقه بزرگ و جالب گذاریم، این برنامه

مخصوص بچه‌ها تهیه شده و می‌تواند در آن
شرکت کنند.
مجری مسابقه نریا قاسمی و تهیه
کننده آن آفتابین شرکت است.



نریا قاسمی مجری برنامه مسابقه مبارزه و پیروزی

۱۸ زنان روستایی
۱۸/۳۰ ایران زمین
فلسفه بعد از اسلام و تقسیم بندی و

تعریف هریک از مکاتب و دوره‌های مختلف
آن در ایران و برگزیدگان نامی این علم
بخصوص در فلسفه عقلی در برنامه ایران
زمین مطرح شده و تا زمان حال مورد توجه
قرار می‌گیرد. این برنامه با همکاری دکتر
سید حسین نصر تهیه شده.



دکتر نصر در برنامه ایران زمین

۱۹ فیلم پیگرد
۲۰ مسابقه هما
۲۰/۳۰ اخبار

۲۱/۳۰ صمد
صیاد نویسنده، کارگردان و بازیگر
توانایی است که شاید بحق در ارائه نقش
صمد روستایی ساده لوح پیش از پیش موفق
بوده‌است. بعد از نمایش «صمد» بدرسه می‌رود،
انتظار داستان صمد تبعید می‌شود را در
این ساعت داریم.



پرویز صیاد ایفاگر نقش صمد

۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۳ دلای براکن
با شرکت الیونورباکر - دنس کل-
الیزابت آن، کارگردان والتر دانیجر.

مرکز تبریز

۱۸ جولیا
۱۸/۳۰ واریته
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹ بقرار
۲۰ ایران زمین
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۲ سرکار استوار

۲۱/۳۰ سازمان اس
۲۲/۳۰ موسیقی ایرانی
یکشنبه ۲۵ مهرماه

۱۰/۳۰ ویرجینیایی
۱۲ موسیقی شاد ایرانی
بخش دوم
۱۴/۳۰ دختر شاه پریان
۱۵ پیوند
۱۵/۳۰ فوتیال
۱۷ موسیقی ایرانی
۱۷/۳۰ اعتراف
۱۸/۳۰ رویدادهای استان (محلی)
۱۹ راهبه پرند
۱۹/۳۰ چاد
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ مائیم و شما
۱۷/۳۰ خانه قهر خاتم
۲۲ شبهای تهران

یکشنبه ۲۲ مهرماه
بخش اول
۱۲/۰۶ کاتون خانواده (تولید محلی)
۱۲/۳۰ دکتر بن کیسی



وینست اندوارد در نقش دکتر بن کیسی

دوشنبه ۲۴ مهرماه

۱۶/۳۴ کارتون
۱۷ سرزمین عجایب
۱۸ داعمی و پسر
۱۸/۳۰ ورزش (محلی)
۱۹ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)
۱۹/۳۰ پلیس نیویورک
۲۰ اختریوس
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ داستانهای جاوید ادب ایران
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰ فیلم سینمایی

سه‌شنبه ۲۳ مهرماه

بخش اول
۱۰ موسیقی نوجوانان

بخش اول
۱۲/۰۴ کارتون باگزبانی
۱۷/۳۰ آقا خرسه
۱۸ آنچه شما خواستاید
۱۸ کلاش
۱۸/۴۵ اخبار استان
۱۹ نغمه‌ها
۱۹/۳۰ هاوانی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۱/۳۰ فیلم سینمایی

دوشنبه ۲۶ مهرماه

بخش اول
۱۲/۰۴ کاتون خانواده
۱۲/۳۰ سرگذشت
۱۸/۳۰ واریته غربی
۱۴ ادبیات جهان

دوشنبه ۲۶ مهرماه

بخش دوم
۱۷/۰۴ آموزش کودکان روستایی



روی‌تینز قهرمان فیلم تابستان گرم طولانی



۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ هفت شهر عشق
۳۱/۳۰ عشق روی پشت بام
۲۲ دانش بالکی

چهارشنبه ۲۸ مهرماه

۱۳/۳۰ کابینت نایس
۱۳ موسیقی ایرانی
۱۳/۳۰ دانش

بخش اول
۱۳/۰۴ بیگ مگ



مرکز بندرعباس

۲۱/۳۰ چهره ایران (امواج روشن)
۲۲ یتون پلیس

یکشنبه ۲۵ مهرماه

۱۷/۳۰ کارتون
۱۸ نوبالگان
۱۸/۳۰ وارینه شش و هشت
۱۹ ایران زمین
۱۹/۳۰ کنت مونت کریستو
۲۰ جولیا
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ روکامبول
۲۱/۳۰ موسیقی محلی
۲۲ فیلم سینمایی



اختاپوس
فیلم آلفرد هیچکاک

دوشنبه ۲۶ مهرماه

۱۷/۳۰ کارتون
۱۸ توسن
۱۸/۳۰ موسیقی شاد ایرانی
۱۹ پیداشت
۱۹/۳۰ روح کابینت گرگ
۲۰ عجله نگاه
۲۰/۳۰ دنیای یک زن
۲۱/۱۵ عشق روی پشت بام
۲۱/۳۰ هفت شهر عشق
۲۲/۱۵ سازمان اس

شنبه ۲۴ مهرماه

۱۷/۳۰ کارتون
۱۸ سرزمینیا
۱۸/۳۰ پیداشت
۱۹ روح کابینت گرگ
۱۹/۳۰ عجله نگاه
۲۰ دنیای یک زن
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱/۱۵ میلیاردر



کارگاه موسیقی
فیلم کپکستان
۱۲ رویدادهای هفته
۱۳ موسیقی شاد ایرانی
۱۴ دانش بالکی
۱۵ فیلم مستند

مرکز دشت

۲۰/۳۰ اخبار سراسری و گیلان
۲۱/۱۵ اختاپوس



سیروس ابراهیم زاده در برنامه اختاپوس

جمعه ۲۳ مهرماه

۱۴ کارگاه موسیقی کودک
۱۴/۳۰ کپکستان
۱۵/۳۰ فیلم سینمایی
۱۷ فوتبال
۱۸/۳۰ رویدادها
۱۹ از دیدگاه شما (محلی)
۱۹/۳۰ ستارگان
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر

پنجشنبه ۲۲ مهرماه

۱۸/۱۵ بازی بازی
۱۸/۳۰ باگزبانی
۱۹ زنگوله‌ها
۱۹/۳۰ آلفرد هیچکاک
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و گیلان
۲۱/۱۵ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ فیلم سینمایی هفته



چهارشنبه ۲۸ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۴۵ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹/۰۵ برنامه جوانان (محلی)
۱۹/۳۰ گیدتون
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و گیلان
۲۱/۱۵ شکوه شاهنشاهی ایران
۲۱/۳۰ خانه قهرخانم
۲۲ یتون پلیس

۲۱/۱۵ عشق روی پشت بام
۲۲ سازمان اس

سه‌شنبه ۲۷ مهرماه

۱۷/۳۰ آموزش روستایی
۱۸/۳۰ آموزش زنان روستایی
۱۹ آموزش روستایی (محلی)
۱۹/۳۰ جادوی علم
۲۰ نامسایر
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و گیلان
۲۱/۱۵ سرکار استوار
۲۲ فیلم سینمایی

۲۰/۳۰ اخبار سراسری و گیلان
۲۱/۱۵ روکامبول
۲۱/۳۰ فیلم در نبرد زندگی
۲۲ رنگارنگ

دوشنبه ۲۶ مهرماه

۱۸/۱۵ کارتون
۱۸/۳۰ توسن
۱۹ موسیقی شاد ایرانی
۱۹/۳۰ دانش
۲۰ دور دنیا
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و گیلان



جیمز ماکسول در فیلم گوزبخت ترداد

مرکز رضائیه

۲۰/۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
۲۱/۱۵ روکامبول
۲۱/۳۰ مسابقه جاذبه بزرگ (تولید محلی)
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۲/۳۰ روزها و روزنامه‌ها

دوشنبه ۲۶ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۳۰ اخبار
۱۸/۴۵ سرزمینیا
۱۹ روح کابینت گرگ
۱۹/۳۰ مجله نگاه
۲۰ دنیای یک زن
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
۲۱/۱۵ میلیاردر
۲۱/۳۰ چهره ایران
۲۲ مجله شما و تلویزیون محلی
۲۲/۳۰ روزهای زندگی



گروه موسیقی ملی
سازمان اس

۲۱/۱۵ اختاپوس
۲۱/۳۵ اتراف

شنبه ۲۴ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۳۰ اخبار
۱۸/۴۵ سرزمینیا
۱۹ روح کابینت گرگ
۱۹/۳۰ مجله نگاه
۲۰ دنیای یک زن
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
۲۱/۱۵ میلیاردر
۲۱/۳۰ چهره ایران
۲۲ مجله شما و تلویزیون محلی
۲۲/۳۰ روزهای زندگی

یکشنبه ۲۵ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۳۰ اخبار
۱۸/۴۵ سرزمینیا
۱۹ از همه رنگ (تولید محلی)
۱۹/۳۰ ستارگان
۲۰ موسیقی محلی
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و رضائیه

پنجشنبه ۲۲ مهرماه

۱۸ بازی بازی
۱۸/۳۰ اخبار
۱۹ زنگوله‌ها
۱۹/۳۰ راه آهن
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
۲۱/۱۵ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۵ فیلم سینمایی

جمعه ۲۳ مهرماه

۱۴/۳۰ کارگاه موسیقی
۱۴ کپکستان
۱۵ رویدادها
۱۵/۳۰ فیلم سینمایی
۱۷ فوتبال
۱۸/۳۰ وارینه
۱۸/۴۵ آزر
۱۹ از همه رنگ (تولید محلی)
۱۹/۳۰ ستارگان
۲۰ موسیقی محلی
۲۰/۳۰ اخبار سراسری و رضائیه

مرکز زاهدان

۱۷ فوتبال
۱۸/۳۰ رنگارنگ
۱۹ شکوه شاهنشاهی
۱۹/۳۰ ستارگان
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر

جمعه ۲۳ مهرماه

۱۶/۳۰ کارتون

۱۸/۳۰ باگزبانی
۱۹ زنگوله‌ها
۱۹/۳۰ داستانهای جاوید ادب یارسی
۲۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم سینمایی

پنجشنبه ۲۲ مهرماه

۱۸ بازی بازی



۲۵/۳۰ اخبار
۲۱ پهلوانان

شنبه ۲۴ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۳۰ سرزمینها
۱۹ دنیای يك زن
۱۹/۳۰ مجله نگاه
۳۰ موسیقی ایرانی
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ راز بقا
۲۱/۳۰ چهره ایران

یکشنبه ۲۵ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۳۰ آفاخرسه
۱۹ واریته ۶ و ۸



واریته شش و هشت

۱۹/۳۰ ایران زمین
۳۰ کنت مونت کریستو
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ عشق روی پشت بام



برنامه نقالی

دوشنبه ۲۶ مهرماه

۱۸ کارتون

۱۸/۳۰ تومن
۱۹ موسیقی شاد ایرانی
۱۹/۳۰ دانش
۳۰ دور دنیا
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ ادبیات جهان
۲۱/۳۰ خانه قمر خاتم

سه شنبه ۲۷ مهرماه

۱۸ آموزش روستایی
۱۹ جادوی علم
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۳۰ دختر شاه پریان
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ سرکار استوار

چهارشنبه ۲۸ مهرماه

۱۸ آموزش زنان روستایی
۱۸/۳۰ آنچه شما خواسته اید
۱۹ نقالی
۱۹/۳۰ آخرین مهلت
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ جولیا
۲۱/۳۰ هفت شهر عشق

مرکزسندج

پنجشنبه ۲۲ مهرماه

۱۸ بازی بازی
۱۸/۳۰ باگز بازی
۱۹ زنگوله‌ها
۱۹/۳۰ داستانهای جاوید ادب پارس
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم سینمایی

جمعه ۲۳ مهرماه

۱۶/۳۰ کارتون
۱۷ فوتبال
۱۸/۳۰ رتکارنگ
۱۹ شکوه شاهنشاهی
۱۹/۳۰ ستارگان
۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ پهلوانان

شنبه ۲۴ مهرماه

۱۸ کارتون

۱۸/۳۰ سرزمینها
۱۹ دنیای يك زن



نورپس دی در فیلم دنیای يك زن

۱۹ واریته ۶ و ۸
۱۹/۳۰ ایران زمین
۳۰ کنت مونت کریستو
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی



عشق روی پشت بام

دوشنبه ۲۶ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۳۰ تومن
۱۹ موسیقی شاد ایرانی
۱۹/۳۰ دانش
۳۰ دور دنیا
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ ادبیات جهان
۲۱/۳۰ خانه قمر خاتم

سه شنبه ۲۷ مهرماه

۱۸ آموزش روستایی
۱۹ جادوی علم
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی
۳۰ دختر شاه پریان
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ سرکار استوار

چهارشنبه ۲۸ مهرماه

۱۸ آموزش زنان روستایی
۱۸/۳۰ آنچه شما خواسته اید
۱۹ نقالی
۱۹/۳۰ آخرین مهلت
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ جولیا
۲۱/۳۰ هفت شهر عشق



مرکز کرمانشاه

۱۹/۱۰ روهاید
۳۰ موسیقی کلاسیک
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ سرکار استوار



سرکار استوار

۲۲ موسیقی اصیل ایرانی
۲۲/۳۰ دکتر بن کیسی

چهارشنبه ۲۸ مهرماه

۱۷/۳۰ تومن
۱۸ سرزمینها
۱۸/۳۰ روستائیان (محل)
۱۹/۳۰ جولیا
۳۰ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۲ پلیس و مردم (محل)
۲۲/۱۵ مسابقات ورزشی

۱۸/۳۰ روستائیان (محل)
۱۹/۳۰ سرکار استوار (برای روستائیان)
۳۰ روح کایتان گرگ
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ ادبیات جهان
۲۲ فیلم سینمایی

دوشنبه ۲۶ مهرماه

۱۷/۳۰ کیمیا
۱۸ جادوی علم
۱۸/۳۰ رتکارنگ
۱۹ نسل جدید
۱۹/۳۰ ایران زمین
۳۰ نغمه‌ها
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ پهلوانان
۲۲ تلویزیون و نمایشان (محل)
۲۲/۳۰ آخرین مهلت

سه شنبه ۲۷ مهرماه

۱۷/۳۰ فیلم برای کودکان
۱۸ مسابقه زنگ تفریح (محل)
۱۸/۳۰ ستارگان
۱۹ ترانه‌ها

۱۸/۱۰ آقای نواک
۱۹ دختر شاه پریان
۳۰ موسیقی ایرانی
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ جون آلیسون
۲۱/۳۰ ترانه‌ها
۲۱/۳۵ بوتن هفته (محل)
۲۲ اختاپوس
۲۲/۳۰ فیلم جان

شنبه ۲۴ مهرماه

۱۷/۳۰ موسیقی و کودک
۱۸ آفاخرسه
۱۸/۳۰ دانش
۱۹ واریته غربی
۱۹/۱۰ غرب وحشی
۳۰ موسیقی محلی
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ محله پیتون
۲۲ رویدادهای هفته ایران و جهان
۲۲/۳۰ فیلم انتخابی هفته

پنجشنبه ۲۲ مهرماه

۱۷/۳۰ فیلم برای کودکان
۱۸ سرزمین عجایب



۱۸/۳۵ واریته زنگ تفریح
۱۹ رانده شده
۳۰ موسیقی ایرانی
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ آنچه شما خواسته اید
۲۱/۳۰ هفت شهر عشق
۲۲ فیلم سینمایی

جمعه ۲۳ مهرماه

۱۵/۳۰ بازی بازی
۱۶ فیلم سینمایی
۱۷/۳۰ راز بقا
۱۸ ترانه‌ها

پنجشنبه ۲۲ مهرماه

۱۸ بازی بازی
۱۸/۳۰ باگز بازی
۱۹ زنگوله‌ها
۱۹/۳۰ داستانهای جاوید ادب پارس
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ فیلم سینمایی

جمعه ۲۳ مهرماه

۱۶/۳۰ کارتون

مرکز کرمان

یکشنبه ۲۵ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۳۰ آفاخرسه
۱۹ واریته ۶ و ۸
۱۹/۳۰ ایران زمین
۳۰ کنت مونت کریستو
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱/۳۰ عشق روی پشت بام

شنبه ۲۴ مهرماه

۱۸ کارتون
۱۸/۳۰ سرزمینها
۱۹ دنیای يك زن
۱۹/۳۰ مجله نگاه
۳۰ موسیقی ایرانی
۳۰/۳۰ اخبار
۲۱ راز بقا
۲۱/۳۰ چهره ایران



صحنه‌ای از برنامه پهلوانان



دوشنبه ۲۶ مهرماه

کارتون	۱۸
توسن	۱۸/۳۰
موسیقی شاد ایرانی	۱۹
دانش	۱۹/۳۰
دور دنیا	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
ادبیات جهان	۳۱
خانه قمرخانم	۳۱/۳۰

سه‌شنبه ۲۷ مهرماه

جانوی علم	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۳۰
دختر شاه‌پریان	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
سرکار استوار	۳۱

۱۸ آموزش روستایی

۲۱ جولیا
۳۱/۳۰ هفت شهر عشق



حسینی در نقش سرگروهیان

چهارشنبه ۲۸ مهرماه

آموزش زنان روستایی	۱۸
آنچه شما خواسته‌اید	۱۸/۳۰
نقانی	۱۹
آخرین مهلت	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰

مرکز مشهد

یکشنبه ۲۵ مهرماه

کارتون باگزبانی	۱۷/۳۰
آقا خرسه	۱۸
نغمه‌ها	۱۸/۳۰
آنچه شما خواسته‌اید	۱۹
مدافعان	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
فیلم سینمایی	۳۱



سیروس افیمی در داستانهای جاوید ادب پارسی

دوشنبه ۲۶ مهرماه

کارتون	۱۷/۳۰
آموزش کودکان روستایی	۱۷/۳۰
جولیا	۱۸/۳۰
ایران زمین	۱۹
بقرار	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
یتون پلیس	۳۱

۳۰/۳۰ اخبار
۳۱ سرکار استوار

چهارشنبه ۲۸ مهرماه

آموزش زنان روستایی	۱۷/۳۰
توسن	۱۸
مجله نگاه	۱۸/۳۰
سرزمینها	۱۹
روهاید	۱۹/۳۰
هفت شهر عشق	۳۰/۳۰
راز بقا	۳۱/۳۰

سه‌شنبه ۲۷ مهرماه

آموزش روستایی	۱۷/۳۰
موسیقی محلی	۱۸/۳۰
داستان سفر	۱۹
دکتر کیلدر	۱۹/۳۰

پنجشنبه ۲۲ مهرماه

سرزمین عجایب	۱۷/۳۰
زنگوله‌ها	۱۸/۳۰
هالیوود و ستارگان	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۳۰
دامی و پسر	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
فیلم سینمایی	۳۱

جمعه ۲۳ مهرماه

دختر شاه بریان	۱۶
فوتبال	۱۶/۳۰
موسیقی ایرانی	۱۸
اعتراف	۱۸/۳۰
افسونگر	۱۹/۳۰
خانه قمرخانم	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
داستانهای جاوید ادب پارسی	۳۱



مرکز مهاباد

سه‌شنبه ۲۷ مهرماه

آموزش روستایی	۱۸
جانوی علم	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۳۰
دختر شاه‌پریان	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
سرکار استوار	۳۱

دوشنبه ۲۶ مهرماه

کارتون	۱۸
توسن	۱۸/۳۰
موسیقی شاد ایرانی	۱۹
دانش	۱۹/۳۰
دور دنیا	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
ادبیات جهان	۳۱
خانه قمرخانم	۳۱/۳۰



هرندی و اسکندری در برنامه خانه قمرخانم

شنبه ۲۴ مهرماه

کارتون	۱۸
سرزمینها	۱۸/۳۰
دنیای یک زن	۱۹
مجله نگاه	۱۹/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
راز بقا	۳۱
چهره ایران	۳۱/۳۰

پنجشنبه ۲۲ مهرماه

بازی بازی	۱۸
باگزبانی	۱۸/۳۰
زنگوله‌ها	۱۹
داستانهای جاوید ادب پارسی	۱۹/۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
فیلم سینمایی	۳۱

جمعه ۲۳ مهرماه

کارتون	۱۶/۳۰
فوتبال	۱۷
رنگارنگ	۱۸/۳۰
شکوه شاهنشاهی	۱۹
ستارگان	۱۹/۳۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
بهبولانان	۳۱

یکشنبه ۲۵ مهرماه

کارتون	۱۸
آقا خرسه	۱۸/۳۰
واریته ۶ و ۸	۱۹
ایران زمین	۱۹/۳۰
کنت مونت کریستو	۳۰
اخبار	۳۰/۳۰
موسیقی ایرانی	۳۱
عشق روی پشت بام	۳۱/۳۰

Resturant

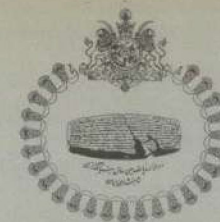
از هفت تیرهای کافه بنگ بنگ

تویای بنگ بنگ فترسید Bang Bang

آنها توجه شمارا به محیط استثنائی و دنج و به خوراکیهای لذیذ سرد و گرم ایرانی و فرنگی - هندی - ژاپونی جلب مینمایند. در بنگ بنگ از موسیقی لایت کلاسیک یک بار امتحان نمائید ضمناً بنگ بنگ دارای پارکینگ وسیع می‌باشد

نشانی: اول خیابان فرح جنوبی دستوران

تویای بنگ بنگ



تلویزیون آموزشی

پنجشنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه
۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها
۸/۴۰ اشعار حماسی	۸/۴۰ اشعار حماسی	۸/۴۰ اشعار حماسی	۸/۴۰ اشعار حماسی
۸/۵۰ مکالمه انگلیسی	۸/۵۰ مکالمه انگلیسی	۸/۵۰ مکالمه انگلیسی	۸/۵۰ مکالمه آلمانی
۹/۰۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۹/۰۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۹/۰۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۹/۰۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران
۹/۳۰ فیلم آموزشی علوم تجربی دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی علوم تجربی دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی
۱۰ برنامه هنری	۱۰ برنامه هنری	۱۰ برنامه هنری	۱۰ برنامه هنری
۱۱ ریزتاز از جشن‌ها	۱۱ ریزتاز از جشن‌ها	۱۱ ریزتاز از جشن‌ها	۱۱ ریزتاز از جشن‌ها
۱۲ پایان برنامه	۱۲ پایان برنامه	۱۲ پایان برنامه	۱۲ پایان برنامه
جمعه	جمعه	جمعه	شنبه
۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها
۸/۴۰ رویدادهای وزارت آموزش و پرورش کودکان	۸/۴۰ رویدادهای وزارت آموزش و پرورش کودکان	۸/۴۰ رویدادهای وزارت آموزش و پرورش کودکان	۸/۴۰ اشعار حماسی
۱۰ برنامه هنری	۱۰ برنامه هنری	۱۰ برنامه هنری	۱۰ برنامه هنری
۱۱ ریزتاز جشن‌ها	۱۱ ریزتاز جشن‌ها	۱۱ ریزتاز جشن‌ها	۱۱ ریزتاز جشن‌ها
۱۲ فیلم سینمایی	۱۲ فیلم سینمایی	۱۲ فیلم سینمایی	۱۲ فیلم سینمایی
۱۳/۳۰ پایان برنامه	۱۳/۳۰ پایان برنامه	۱۳/۳۰ پایان برنامه	۱۳/۳۰ پایان برنامه
شنبه	شنبه	شنبه	شنبه
۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۸ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۸/۳۰ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها
۸/۴۰ اشعار حماسی	۸/۴۰ اشعار حماسی	۸/۴۰ اشعار حماسی	۸/۴۰ اشعار حماسی
۸/۵۰ مکالمه آلمانی	۸/۵۰ مکالمه انگلیسی	۸/۵۰ مکالمه انگلیسی	۸/۵۰ مکالمه آلمانی
۹/۰۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۹/۰۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۹/۰۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۹/۰۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران
۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی
۱۰ ریاضیات دوره راهنمایی	۱۰ ریاضیات دوره راهنمایی	۱۰ ریاضیات دوره راهنمایی	۱۰ ریاضیات دوره راهنمایی
۱۰/۲۰ برنامه هنر	۱۰/۲۰ برنامه هنر	۱۰/۲۰ برنامه هنر	۱۰/۲۰ برنامه هنر
۱۱ ریزتاز جشن‌ها	۱۱ ریزتاز جشن‌ها	۱۱ ریزتاز جشن‌ها	۱۱ ریزتاز جشن‌ها
۱۲ پایان برنامه	۱۲ پایان برنامه	۱۲ پایان برنامه	۱۲ پایان برنامه
سه‌شنبه	سه‌شنبه	سه‌شنبه	سه‌شنبه
۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها	۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۱۴ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۱۴ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۱۴ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها	۱۴ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها
۱۴/۰۵ اشعار حماسی	۱۴/۰۵ اشعار حماسی	۱۴/۰۵ اشعار حماسی	۱۴/۰۵ اشعار حماسی
۱۴/۰۵ مکالمه انگلیسی	۱۴/۰۵ مکالمه انگلیسی	۱۴/۰۵ مکالمه انگلیسی	۱۴/۰۵ مکالمه انگلیسی
۱۴/۲۰ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۱۴/۲۰ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۱۴/۲۰ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله	۱۴/۲۰ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران	شاهنشاهی ایران
۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی	۹/۳۰ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی
۱۰ ریاضیات دوره راهنمایی	۱۰ ریاضیات دوره راهنمایی	۱۰ ریاضیات دوره راهنمایی	۱۰ ریاضیات دوره راهنمایی
۱۴/۰۵ برنامه هنر	۱۴/۰۵ برنامه هنر	۱۴/۰۵ برنامه هنر	۱۴/۰۵ برنامه هنر
۱۴/۲۰ ریزتاز از جشن‌ها	۱۴/۲۰ ریزتاز از جشن‌ها	۱۴/۲۰ ریزتاز از جشن‌ها	۱۴/۲۰ ریزتاز از جشن‌ها
ششم	ششم	ششم	ششم

برنامه سوم (F. M.)

بمناسبت جشن فرخنده دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران از روز یکشنبه هجدهم مهرماه تا پایان روز چهارشنبه بیست و هشتم مهرماه روزانه ده ساعت برنامه فوق‌العاده پخش خواهد کرد

۱۴/۴۵ ریاضی پنجم دبستانی
۱۵ فیزیک ششم
۱۵/۲۵ ریاضی دوره راهنمایی
۱۵/۴۵ گریدد انگلیش
۱۶ ترسیم و رقومی ششم
۱۶/۲۵ اعلام برنامه پخش دوم
۱۶/۳۰ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
۱۶/۵۵ مکالمه فرانسه
۱۷/۱۰ ریاضی دوره راهنمایی
۱۷/۳۰ ادبیات فارسی ششم
۱۷/۵۰ مسابقه طبیعی
۱۸/۱۵ زنگ تفریح
۱۸/۲۵ شیمی پنجم
۱۸/۵۵ مسابقه علم و تجربه
۱۹/۲۰ ریاضی سوم
۱۹/۴۵ فیلم داستانی

چهارشنبه

۱۳/۳۰ ترانه‌ها و چشم - اندازه‌ها
۱۴ سلام شاهنشاهی ، سرود فرهنگ ، سرود جشن‌ها
۱۴/۰۵ اشعار حماسی
۱۴/۲۰ مکالمه انگلیسی
۱۴/۴۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
۱۶ شاهنشاهی ایران
۱۶/۲۵ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی
۱۶/۳۰ ریاضیات دوره راهنمایی
۱۶/۳۰ برنامه هنر
۱۶/۵۵ ریزتاز جشن‌ها
۱۷/۱۰ پایان برنامه
۱۷/۳۰ اشعار حماسی
۱۷/۵۰ مکالمه انگلیسی
۱۸/۱۵ سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
۱۸/۲۵ شاهنشاهی ایران
۱۸/۲۵ فیلم آموزشی ریاضیات دوره راهنمایی
۱۸/۵۵ ریاضیات دوره راهنمایی
۱۹/۲۰ برنامه هنر
۱۹/۴۵ ریزتاز از جشن‌ها



AFTV تلویزیون آمریکا

FRIDAY

1330 This Is The Life
1400 Christophers
1415 Sacred Heart
1430 Pro Bowlers Tour
1535 First Tuesday-Notre Dame
1600 Hawaii Calls
1630 Bill Anderson
1700 Roller Games
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Music Fill
1830 Carol Burnett
1930 Ed Sullivan
2030 Bonanza
2130 The Detectives
2155 C.B.B.
2200 Movie: "X From Outer Space"

SATURDAY

1700 Sesame Street
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Music Fill
1830 Green Acres
1900 Mayberrt Rfd
1930 Flip Wilson
1800 News
2030 Ironside
2210 Big Picture
2235 Tonight Show

SUNDAY

0800 Animal World
0800 Animal World
0830 Melvin

MONDAY

1030 Sesame Street
1130 Daniel Boone
1230 Movie: "Blondie For Victory"
1400 Sign-Off
1700 Green Acres
1730 Mayberry Rfd
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Music Fill
1830 Beverly Hillbillies
1900 Family Affair
1930 Andy Williams
2030 Marcus Welby
2130 Richard Diamond
2155 C.B.B.
2200 Movie: "Stand in"

TUESDAY

1700 My 3 Sons
1730 Doris Day
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Music Fill
1830 As It Happened
1900 Bewitched
1930 First Nine Months Oto SP
2030 High Chaparral
2130 Bill Cosby
2155 C.B.B.
2200 On Campus
2230 Dick Cavett

WEDNESDAY

1700 Andy Griffith
1730 Bill Cosby
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Music Thumb On Nature Oto SP
1900 Doris Day
1930 Barbara McNair
2030 Burks's Law
2130 Adams Family
2155 C.B.B.
2200 Hurricane Hunters
2230 Boxing

THURSDAY

0800 Animal World
8030 Melvin Circus
1030 Sesame Street
1130 Daniel Boone
1230 Matinee Theater: "X From Outer Space"
1400 C.B.S. Golf Classic
1500 Game Of The Week
1730 Billy Walker
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Music Fill
1830 Don Knotts
1930 Burt Bacharach (Oto Sp)
2030 Bold Ones
2130 Dragnet
2155 C.B.B.
2200 Movie: "Beach Casanova"

راديو تهران (برنامه دوم) در طول برگزاری جشن شاهنشاهی به پخش برنامه‌های مخصوص خواهد پرداخت



هفتگی ایران



برنامه رادیو

پنجشنبه	
۶	سلام شاعشاهی و اعلام برنامه‌ها
۶/۵۳	اخبار
۶/۵۸	تقویم تاریخ
۶/۶۵	برنامه مخصوص مهبانان عالیقدر
چشم	چشم
۷	اخبار و نگاه به مطبوعات
۷/۳۵	برنامه کودک
۸	اخبار
۸/۵۵	ترانه‌های شاد
۸/۳۵	برنامه مخصوص کشور
۹/۳۵	برنامه محافل
۱۱/۳۵	موسیقی مناسب جشن
۱۲/۵۵	آذان ظهر
۱۲/۵۶	قصه
۱۲/۵۵	کارگران
۱۳/۵۵	اخبار
۱۳/۵۵	جوانان
۱۴/۵۵	اخبار و تفسیر
۱۵/۵۵	سیری در مسأله روز
۱۶/۵۵	اخبار و گزارش مستقیم
۲۵/۵۵	اخبار
۲۵/۳۵	موسیقی
جمعه	
۸/۵۵	اخبار
۸/۵۵	برنامه مخصوص هنرمندان پایتخت
۱۲/۵۵	آذان ظهر
۱۲/۵۶	قصه
۱۲/۳۵	کارگران
۱۳/۵۵	اخبار
۱۳/۵۵	جوانان (برنامه مخصوص)
۱۴/۵۵	موسیقی مخصوص جشن
۱۴/۵۵	اخبار و تفسیر

۱۸/۵۵	زندگی آفرینان
۱۹	برنامه اشعار شنودگان
۲۵/۵۵	اخبار و تفسیر
۲۵/۴۵	نور و صدا
۲۸/۵۵	موسیقی و دنباله برنامه عالی است
شنبه	
تا ساعت ۹ صبح	برنامه‌ها مانند روز قبل
۹	برنامه محفل‌ها
۱۲	آذان ظهر
تا ساعت ۱۴	برنامه‌ها مانند روز قبل خواهد بود
۱۴	اخبار
۱۴/۳۵	سیری در مسأله روز
۱۷	گزارش مستقیم مراسم شرفیابی دانشمندان و مخبرین خبر-گزارش از کاخ سعد آباد پخش خواهد شد.
۱۸/۵۵	اخبار و دعوتان
۱۹/۵۵	اخبار و اشعار شنودگان
۲۵/۵۵	اخبار. دنباله برنامه مانند روز قبل
یکشنبه	
۹	برنامه محفل‌ها
۱۲/۵۵	آذان ظهر
۱۲/۵۶	قصه
۱۲/۳۵	کارگران
۱۳/۵۵	اخبار
۱۳/۵۵	برنامه جوانان
۱۴/۵۵	اخبار (برنامه مخصوص)
۱۴/۵۵	سیری در مسأله روز

۱۴/۴۵	سیری در مسأله روز
۱۵/۴۵	اشعار با موسیقی شاد
۱۶/۵۵	اخبار و موسیقی و سرود مناسب
۱۶	مراسم افتتاح برنامه مانند روز گذشته خواهد بود.
دوشنبه	
۹	برنامه محفل‌ها
۱۲	آذان ظهر
تا ساعت ۱۴	برنامه‌ها مانند روز قبل خواهد بود
۱۴	اخبار
۱۴/۳۵	سیری در مسأله روز
۱۷	گزارش مستقیم مراسم شرفیابی دانشمندان و مخبرین خبر-گزارش از کاخ سعد آباد پخش خواهد شد.
۱۸/۵۵	اخبار و دعوتان
۱۹/۵۵	اخبار و اشعار شنودگان
۲۵/۵۵	اخبار. دنباله برنامه مانند روز قبل
سه‌شنبه	
۹	برنامه محفل‌ها
۱۲/۵۵	آذان ظهر
۱۲/۵۶	قصه
۱۲/۳۵	کارگران
۱۳/۵۵	اخبار
۱۳/۵۵	برنامه جوانان
۱۴/۵۵	اخبار (برنامه مخصوص)
۱۴/۳۵	سیری در مسأله روز

۱۵/۵۵	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۵۵	اخبار و چهارگوشه جهان
دنباله برنامه مانند چهارشنبه	
۹	محافل
۱۱/۳۵	موسیقی مخصوص جشن
۱۲	آذان ظهر
۱۲/۵۶	قصه
۱۲/۳۵	کارگران
۱۳	اخبار
۱۳/۵۵	جوانان
۱۴	اخبار و تفسیر
۱۴/۳۵	سیری در مسأله روز
۱۵	اشعار با موسیقی
۱۶	اخبار و چهارگوشه جهان
۱۷	اخبار
۱۷/۵۵	برنامه اشعار فرستاده شنودگان
۱۸	اخبار
۱۸/۵۵	دعوتان
۱۸/۳۵	قرعه کشی بلیط‌های اعانه ملی
۱۹	اخبار ورزشی
۱۹/۵۵	بهترین آهنگها
۲۵	اخبار
۲۵/۴۵	موسیقی شاد
۲۶	موسیقی
۲۶/۳۵	نمایشنامه مخصوص بدمت ۳۵ دقیقه
۲۲	اخبار
۲۲/۵۵	موسیقی
۲۲/۳۵	داستان شب
۲۳	اخبار و دنباله برنامه طبق معمول
۲۳	با موسیقی شاد

مدال‌های طلایی آسیا حقیقت و زنده‌برداری مارا نشان نمی‌دهد.

فاصله لیما تا مانیل زیاد است

تیم وزنه‌برداری ایران در مسابقات جهانی که در لیما پایتخت پرو انجام گرفت با ناکامی کامل روبرو شد. در این مسابقات تیم ایران تنها با سه وزنه‌بردار که در سطح جهانی قابل عرضه بودند شرکت کرد و تنها یک مدال برنز از مسابقات نصیبش شد و در زده‌بندی مدال‌ها در مکان‌دهم با کشورهای چین ایتالیا و سوئد شریک شد.

در لیما هیچ‌وجه تیم وزنه‌برداری ایران با شکستی مواجه نشد بلکه این حقیقت وزنه‌برداری ما بود، اکنون ما در میدان‌های بین‌المللی چیزی جز چند وزنه‌بردار انگشت شمار قابل عرضه نداریم و از مدت‌ها پیش تمام سرمایه خود را در این رشته از دست داده‌ایم.

زمانی بود که ما پاداشتن وزنه‌برداری چون سلماسی، نامجو، رهنوردی و و و ... ادعای آقای جهان را در این ورزش می‌کردیم و در مسابقات جهانی یکی از ربابندگان اصلی مدال‌های طلا بودیم، اما حالا به زور می‌توانیم سه وزنه‌بردار برای عرضه در مسابقات جهانی پیدا کنیم. از سال ۱۹۶۷ محمد نصیری وزنه‌بردار دسته خروس‌وزن ایران در مسابقات آزمایشی ماقبل المپیک (المپیک کوچولو) درخشید و از آن سال بعد او پیروزیهایی خود را در مسابقات تکرار کرد تا آنکه سرانجام در مسابقات جهانی لیما تا مقام سوم نزول کرد.

در سبک‌وزن نیز نصرالله دهنوی در مجموع سه حرکت به مقام چهارم رسید. پرویز جلاور نیز در دسته میان وزن در مکان یازدهم قرار گرفت. مسابقات جهانی لیما درحقیقت خاموش‌کننده آخرین جرقه‌های وزنه‌برداری ما بود. حضور نصیری و دهنوی در چند سال اخیر و کسب چند مدال توسط این دو وزنه‌بردار بار دیگر مسئولان را به یک خواب خرگوشی فرو برد و می‌پنداشتند که قهرمانی این‌دو ابدی و جاودانه است بدینجهت روش ناپسند قهرمان‌پروری را پیشه ساختند

و دیگران را به یکباره رها کردند. در حالیکه قبل از درخشش این‌دو به‌ویژه در بازیهای المپیک ۱۹۶۸ مکزیک وزنه‌برداری ما میرفت تا بار دیگر سرسامانی بگیرد (اما پیروزیهایی آنی و زودگذر هم‌راست از یاد پیروزی ساخت و سبب شد که کارهای اصولی بار دیگر رها شود.

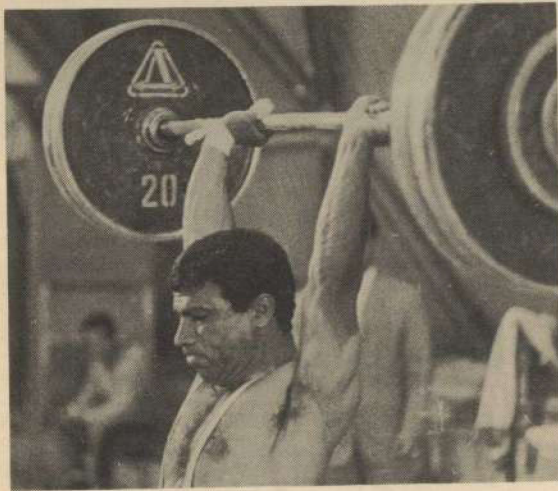
پس از خاتمه مسابقات جهانی لیما سه وزنه‌بردار ما مستقیماً از پرو به سوی فیلیپین پرواز کردند. شش وزنه‌بردار دیگر تیم ایران نیز در فیلیپین برای شرکت در مسابقات آسیایی به آنها پیوستند.

تیم‌های وزنه‌برداری ژاپن و ایران از دیرباز در صحنه مسابقات آسیایی با یکدیگر رقابتی نزدیک و فشرده داشته‌اند و سرانجام پس از بیست سال که وزنه‌برداران ایران در آسیا یک‌تازی میکردند در بازیهای آسیایی ۱۹۶۷ بانکوک این مقام را به تیم ژاپن سپردند.

بطوریکه برای وزنه‌برداران ایران تنها یک رقیب جدی در آسیا وجود دارد و آنهم ژاپن است و در مجموع رقابت‌ها گاهگاهی تیم کره جنوبی نیز به‌صورت یک تهدیدکننده ظهور می‌کند و در چنین شرایطی ایران و ژاپن به‌دواری کره جنوبی برای وزنه‌برداری ما مفید است، اما متأسفانه در اولین دوره مسابقات وزنه‌برداری قهرمان آسیا که در مانیل پایتخت فیلیپین برگزار شد ژاپن شرکت نداشت و مسابقه بدون یک درگیری نزدیک انجام گرفت و در نتیجه تیم ایران مدال‌های این دوره از مسابقات را بشکل کم سابقه‌ای شکار کرد، اما مدال‌های طلایی اولین دوره مسابقات وزنه‌برداری آسیا فاقد آن ارزش ذاتی هستند. به‌صورت کشور-های شرکت‌کننده توجه کنید: کره جنوبی، اندونزی، اسرائیل، فیلیپین، و استرالیا که امتیازاتش در مجموع به‌حساب نمی‌آید به‌اشافه تیم ایران یعنی در حقیقت فقط ۶ کشور در این مسابقات شرکت کرده‌اند و تنها سه تیم از این تعداد بانقرات کامل در مسابقات شرکت کرده‌اند و در همه‌وزن‌ها شرکت کننده داشته‌اند.

مثلاً در مگس‌وزن از قاره وسیع و پرجمعیت آسیا تنها چهارتن شرکت کرده بودند و زمانی بیشتر به‌فقر وزنه‌برداری آسیا پی می‌بریم که بدانیم هیچ‌یک از این شرکت‌کنندگان به‌جز ایران در میان کشورهای شرکت‌کننده در مسابقات جهانی جزو ۱۸ کشوری نبوده‌اند که در جدول مسابقات صاحب مدال شده‌اند. این یک فقر عمومی است که دام‌گیر وزنه‌برداری آسیا شده است حال بخواهیم آنکه بیشتر با بافصله عظیم وزنه‌برداری آسیا با

با ۵ مدال طلا و ۳ مدال برنز تیم وزنه‌برداری ایران قهرمان آسیا شد



محمد نصیری برنده مدال طلا دسته خروس وزن



نصرت‌الله دهنوی برنده مدال طلا دسته سبک وزن

علی والی برنده مدال طلا دسته میان سنگین



ابراهیم پور دژم برندی مدال طلا دسته نیم سنگین

هوشنگ کارگر نژاد برنده مدال طلا دسته سنگین وزن

مسابقات جهانی : ۳۴۰ کیلو	بقیه جهان پی‌بیرید نتایج چند دسته از مسابقات وزنه‌برداری جهان و آسیا که باختلاف چند روز با یکدیگر برگزار شده است توجه کنید.
مسابقات آسیایی : ۳۳۵ کیلو	مگس‌وزن
مسابقات جهانی : ۳۷۰ کیلو	مسابقات آسیایی : ۳۰۵ کیلو

پروژن
 مسابقات آسیایی :
 مسابقات جهانی : ۲۸۷/۵
سیکوزن
 مسابقات آسیایی : ۴۲۵ کیلو
 مسابقات جهانی : ۴۴۰ کیلو
نیم سنگین
 مسابقات آسیایی : ۴۲۵ کیلو
 مسابقات جهانی : ۴۹۵ کیلو
میان سنگین
 مسابقات آسیایی : ۴۳۵ کیلو
 مسابقات جهانی : ۵۴۲/۵ کیلو
 گرم
 گرم
 گرم
 گرم
 گرم
 گرم

مقایسه رکوردهای بالا فاصله زیاد وزنه برداری آسیا با جهان را نشان میدهد و در چنین میدانی است که بدون حضور ژاپن غول بزرگ وزنه برداری آسیا ما مدالهای طلا را پارو می کنیم. این یادآوری به آن سبب نیست که ما بخواهیم کنار وزنه برداران خود را کم اهمیت جلوه دهیم نه! هدف ما اینست که گوشزد بکنیم ما در گذشته یی نزدیک ته تنها در آسیا بزرگ بودیم بلکه در جهان نیز یلی نام آور بودیم و نتایج بدست آمده در لیما نشان دهنده حقیقت وزنه برداری امروز ما در جهان است نه مدالهای کسب شده از مسابقات آسیایی مانیل و بدین لحاظ میگوییم فاصله لیما تا مانیل خیلی زیاد است.

نتایج وزنه برداری ایران در مسابقات وزنه برداری آسیایی مانیل (فیلیپین)
 • سگن وزن ایران شرکت کننده یی نداشت.
 • خروس وزن: محمد نصیری با مجموع ۲۳۵ کیلوگرم صاحب مدال طلا شد.
 • پروژن: امیر درمنگی با مجموع ۲۴۰ کیلوگرم مدال برنز گرفت.
 • سیکوزن: نصرالله دهنوی با مجموع ۴۲۵ کیلوگرم صاحب مدال طلا شد.
 • میان وزن: پرویز جلاصیر توانست وزنه ۱۲۰ کیلوگرمی را آسیایی مانیل و بدین لحاظ میگوییم پرس کند و از دور مسابقات خارج شد. در حالیکه رکورد شخصی او در

این حرکت ۱۳۷/۵ کیلوگرم است. **نیم سنگین** : ابراهیم پور دژم در سه حرکت ۴۲۵ کیلوگرم وزنه را بلند کرد و مدال طلا گرفت.
 • میان سنگین: علی والی با مجموع ۴۳۵ کیلوگرم قهرمان آسیا شد و مدال طلا گرفت.
 • سنگین وزن: هوشنگ کارکردن نژاد با مجموع ۴۷۲/۵ کیلوگرم مدال طلا گرفت در همین وزن ناصر درودیان با ۴۴۰ کیلوگرم سوم شد و به مدال برنز دست یافت.
 • سنگین وزن: هوشنگ کارکردن نژاد با مجموع ۴۷۲/۵ کیلوگرم مدال طلا گرفت در همین وزن ناصر درودیان با ۴۴۰ کیلوگرم سوم شد و به مدال برنز دست یافت.
 • سنگین وزن: هوشنگ کارکردن نژاد با مجموع ۴۷۲/۵ کیلوگرم مدال طلا گرفت در همین وزن ناصر درودیان با ۴۴۰ کیلوگرم سوم شد و به مدال برنز دست یافت.

تماشای جهان در يك هفته

طرح صلح جدید آمریکا

همزمان با آغاز کار اجلاس بیست و ششم مجمع عمومی سازمان ملل متحد، محافل سیاسی جهان در انتظار این بودند که يك جبهش سیاسی دیگر از جانب آمریکا صورت گیرد. متجاوز از يك سال پیش ویلیام راجرز با ارائه يك طرح صلح موفق شد آتش پس را در کناره های ترعه سوتز مستقر سازد. طرح اول راجرز تفاوتی با قطعنامه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت ندارد، منتبب این طرح چون فشار آمریکا بر اسرائیل را به همراه داشت و چون بخاطر نفوذ و قدرت آمریکا امکان حصول توافق را افزایش داده بود، در عمل موفقتر از قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت از آب درآمد.

از سه اصل طرح راجرز: تخلیه سرزمین های اشغال شده - برسمیت شناختن موجودیت اسرائیل و پیش از این دو، برقراری آتش پس در دوسوی ترعه سوتز، اصل سوم بلافاصله پذیرفته شد، چون اجرای آن هم به سود اسرائیل و هم مصر بود. موفقیت اولین طرح صلح راجرز به همین جا پایان گرفت. بعد، بدنبال تماس های دیپلماتیک میان قاهره و واشینگتن، فکر گشایش ترعه سوتز بعنوان اولین قدم در راه رفع بحران خاورمیانه عربی، شکل گرفت. مصر نظر خود را در این زمینه به صراحت اعلام کرد: گشایش راه ای يك مرحله از توافق کلی است نه یک توافق مستقل - نیروهای مصری باید در شرق ترعه مستقر شوند تا گشایش آن ممکن شود - آتش بسی که بدنبال گشایش ترعه برقرار میشود، محدود مأموریت صلح خود را به انجام رساند. اسرائیل بدون آنکه نظر قطعی خود را ابراز کند، پیشنهادهای مصر را رد کرد و اینک نزدیک به يك سال است که آمریکا میکوشد، توافق برسر گشایش ترعه سوتز را مقدر سازد. در نیمه دوم سال ۱۳۵۰ چند عامل جدید در بحران خاورمیانه عربی وارد شد.

۱- مصر یکبار دیگر تأکید کرد که در پایان سال ۱۹۷۱، یعنی تا دهم دی ۱۳۵۰ باید چه از طریق مذاکره و چه از طریق جنگ، راهی برای رفع بحران خاورمیانه عربی پیدا شود. تأکید مجدد مصر از این جهت اهمیت دارد که کمتر از سه ماه به پایان سال ۱۹۷۱ باقی مانده است و این فرصت اندکی است برای یافتن يك راه حل صلح آمیز.

با نزدیکی پایان این مهلت در محافل سیاسی قاهره میگویند: «مصر اگر راهی برای توافق پیدا نشود، در سال ۱۹۷۲ جنگ را آغاز نمیکند، بلکه تمام امتیازهای را که تاکنون صلح آمیز، پس میگیرد»

بهرحال يك نکته روشن است: اگر تا پایان سال ۱۹۷۱ راهی برای رفع بحران پیدا نشود، مصر سیاسی با عطف نا پذیر در پیش میگیرد که بحران را تشدید خواهد کرد. ۲- تشکیل فدراسیون جماهیر عرب میدان عمل مصر را در سیاست خارجی محدودتر میسازد، چون اینک مصر باید سیاستی هماهنگ با لیبی و سوریه داشته باشد - یعنی دو عضو دیگر فدراسیون که در برابر اسرائیل سیاستی انعطاف نا پذیرتر دارند. اشاره کنیم که هفته گذشته در اولین جلسه شورای جمهوری فدراسیون جماهیر عرب، انورالسادات بمنوان رئیس شورای جمهوری و قاهره بمنوان پایتخت فدراسیون اتحاد عرب برگزیده شدند. این انتخاب ها دو سال بعد تجدید میشود تا اعضای فدراسیون سهم خویش را از ریاست شورای جمهوری و مرکزیت بنوبت بدست آورند. ۳- تا پیش از اعلام خبر سفر «هنری کیسینجر» - مشاور ویژه ریچارد نیکسون به پکن، گمان میرفت که سمترین مساله مورد بحث در اجلاس بیست و ششم مجمع عمومی بحران خاورمیانه عربی خواهد بود. ولی اینک اعضای سازمان بخش اعظم وقت و توجه خود را معطوف به مساله عضویت چین کمونیست در سازمان ملل متحد کرده اند. این امر سبب شده است که حمله دیپلماتیک اعراب کمتر از آن که انتظار میرفت مؤثر افتد.

در چنین شرایطی دیپلماسی آمریکا میکوشد تا يك تنه زمینه را برای حصول توافق میان مصر و اسرائیل فراهم آورد. واشینگتن در این راه به حسن نظر و معاضدت شوروی هم امید دارد. چون اینک میان مسکو و پکن رقابتی پنهانی برای نزدیکی به غرب در گرفته است و این رقابت بیشک نرمش افزونتری را در سیاست شوروی - بویژه در قبال آمریکا - سبب شده است.

باتوجه باین دلایل امید به حصول توافق افزایش یافته است و تماس میان عناصر صاحب سهم در بحران دیدار انورالسادات از شوروی، گفتگوهای دوجانبه آباابان با راجرز و محمود ریاض یا راجرز و گفتگوهای نیکسون و گرومیکو - این امید را زیادتر کرده است.

سیاست



ویلیام راجرز و محمود ریاض

این اصل را پذیرفته است. ۲- آتش پس کنونی باید ادامه یابد و بدست آمدن توافق در این زمینه مقدورست، برقراری آتش پس دائمی و بیطرف شدن حالت مخاصمه پس از توافق کامل مصر و اسرائیل بر سر همه مسائل مورد اختلاف مقدورست. (این اصل را اسرائیل و مصر قبول دارند. همین جا اشاره کنیم که طرح راجرز بسیار مبهم و گنگ است و واکنش های قاهره و تل آویو در برابر آن، به همین سبب جنبه کلی دارد). ۳- برسر تخلیه نواری در شرق ترعه سوتز حصول توافق پس از تبادل نظر مقدر خواهد بود. (این اصل نه نکته تازه ای در بر دارد و نه راهحلی است برای مساله غامض تخلیه بخشی از کناره شرقی ترعه سوتز) ۴- گشایش ترعه سوتز و عبور کشتی ها از آن مستلزم حضور افراد مصری در شرق راه ای سوتز است و بر سر نحوه این حضور حصول توافق میان مصر و اسرائیل ممکن بنظر میرسد. (این اصل همان حالت اصل سوم را دارد). ۵- عبور کشتی های همه ملل از ترعه سوتز در آینده و بعد از حصول توافق میان طرفین مقدورست. (این اصل به نظر مصر نزدیک ترست تا به نظر اسرائیل که خواهان بدست آوردن سریع حق عبور از ترعه سوتز است) ۶- ترتیب کنونی نظارت بر اجرای مفاد توافق نامه ها باید بطریقی مؤثرتر در آینده اعمال شود. واکنش مصر و اسرائیل در برابر طرح صلح جدید راجرز همان بود که کارشناسان انتظار داشتند. مصر از این طرح به سردی استقبال کرد، چون قاهره مایل است دیپلماسی آمریکا با حرارت و صراحت بیشتری در جستجوی راه حل برای بحران کنونی باشد. اسرائیلی ها با بی تفاوتی یا مصر تأثیر روپرو شدند، چون این طرح همانند سیاست اعلام شده تل آویو، واشینگتن، شاید راه حل قابل قبولی برای گشایش ترعه سوتز پیدا شود. باتوجه باین عوامل حکومت اسرائیل بخلاف حکومت مصر قصد ندارد طرح جدید راجرز را با قاطعیت محکوم کند. نکته دیگری که در سیاست اسرائیل بچشم میخورد پافشاری شدید

پس از یکسال مبارزه میان زیدم ترین استادان شطرنج جهان سرانجام «بابی فیشر» استاد ۲۸ ساله شطرنج آمریکا و تیگران پتروسیان استاد ۴۲ ساله شطرنج شوروی در مرحله نهایی مسابقات شطرنج قهرمانی جهان در مقابل هم قرار گرفتند. سابقه این دو در سالن سن-سادی شهر بوئنوس آیرس پایتخت آرژانتین برگزار میشود. هر روز قریب یک هزار تماشاگر در محل مسابقه از شوروی و قهرمان سابق جهان که دیگر آنها دیدن می کنند و هزاران تن دیگر روی صفحه شطرنج حرکات دو استاد بزرگ شطرنج جهان را تعقیب می کنند.

برنده این مسابقه برای کسب عنوان قهرمانی، بازی نهایی را با بوریس اسپاسکی قهرمان فعلی جهان که اهل شوروی است برگزارد می کند. بابی فیشر و تیگران پتروسیان برای راه یافتن به دوره نهایی دوازده دور باهم بازی می کنند و ۶/۵ امتیاز برای پیروزی هر یک کافی است تا به مقصود نایل آید.

این دو تا کنون سه دور مسابقه داده اند که ما شرح کوتاهی از هر يك از دیدارها را برای نشان دادن موقعیت های آنها بیان می کنیم.

بازی اول: برنده بابی فیشر
 پتروسیان با مهره سیاه و فیشر با مهره سفید بازی می کرد. پتروسیان دفاع سیسیلی را پیش کشید و در حرکت یازدهم خود برتری پوزیسونی نسبت به حریف پیدا کرد. اما فیشر پس از

پیکار بزرگ اندیشه ها

بابی فیشر و تیگران پتروسیان شطرنج بازان بزرگ در مرحله نیمه نهایی شطرنج قهرمانی جهان

چند تعویض پی در پی از يك اشتباه او سبب برد و در حرکت چهلیم که می توانست به قبول شکست کرد و پتروسیان تسلیم شد.

بازی دوم: برنده پتروسیان
 پیروزی فیشر و تسلط او در بازی اول سبب شد که همگان برده نهایی اش را از پتروسیان مسلم بدانند، اما تیگران پتروسیان استاد بزرگ شوروی و قهرمان سابق جهان که مهارت فوق العاده یی در مساوی با حریفان دارد در دور دوم بازی درخشانی ارائه داد و سرانجام در حرکت سی و دوم بابی فیشر بازی را به او واگذار کرد.

بازی سوم: مساوی
 در این مسابقه فیشر با مهره سفید و پتروسیان با مهره سیاه بازی می کرد. پتروسیان بازی را با دقت زیادی شروع کرد، در اواسط بازی فیشر يك مهره پیاده از دست داد و برای از بین بردن مهره فیل پتروسیان حاضر بود يك مهره رخ فدا کند، اما پتروسیان با پیداری کامل رفتار کرد زیرا در صورت تحقق این امر، بازی کاملاً بسود فیشر تمام میشد. پتروسیان برای استحکام وضع دفاعی خود قلمه گرفت و فیشر با مهارت پیاده خود را که در شرف از دست رفتن بود، نجات داد. در مسابقات شطرنج، هر بازیکن برای انجام ۶۰ حرکت دو ساعت و نیم فرصت دارد. در این بازی تیگران

تهیه و تنظیم: جهانگیر افشاری

مسئله شطرنج شماره ۱۵

سفید بازی را شروع و در سه حرکت سیاه را مات میکند

Th1 - Dg2 - Rc4
 ph5 - pf6 - Fg7 - Rg8

حل مسئله شطرنج شماره ۱۴

سیاه در دو حرکت مات میشود

سیاه	سفید
1- Ta7-c7	1- D-f2!
2- Ca5-b7	2- R-d6
3- Kg4-e4	3- R-d7 ++
4- T-d4	4- R-f5 ++
5- T x Fe7 +	5- R-f6 ++
6- pb3-b2	6- R x fe7 ++
7- Tg4 x Th4	7- D x pc5 ++
8- Fd3-f5	8- D x c5 ++
	9- R x f6 ++

علائم اختصاری مهره های شطرنج
 P = فیل F = اسب C = رخ T = وزیر D = شاه R =

پتروسیان ۲۳ حرکت خود را در مدت ۲ ساعت و ۲۸ دقیقه انجام داده بود و برای هفت حرکت دیگر خود فقط دو دقیقه وقت داشت، در مقابل بابی فیشر برای حرکات باقیمانده خود زمانی در فرست انجام ۶۰ حرکت سی و چهارم به مساوی رضایت داد.

سال ۱۹۳۲ بود. سال بیکاری عالمگیر، کاریکه برای يك هفته در آلمان هسه پیدا کرده بود تمام شده بود. هنوز سه مارک در جیبم و شیشه کوچک شرابی در گوله‌پشتم داشت که رهسپار «ماین» شدم.

با دلی امیدوار بطرف حومه شهر و کارخانه‌های خاموش راه افتادم و سرعت آنها را پشت‌سر گذاشتم و بعد در مدت کمی چهار لیوان خالی کردم. در ضمن تجربه‌های زندگی‌مان را رد و بدل کردم تا شراب تمام شد و پول منم ته کشید. رفیق و هم‌طهرم چندبار جیب شلوارش را زیرورو کرد و بعد عجب‌که باوجود این، کافه‌چی دو گیلانس دیگر برآیمان آورد. همدیگر را در آغوش کشیدیم و با سلامتی هم جامه‌ایمان را سر کشیدیم. اما وقتی رفیق سرم صحت را راجع به کارهای تیکه می‌خواست انجام بدهد باز کرد، نتوانستم جلوش را بگیرم، او مقام حرف میزد.

از همه در صحت می‌کردیم و من از مسافرت‌هایم بعنوان مکانیک به آلمان، رومانی و سوئد برای او تعریف کردم. رفیق دهانش بازماند و گفت: «اینجا همه‌اش مربوط به گذشته است، مرده. بقیه گلویم را گرفت. آخرین جرعه شراب را فوراً دادم و زدم زیر آواز: «گلستان برای من چه ارزشی دارد، اگر کسی دیگری در آن قدم زند و گلی‌ای سرخ را بچیند» بعد کافه‌چی آمد و سرزمین ما نشست و بلافاصله شروع کردیم راجع به جنگ حرف‌زدن.

هیچوقت یاد نمی‌روم که چطور یک‌گرمه چشمای رفیق که باخودش حرف می‌زد، تاز شد و گفت: «کاش می‌دانستم صلح چه شکلیه» آنوقت ساکت شدم. فقط ساعت دیواری تیک‌تاک می‌کرد و تنها شراب بود که در جامه‌ایمان نمانده بود.

ناگهان خودم را در خیابان حس کردم. در کافه، رفیق پشت‌بین پهن شده بود و سرش روی آرنجش بود و گریه می‌کرد. خدا حافظ! تا نشنیدم. داشت فریاد می‌زد: «مخفی شید، هر کسی بی‌تونه خودش مخفی کنه...» که ترکش کردم، خیلی مست شده بود.

ابتدا خانه‌ها کمی پتوآره، نظری می‌رسیدند و ماشین‌های طوری حرکت می‌کردند که انگار مالک خیابان بودند. اما من ناراحت شدم و به آن طرف خیابان راه افتادم. حتی ماشین را مجبور کردم بایستد که کمی خنده‌دار بود. به راننده که سرم داد کشید گفتم: «شما یه تیکه پلاستیکین؟» بعد در حالیکه بخون می‌آلیدم، براه ادامه دادم.

کمی بعد، چشمانم دوباره بحال عادی برگشتند. پشت‌سرم قسمت قدیمی شهر در مه رقیق فرورفته بود. همینطور هم معجزه رفت سرب‌کارم، کافه‌چی، و شراب بهشتی و شادی آفرین و شیشه برآمده‌اش، منتیم قدم زدم و بعد از چند دقیقه روی پرل‌پلین بودم و با دیدن رودخانه چه وجدی احساس کردم. روی نرده سبز رنگ پل خم شدم، نسیم خنک بهاری را استشاق کردم و وقتی بیشتر بروم، دقت کردم حتی يك كشتی هم ندیدم، جز آنهاییکه توی بندر لنگر انداخته بودند، قیرانسود شده، و مثل من بیکار و شهر کماکان جلو رویم قرار داشت. سه رفیقی قسمت جلو خانه‌ها، و مثل خوشه‌ای، گلی‌ای سبزگ را در میان گرفته بود و همه در زیر نیل‌بان نور میدرخشیدند. همینطور هم پشت‌بام خانه‌ها، سطح آب و پنبای رود زاین و مرغان دریایی در اطراف پل دیرپواز بودند و تکه‌های

سفيد ابر در آسمان بطرف هلند بادبان کشیده بودند. ساکت ایستاده بودم و خیره به‌همه اینها می‌اندیشیدم که برای من که این همه چراغ و ملتش را روشن کرده بدتر از این نخواهد شد.

بعد ضعف شدیدش شد، نشستم و شروع کردم به نفس عمیق کشیدن. آهسته آهسته سران قلم کند میشد. ناچار روی زمین دراز کشیدم. باخودم فکر می‌کردم: «این بهترین کاریه که میشه کرد، اگر نان نداری، پس بخواب، برای اینکه خواب نان آدمهای بیچاره است» بعد بخواب رفتم. در عالم خواب وجدان آگاهم به تکیه‌گام فشار آوردن می‌پزد: «هینریخ»، تو سه مارک برای مشروب خرچ کردی و حالا گرسنه هستی؛ و از سراجتی که در کلماتش بود جسدانت و آنجا بود که در کلماتش سر برداشتم و رفتم: «دورشو، غریبه، این روح بیچاره چطور میتواند زندگی را بدون ایوانه! بود و مقصد من. غروب بود که به دارمشتات» وارد شدم. در اولین میزخانه مانع ورودم شدند. برای اینکه هنوز بودم شراب از جامم می‌آید. اما اهمیتی ندادم، چون بیرون از شهر يك آبشار یونجه پیدا کردم که گرم بود و برای خوابهای ملطوع جان میداد.

از همه در صحت می‌کردیم و من از مسافرت‌هایم بعنوان مکانیک به آلمان، رومانی و سوئد برای او تعریف کردم. رفیق دهانش بازماند و گفت: «اینجا همه‌اش مربوط به گذشته است، مرده. بقیه گلویم را گرفت. آخرین جرعه شراب را فوراً دادم و زدم زیر آواز: «گلستان برای من چه ارزشی دارد، اگر کسی دیگری در آن قدم زند و گلی‌ای سرخ را بچیند» بعد کافه‌چی آمد و سرزمین ما نشست و بلافاصله شروع کردیم راجع به جنگ حرف‌زدن.

هیچوقت یاد نمی‌روم که چطور یک‌گرمه چشمای رفیق که باخودش حرف می‌زد، تاز شد و گفت: «کاش می‌دانستم صلح چه شکلیه» آنوقت ساکت شدم. فقط ساعت دیواری تیک‌تاک می‌کرد و تنها شراب بود که در جامه‌ایمان نمانده بود.

ناگهان خودم را در خیابان حس کردم. در کافه، رفیق پشت‌بین پهن شده بود و سرش روی آرنجش بود و گریه می‌کرد. خدا حافظ! تا نشنیدم. داشت فریاد می‌زد: «مخفی شید، هر کسی بی‌تونه خودش مخفی کنه...» که ترکش کردم، خیلی مست شده بود.

ابتدا خانه‌ها کمی پتوآره، نظری می‌رسیدند و ماشین‌های طوری حرکت می‌کردند که انگار مالک خیابان بودند. اما من ناراحت شدم و به آن طرف خیابان راه افتادم. حتی ماشین را مجبور کردم بایستد که کمی خنده‌دار بود. به راننده که سرم داد کشید گفتم: «شما یه تیکه پلاستیکین؟» بعد در حالیکه بخون می‌آلیدم، براه ادامه دادم.

کمی بعد، چشمانم دوباره بحال عادی برگشتند. پشت‌سرم قسمت قدیمی شهر در مه رقیق فرورفته بود. همینطور هم معجزه رفت سرب‌کارم، کافه‌چی، و شراب بهشتی و شادی آفرین و شیشه برآمده‌اش، منتیم قدم زدم و بعد از چند دقیقه روی پرل‌پلین بودم و با دیدن رودخانه چه وجدی احساس کردم. روی نرده سبز رنگ پل خم شدم، نسیم خنک بهاری را استشاق کردم و وقتی بیشتر بروم، دقت کردم حتی يك كشتی هم ندیدم، جز آنهاییکه توی بندر لنگر انداخته بودند، قیرانسود شده، و مثل من بیکار و شهر کماکان جلو رویم قرار داشت. سه رفیقی قسمت جلو خانه‌ها، و مثل خوشه‌ای، گلی‌ای سبزگ را در میان گرفته بود و همه در زیر نیل‌بان نور میدرخشیدند. همینطور هم پشت‌بام خانه‌ها، سطح آب و پنبای رود زاین و مرغان دریایی در اطراف پل دیرپواز بودند و تکه‌های

سفيد ابر در آسمان بطرف هلند بادبان کشیده بودند. ساکت ایستاده بودم و خیره به‌همه اینها می‌اندیشیدم که برای من که این همه چراغ و ملتش را روشن کرده بدتر از این نخواهد شد.

بعد ضعف شدیدش شد، نشستم و شروع کردم به نفس عمیق کشیدن. آهسته آهسته سران قلم کند میشد. ناچار روی زمین دراز کشیدم. باخودم فکر می‌کردم: «این بهترین کاریه که میشه کرد، اگر نان نداری، پس بخواب، برای اینکه خواب نان آدمهای بیچاره است» بعد بخواب رفتم. در عالم خواب وجدان آگاهم به تکیه‌گام فشار آوردن می‌پزد: «هینریخ»، تو سه مارک برای مشروب خرچ کردی و حالا گرسنه هستی؛ و از سراجتی که در کلماتش بود جسدانت و آنجا بود که در کلماتش سر برداشتم و رفتم: «دورشو، غریبه، این روح بیچاره چطور میتواند زندگی را بدون ایوانه! بود و مقصد من. غروب بود که به دارمشتات» وارد شدم. در اولین میزخانه مانع ورودم شدند. برای اینکه هنوز بودم شراب از جامم می‌آید. اما اهمیتی ندادم، چون بیرون از شهر يك آبشار یونجه پیدا کردم که گرم بود و برای خوابهای ملطوع جان میداد.

از همه در صحت می‌کردیم و من از مسافرت‌هایم بعنوان مکانیک به آلمان، رومانی و سوئد برای او تعریف کردم. رفیق دهانش بازماند و گفت: «اینجا همه‌اش مربوط به گذشته است، مرده. بقیه گلویم را گرفت. آخرین جرعه شراب را فوراً دادم و زدم زیر آواز: «گلستان برای من چه ارزشی دارد، اگر کسی دیگری در آن قدم زند و گلی‌ای سرخ را بچیند» بعد کافه‌چی آمد و سرزمین ما نشست و بلافاصله شروع کردیم راجع به جنگ حرف‌زدن.

هیچوقت یاد نمی‌روم که چطور یک‌گرمه چشمای رفیق که باخودش حرف می‌زد، تاز شد و گفت: «کاش می‌دانستم صلح چه شکلیه» آنوقت ساکت شدم. فقط ساعت دیواری تیک‌تاک می‌کرد و تنها شراب بود که در جامه‌ایمان نمانده بود.

ناگهان خودم را در خیابان حس کردم. در کافه، رفیق پشت‌بین پهن شده بود و سرش روی آرنجش بود و گریه می‌کرد. خدا حافظ! تا نشنیدم. داشت فریاد می‌زد: «مخفی شید، هر کسی بی‌تونه خودش مخفی کنه...» که ترکش کردم، خیلی مست شده بود.

ابتدا خانه‌ها کمی پتوآره، نظری می‌رسیدند و ماشین‌های طوری حرکت می‌کردند که انگار مالک خیابان بودند. اما من ناراحت شدم و به آن طرف خیابان راه افتادم. حتی ماشین را مجبور کردم بایستد که کمی خنده‌دار بود. به راننده که سرم داد کشید گفتم: «شما یه تیکه پلاستیکین؟» بعد در حالیکه بخون می‌آلیدم، براه ادامه دادم.

کمی بعد، چشمانم دوباره بحال عادی برگشتند. پشت‌سرم قسمت قدیمی شهر در مه رقیق فرورفته بود. همینطور هم معجزه رفت سرب‌کارم، کافه‌چی، و شراب بهشتی و شادی آفرین و شیشه برآمده‌اش، منتیم قدم زدم و بعد از چند دقیقه روی پرل‌پلین بودم و با دیدن رودخانه چه وجدی احساس کردم. روی نرده سبز رنگ پل خم شدم، نسیم خنک بهاری را استشاق کردم و وقتی بیشتر بروم، دقت کردم حتی يك كشتی هم ندیدم، جز آنهاییکه توی بندر لنگر انداخته بودند، قیرانسود شده، و مثل من بیکار و شهر کماکان جلو رویم قرار داشت. سه رفیقی قسمت جلو خانه‌ها، و مثل خوشه‌ای، گلی‌ای سبزگ را در میان گرفته بود و همه در زیر نیل‌بان نور میدرخشیدند. همینطور هم پشت‌بام خانه‌ها، سطح آب و پنبای رود زاین و مرغان دریایی در اطراف پل دیرپواز بودند و تکه‌های

سفيد ابر در آسمان بطرف هلند بادبان کشیده بودند. ساکت ایستاده بودم و خیره به‌همه اینها می‌اندیشیدم که برای من که این همه چراغ و ملتش را روشن کرده بدتر از این نخواهد شد.

وقتی قلم بشدت می‌تپید پیم می‌کشیدم یا در میخانه به دهقانان ملحق میشدم، که به افتخار و ولتشان می‌نوشیدند. آرزوها این عمل در آلمان مرسوم بود. دستجمعی می‌روید میخواندند و مطمئن بودند که روزهای خوشی در پیش است. بهار با طمطراق فرا رسید اما من مثل اسبی، اسیر بودم. شیکدان می‌گفت هرگز کارگری مثل من نداشته است. بزودی تمام دره از شکوفه پوشیده شد و بوی مرغزار شبنم خواب را از چشم آدم میبراند. شیکدانز دهنه را شل کشم. یوهانا کنار من نشسته بود. جنگل مرتفع بود و جاده سرانسیب. در این هنگام شیطان به جلدرفت و دستم را دور کمر یوهانا حلقه کرد. دستم را پس زد.

اسپ را متوقف کردم و خواستم یوهانا را بوسم. اما او لبخندی زد و گفت: «منکه زن تو نیستم، هینریخ» از شرم سرخ شدم، حرکت کرد. جنگل خنک بود. سدهای خالی در عقب آرایه درهم می‌لاییدند. یوهانا شروع کرد بگفتن سرگذشت خودش و گفت: «هینریخ، من زن شیکدانز هستم. پالو ازوداج کردم، چون مردی را که دوس داشتم از جنگل برنگشتم. و یه زن باید ازوداج کنه. آنوقتها شیکدانز دهقان خوبی بود و من دوستی داشتم چون قوی بود، اینطور شد که زندگی تازه‌ای را باهم شروع کردم، هینریخ. بهرحال این عشق نبود، اما مصلحت بود. هینریخ، کار اشتباهی بود و حالا که شش هفت‌س بتو نگاه میکنم، مطمئن اما قلا نیومد. گفتی: «یوهانا و دیگر چیزی نگفتم و او ادامه داد «من فقط بیرون رفتم، یوهانا به مزرعه آمد و رفت: «هینریخ بیا به تپه درختان گیلانس بریم» هر دو بسوی تپه درختان گیلانس راه افتادیم، دوستی در امانمان برید، راهمان جاده‌رستی سرانسیب بود و بعد راه باریکی از وسط غلغزار بود و جریسان باریک آب، تا کیرشورک^{۱۲} تپه درختان گیلانس پیدا شد. یوهانا با ما بودند. گیلانیا شفاف بودند و در نور صبح انگار می‌فلشان زده بودند. یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

یورتقه میرفت. چه‌سغالی داشت. باخودم میاندیشیدم و به یوهانا نگاه می‌کردم. چشمپاشی رانیم بازمیکشاد تا آفتاب صورتش را بریزد کند. قلم در سینه از شادی می‌تپید و شروع کردم به‌سوت‌زدن. یابوی کوفت نرم گام برمی‌داشت و یوهانا بخواب رفت. یوهانا پراز پول شد. در يك کافه‌قادی قهوه خوردیم. ساعت پنج بعدازظهر بطرف خانه راه افتادیم. یابوی کوچک راه را بلد بود و من نشسته بود. جنگل مرتفع بود و جاده سرانسیب. در این هنگام شیطان به جلدرفت و دستم را دور کمر یوهانا حلقه کرد. دستم را پس زد.

اسپ را متوقف کردم و خواستم یوهانا را بوسم. اما او لبخندی زد و گفت: «منکه زن تو نیستم، هینریخ» از شرم سرخ شدم، حرکت کرد. جنگل خنک بود. سدهای خالی در عقب آرایه درهم می‌لاییدند. یوهانا شروع کرد بگفتن سرگذشت خودش و گفت: «هینریخ، من زن شیکدانز هستم. پالو ازوداج کردم، چون مردی را که دوس داشتم از جنگل برنگشتم. و یه زن باید ازوداج کنه. آنوقتها شیکدانز دهقان خوبی بود و من دوستی داشتم چون قوی بود، اینطور شد که زندگی تازه‌ای را باهم شروع کردم، هینریخ. بهرحال این عشق نبود، اما مصلحت بود. هینریخ، کار اشتباهی بود و حالا که شش هفت‌س بتو نگاه میکنم، مطمئن اما قلا نیومد. گفتی: «یوهانا و دیگر چیزی نگفتم و او ادامه داد «من فقط بیرون رفتم، یوهانا به مزرعه آمد و رفت: «هینریخ بیا به تپه درختان گیلانس بریم» هر دو بسوی تپه درختان گیلانس راه افتادیم، دوستی در امانمان برید، راهمان جاده‌رستی سرانسیب بود و بعد راه باریکی از وسط غلغزار بود و جریسان باریک آب، تا کیرشورک^{۱۲} تپه درختان گیلانس پیدا شد. یوهانا با ما بودند. گیلانیا شفاف بودند و در نور صبح انگار می‌فلشان زده بودند. یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

دو روز بعد از آنکه یوهانا با ما بودند، یوهانا انباری را باز کرد و گفت که پله‌های را بیاروم. بعد من از درختها بالا رفتم و گیلانس چیدم. یوهانا آنها را در سبد بزرگی جمع می‌کرد. بعداز دو ساعت سدایم زد و منم کنار او روی علفهای تازه نشستم.

توجه شدم که یوهانا مرا دوست دارد. برای اینکه با یاد بطرف او آمده بودم، ویا کسانیکه هرروز میدید فرق داشتم. در این دوهفته یوهانا به شیکدانز وفادار بود. يك روز شیکدانز گفت: «پس فردا جشن گیلانسه» از یوهانا راجع به آن پرسیدم و یوهانا گفت که این يك جشن شکرگزاری بناسبت برداشت محصول گیلانس است و تمام خویشان از مزارع نزدیک و نوازنده‌ها و دخترها و پسرهای جوان دهکده در آن شرکت میکنند.

صبح آنروز من و یوهانا دوباره با گیلانسه راه افتادیم. و در راه برگشت‌بخانه او را بوسیدم و او گفت که دوام دیگر بچه بدنی می‌آید و میخواهد اسمش را هینریخ بگذارد. از جنگل عبور می‌کردیم و یوهانا گریه کرد برای اینکه نمیتوانستم بهم برسیم. گفتم: «اوه، یوهانا، من نمیدوم باد منو کجا میبره، اما بعد هیجوقت عشقتو فراموش نمیکنم برای اینکه تو آنقدر نزدیک و درعین‌حال دست‌نیافتنی هستی»

یوهانا اسب را متوقف کرد و گفت: «هینریخ» بعد مرا بوسید. حالا بالای تپه بودیم، جایی که باد جاده را جارو کرده بود و علفها در نسیم تکان میخوردند. دهکده پائین پای ما بود و مرغزار لطیف و نرم بود. یوهانا بطرف دهکده اشاره کرد و گفت: «یه‌وقت از جود من اونجا نیس، اما بچه به‌اونجا تعلق‌داره و تو اینو میفهمی، مگه نه هینریخ» گفتم: «بله، من فقط عشقو میتونم بتو بدم اما تو باید مطابق احتیاجات زندگی کنی»

بعد یوهانا گریه کرد. اما من اسب را پیش راندم و آرایه بطرف دره سرازیر شد. آنچه بعد اتفاق افتاد هنوز برایم مبهم است. تازه وارد دهکده شده بودیم که زنها بطرف ما دویدند و پشت‌سرها مردها و عده‌ای از بچه‌ها که همه بما خیره شده بودند، اطراف زمین آمد. دستپاشی را می‌آلید چه- خندید. فریاد زد: «یه پسر تیرا، یه کوچولوی نارس، اما یه شیکدانز حسابی»

ناگاه دهقان از زمین بلند شد. بطرف رختخواب گام برداشت. دراز کشید و خون نف کرد. دگر گفت: «عجب، عجب... او را بختی زیاده»

ناگاه دهقان از زمین بلند شد. بطرف رختخواب گام برداشت. دراز کشید و خون نف کرد. دگر گفت: «عجب، عجب... او را بختی زیاده»

ناگاه دهقان از زمین بلند شد. بطرف رختخواب گام برداشت. دراز کشید و خون نف کرد. دگر گفت: «عجب، عجب... او را بختی زیاده»

ناگاه دهقان از زمین بلند شد. بطرف رختخواب گام برداشت. دراز کشید و خون نف کرد. دگر گفت: «عجب، عجب... او را بختی زیاده»

«بچه دنیا اومده» خدایا من چندر لرزیدم. او را بلند کردیم و به اطاق نشین بردیم. آنجا دراز کشید و زن در اطاق بالا هنوز جیب می‌کشید. و شیکدانز، هر وقت که میتوانست با اندازه کافی نفس بکشد، می‌رسید «بچه دنیا اومده» وقتی نفس جان می‌گرفت و با ضعف نسیم می‌کرد خوشحال میشدیم.

حالا حیاط مزرعه آرام بود. من کنار شیکدانز نشستم. سینه‌اش خرد شده بود و از گونه‌هایش خون می‌چکید. زنش در اطاق بالا هنوز جیب می‌زد. گاهی تکان می‌کرد چیزی بگیرد. لبپاشی چنان تکان میخورد که انگار برای اولین‌بار کلمه‌های را ادا میکند. اوه، من از اینکه او نمیتوانست منظورش را خالی کند دلم برایش می‌سوخت.

دگر برگشت و به شیکدانز آمپولی زد که آرامش شد. سرش را تکیه‌داشتم و گفتم: «شیکدانز، منو میشناسی؟» او نالید: «بچه» من گفتم: «بله، بچه». ناگهان شیکدانز، با انگشتش به بالا اشاره کرد: «هینریخ-بچه» او همه جیب منم، با یک شل میل خنرم همه جیب منم، بشرطی که فقط بچه زنده باشه.»

پارچه خسی روی پیشانی‌اش گذاشتم اما او آنرا کنار زد و نشست. چشمپاشی منتصب بود. من هرگز چشمپاشی این چنین مصمم ندیده بودم.

او راست نشست. استخوان سینه‌اش صدا کرد. من بنجوا گفتم: «میشونی؟ میشونی»

در بالا سه جیب ترسناک آمد سپس يك ناله، و هنگامیکه نسیم ملایم ماه ژوئن بر فراز مزارع میوزید و نوارهای رنگی جشن برخاست و تلو تلو خوران بطرف در رفت ولی افتاد و نالید: «ای خدا، ای پدر مقدس، اجازه بده بچه بدنی‌ایا آنوقت منو کشی.» من خواستم او را بلند کنم اما او مقاومت کرد. دگر به شش زانوهای خودش بلند شد سه نفس عمیق کشید بعد خندید و عقب افتاد. دگر گفت: «خدا رحمتش کنه» و چشمپاشی را بست.

در طبقه بالا بچه ناله می‌کرد. من به آغل گاو راه رفتم و گوله پشتم را برداشتم. نوازنده‌ها و هیجده زن در حیاط ایستاده بودند. دگر می‌خندید، در حالیکه بطرف آستانه در قدم برمی‌داشت داد زد: «یک شیکدانز کوچولو بعد نوازنده‌ها کارشان را شروع کردند و زنها باخوشحالی دستپاشان را با دانه‌پاشان پاك کردند.

و تازه سرود داشت نواخته میشد که من وارد جاده شدم، و خاك که از آن آمده‌ایم دوباره به آن باز می‌کردیم.

«پایان»

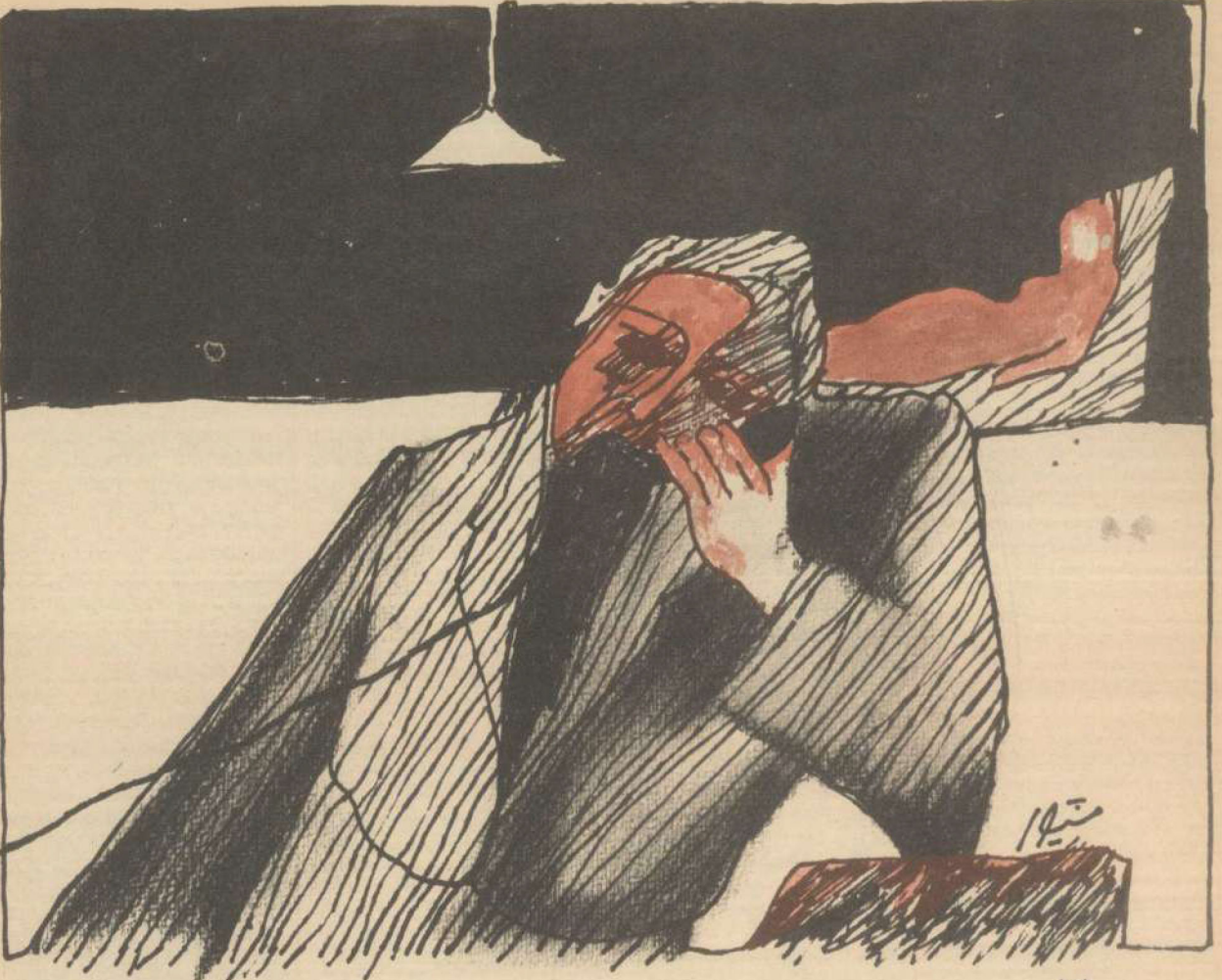


جشن گیلانس

ترجمه - ناصر کوه‌گیلانی

خواندیم که...

«اسهان» وکیل دعای در تلاش یافتن نعره‌سش به نام کلودینا است. در این میان گمان «هان» بر اینست که «کلودینا» را «گروهیان کنتین» ربوده. هنگامی که «کنتین» را تعقیب می‌کند، در خانه او با «یلا» خواهر «کلودینا» آشنا می‌شود و از این پس هردو در پی یافتن «کلودینا» هستند. «هان» می‌داند که «کنتین» یا «کلودینا» ماجرای عاشقانه خشن داشته و نیز می‌داند که «فری استون» (معاون پلیس) از این ماجرا باخبر بوده و «کنتین» را مجازات کرده است. آخرین چاره‌ای که بر ذهن «هان» می‌رسد اینست که ماجرا را در روزنامه‌ها اعلام کند و چنین می‌کند. شبی که در کافه‌ای با «یلا» گرم می‌کند و نشانی ساختمان‌های را به او می‌دهد که ظاهراً رفتن به آنجا کمک به حل مسئله است. «هان» بااصرار بلا به نشانی داده شده می‌رود، اما آنجا خرابه‌های بیش نیست. بلا از اوپوش می‌خواهد...



نوعروس گمشده

فصل یازدهم نوشته: تدتامی ترجمه: عبدالله توکل

زن پرسید: - هنوز لباسان را عوض نکرده‌اید؟ جواب داد: - گورتان را کم کنید... دست از سرم بردارید... - بیفتک سرد شد... - مرده شور بیفتک را ببرد... دست از سرم بردارید... صدای کشم در پاتی او را روی موکت شنیدم، سپس سکوت برقرار شد.

چشمپاشی اتاق خواب را از سر تا ته نگریست و نگاهش به سبد کافتی که بغل کند بزرگ بود، خیره شد. گیلان خالی را برت کرد اما توی سبد نیفتاد، به فرش خورده، واز آنجا به طرف دیوار رفت، سپس همچنان دست‌نخورده زیر کد فلغی، شیشه مشروب را برداشت و آن‌ماریع غیرگنوه‌ای را که در آن مانده بود، نگاهش کرد، سپس محض سست شد. شیشه مشروب در سبد کافت افتاد و چند قطعه شد. گفت: - بسیار خوب... به پشت تکیه داد و روی پتوهای مجال‌شده افتاد و سقف سفید را تماشا کرد... تنش می‌شدت بیشتری به لرزه افتاد. بلا باز هم در زد و گفت: - بیفتک‌ها را توی اجاق گذاشتم... لباسان را عوض کردید؟ هان چشمپاشی را بست. بلا باز هم در زد و گفت: - جواب بدهید! وگرنه خودم در را باز می‌کنم. هان به پهلوی غلتید و به طرف در برگشت. بلا گفت: - به‌اتان اخطار می‌کنم. دربیستد باز شده، به دیوار خورد و بلا مثل سرباز فانتزی، با آن کش دم‌پایی زرد به تن داشت، همان لباسی که در پیش کنتین خواسته بود از تنش در بیاورد. کسی آن با احوال گرم خورده بود و پارچه نازک چنان‌اندازش را دربر گرفته بود که هان حدس زد هیچ‌چیزی زیر آن به تن نکرده است. چشمپاشی را بست. بلا گفت:

- شما ایله هشتیدا حتی کتان را هم که آن قدر خیس شده است در بیاورداید! گفت: - شما چرا لباس زرد رنگ به تن می‌کنید... این رنگ مال کلودینا است... - شما مست هستید... عرق شما را کاملاً منگ کرده... من هرچه‌خوشم بیاید می‌پوشم... - بروید... - مسلماً نمی‌روم... بروید لباسان را در بیاورید... می‌زود یا نه؟ - زود گورتان را کم کنید یا من خودم بیرون تن می‌اندازم. - شما این کار را نمی‌کنید. ناگهان دستهای پلاکت او را کشید... هان گفت: - دست از کت‌م بردارید. دست به من نزنید... - من به‌چیزی که خوشم بیاید دست می‌زنم... برگردید... کت را با شدت بیشتری کشید و آستین راست را در آورده، سپس هان را چرخ داد و آستین چپش را هم بیرون کشید. سپس گرم گراواتش را که خیس شده بود باز کرد. انگشتانش به گلولی او برخورد... هان به لرزه افتاد. بلا گفت: - شما چه‌قدر احمق هستید... بیخ زده‌اید... با شدت بیشتری با گرم گراوات دست به کار شد. هان چشمپاشی را باز کرد... صورت زن جوان کاملاً نزدیک صورت او بود... گفت: - دست نگه دارید... بروید گورتان را کم کنید... بازان، روزلب و ریمیل او را شسته بود. موهایش را گیره‌های فلانی محکم نگه داشته بود. هنوز خیس بود و همین‌ام تضادی را که میان حلقه‌های حائلی و ریشه‌های قهوه‌ای رنگ این موها وجود داشت، به‌عیان نشان می‌داد. سرانجام گراوات او را باز کرد... و چون خم شده بود، پیراهنش کمی کنار رفت و هان برتو سیمین پوست چون عاج سینه او را دید. بلا دست به کار شد که پیراهن سفید او را از تنش در بیاورد و هان باز هم برخورد انگشتهای او را با تن خودش حس کرد. دستپاشی را به کم بلا برد و از خلال پارچه نازک پیراهن استاندارد نیکوم تن او را حدس زد. بلا گفت: - این کارها را نکنید. او را به سوی خودش کشید و پندنگونه واداشت که کمی بیشتر خم شود. بلا گوشش کرد که خودش را از چنگ او نجات دهد اما هان دستپاشی را در پشت او گرم زد. کشش دم‌پایش لغزید و روی فرش افتاد و تنش به آغوش او افتاد... سنگین نبود... نازک و نرم بود. گفت: - چه کار می‌خواهید بکنید؟ هان او را تشکر در آغوش خود فشرد... مقاومت زن جوان از میان رفت... اختیار از کف داد و صورتش را به صورت او نزدیک کرد و هان صورتش را در موهای خیس و عطراکین او فرو برد. تلفن زنگ زد. اتقانی در ضلعه‌های بلا پدید آمد... وقتی که تلفن دوباره زنگ زد، خواست پا شود... اما هان او را تشکر در آغوش خود فشرد و گفت: - بگذاریم زنگ بزند... تلفن سرانجام خاموش شد... هان با شدت و خضوت او را بوسید، سپس شانه‌های او را گرفت و از زمین بلندش کرد و لحظه‌ای روی دست، جلو خودش، نگهش داشت... و آخر سر او را در رختخواب، بغل خودش، گذاشت... گفت: - لذت خدا بر شما... من که گفته بودم راه بیفتی و بروید... جواب داد: - آری، گفته بودید... خودم خوب می‌دانم که اینجا جای من نیست. صورتش را برگرداند و چنان وانمود که می‌خواهد پا شود... اما هان شانه‌هایش را گرفت

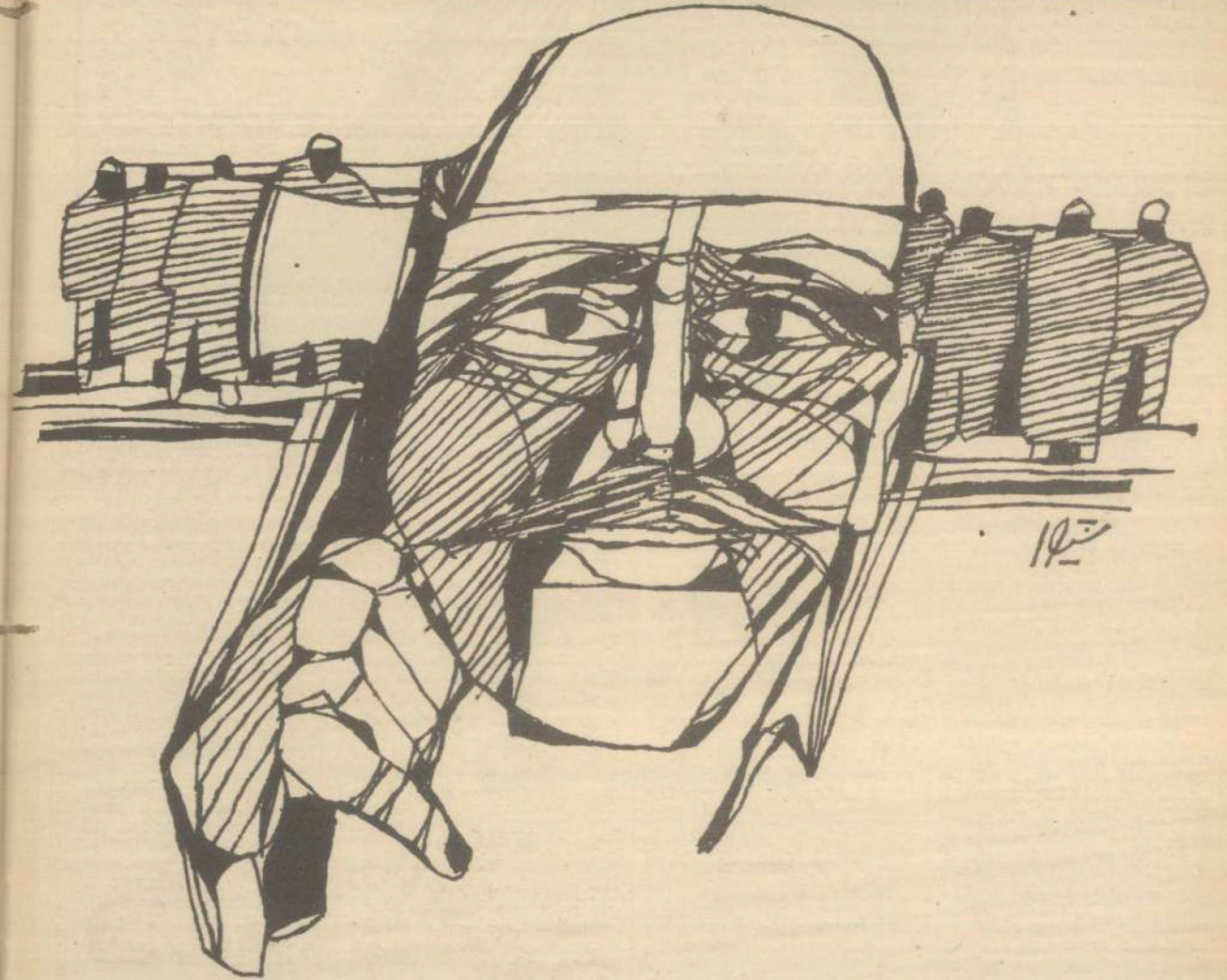
و از حرکت بازش داشت. - نه، این کار را نکنید... حالا نه... هان او را هرچه تشکر در آغوش خود فشرد، دهانش با شدت و التهاب بیشتری لبهای او را جست، تنش بروی تن نرم و نیکوم افتاد... تا کس پائین آورد... مدتی پس از آن، تلفن بار دیگری زنگ زد... هیچ نکان نخوردند. در تاریکی، روی رختخواب، کنار یکدیگر افتاده بودند... و هان زنگهای تلفن را شمرد... سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت... سپس سکوت برقرار شد... پارچه‌ای خن خن کش کرده، صدای خشک‌برخاست و بلا فندکش را روشن کرد... در زیر نور نارنجی رنگ شعله، صورت شناور در تاریکی، تسکینی پیدا کرده بود... شعله را به مسیگاری که به لب داشت، نزدیک کرد... و نور آن، پروهای حائلی رنگی بر تن عریان عاج‌گونه‌اش فرو ریخت. - بسته سیگار را به سوی هان دراز کرد و گفت: - سیگار می‌خواه؟ - نه... - شعله فندک خاموش شد و اطاق در تاریکی فرو رفت... هان گفت: - خوب... حالا می‌توانی حکایت بکنی. - چه حکایتی؟ - هرچه از او می‌دانی... - سر در نمی‌آورم چه می‌خواهی بگوئی... هان لحظه‌ای صبر کرد... گفت: - بسیار خوب... گوش بده... من هم به اندازه او فاسد هستم... من هم به اندازه او تنزل کرده‌ام... پس، می‌توانی به‌ام بگوئی چه نوع فاحشه‌ای است... - اشتباه می‌کنی (لحظه‌ای خاموش ماند)... فاحشه منم... هان گفت: - من اشتباه می‌کردم... - نه... مست بودی... گناه به گردن من است که وارد این اطاق خواب شدم... گفت: - آن قدر شعور داشتم که بدانم چه می‌کنم... کار بسیار بدی کردم. - تو این حرف‌ها محض خطن من می‌زنی... و محض خاطر آن تصویری که درپاره من داری... - این حرف را نزن... تو از عقیده من... از فکر و تصور من خبر نداری... اما من بسیار فکر کرده‌ام... می‌خواهم فرات شرح بدهم. من در این شهر به دنیا آمده‌ام. پدر مادرم پولدار بودند و چون یگانه پس خانواده بودم، ناز پرورده‌ام کردند. شانزده ساله بودم که روزی صبح پاسانی از خواب بیدارم کرد... از آن قماش افراد بود که خرگوش‌های زنده‌ای سر می‌پرند و جان کندنشان را نگاه می‌کنند... برای اینکه اسم و رسم خودش را بگوید هزار بازی درآورد... قصیه را لغت داد... و بعد در منتهای قنات خیر را به من داد... قضایا را مسخ کرد و حقایق را قطره قطره به‌ام گفت... و آخر سر گفت که پدر و مادرم در قوازه شهر بر اثر تصادف ماشینشان با قطار کشته‌شدم... منم با این شرح و تفصیل دستگیر شده باشم که من برای چه عاشق افراد پلیس‌نیستم. گفت: - آری... دستگیر شده... - و آخر سر به این نکته می‌بردم که پدرم ورشکسته و بدهکار بود... از شریک خودش پول قرض کرده بود... و به عقیده برخی این پول را زده‌یده بود... من بچه‌وحشی صحتی شدم. نمی‌خواستم باثانی و زن دائم‌بیمارم. با دار و دسته‌ای رفیق شدم... سه چهارمبار دستگیر شدم دفعه سوم یا چهارم که دستگیر شدم بیشتر از بیست سال داشتم. افرادی که دستگیرم کردند فری استون و ناکس بودند. در آن موقع، این دو نفر از افراد ساده قسمت بزه‌کاری جوانان بودند. نمی‌دانم چرا ملاقاتی با من به‌من پیدا کردند. هر روز سرو کارشان با وکلدها و اربابان و اوایش کوچولو بود و با این نتیجه رسیدند که من مثل اربابان و اوایش و حرامزاده‌های دیگر نیستم و باید دستگیر بگیرند... مرا نزد یک نفر مهاجر دانمارکی بنام واندن...

بریک بردند که در آن موقع معاون دادستان بود... شورتی زده‌یده بودم و سه نفری قصیه را رو برآه کردند. از خصمه نجاتم دادند... حتی بیشتر از این در مقام نیکی کردند... صدبار بیشتر از این... پاتش خود را پس زد و سر سرخو آفتابن سیگاری را که بلا بود می‌گرد، فمناش کرد. - از قرار معلوم هنوز هم مستی... وگرنه این چیزها را برای تو حکایت نمی‌کردم... بهر حال، مساعدتیا کردند تا من دوره دبیرستان را به اتمام برسانم... واندن بریک وسیله ورود مرا به دانشکده حقوق ادریکون فراهم آورد و وقتی که دوره دانشکده را تمام کردم، به عنوان کار آموز، مدت یکسال، در دفتر خودش کمک داشت. می‌خواهم به‌ات بگویم که وقتی که کوکبل مدافعی کم کم توفیق پیدا بکنم، چه حوادثی اتفاق می‌افتد... معنی این بیرونیها، روزانه دوازده تا شانزده ساعت کار در دفتر دادگاه است... برای آنکه آدم از قافله عقب نماند باید روز شب و یکتشبه و روزهای عید کار بکنم... من اهل پیش و عشرت نیوم... اینجا و آنجا یا دو سه زن آشنا شدم... اما این آشنائیا به‌جای باریکی نکشید... و بعد، شبی، نزدیک ساعت هفت، سبب شکایتی به کلاتری رفتم... دو سه هفته پیش بود... - کلودینا آنجا بود؟ - آری... آنجا بود... مدت درازی چشمپاشی را مالید... اینفورم پلیس که دوخت آن اینهمه خشک و دقیق است، زیبایی او را به‌عوض اینکه از میان برده باشم، به‌جمله درآورده بود... صورتش، چشمپاشی، لبپاشی، دست صورت و چشمپاشی و لبپاشی راهبه یا شمایل حضرت مریم بود، اما من برای توصیف تأثیری که از مشاهده، قیافه او به‌انسان دستم‌داد، چیزبهتری پیدا نمی‌کنم؛ گنتی حضرت مریمی بود که اینفورم به‌تن کرده بود... وقتی که با آن حرف می‌زدم، دیدم که موجود حساسی است و از حس طلق بسیار تکامل یافته‌ای برخوردار است. این برخورد، درست مثل صافه عشق بود... رقیبا را از میان برداشتم و با آن ازدواج کردم. پاشد، رویدشامیرش را از روی سندلی برداشت و به‌تن کرد... در تاریکی خوابگاه را ببینود و به‌طرف پنجره رفت و خیابان تاریک را نگاه کرد. - امروز... (سکوت درورد درازی به‌میان آمد)... امروز به‌چیزهای تصورناپذیری می‌بردم... اطلاع پیدا کردم که با کنتین هم‌خواه می‌شده... اطلاع پیدا کردم که با پرچارد ازدواج کرده بود... و پرچارد به‌ام گفت که خودش تقاضای فسخ عقد ازدواج کرده... و قصیه آن دخمه‌ای که درخیابان داگ افتاده است... می‌دانی که این دخمه چو نوع دخمه‌ای است. - نه... نه... فاحشه‌خانه است... واو دو روز آنجا... جمله خودش را تمام نکرد، تنش به‌لرزه افتاد و دستپاشی را زیر ریدوشامیر فرورد... نتیجه گرفت: - قضایا از این قرار است... بلا... من دیگری بقیه را نمی‌دانم... شاید این حرامزاده او را ربوده باشد... شاید بمیل خودش یاو رفته باشد... و این است که دلم می‌خواست شو حرف بزنی و حقیقت را به‌من بگوئی. - تا آنجا که بتوانم می‌گویم. - شش‌ماه پیش که هنوز به‌دستگاه پلیس نیامده بود چو نوع زنی بود و به‌ام تکیه که چندان او را نمی‌دید و از کارهایی که می‌کرد خبر نداری... بلا سیگار دیگری آتش زد و در روشنائی شعله فندک دید که پیراهن زرد را روی پاها و تنه‌اش کشیده است... گفت: - می‌خواهم حقیقت را به‌ات بگویم. کلودینا دیوانه‌ای لباس زینا بود... و برای لباس و آرایش سرش خجسته می‌کرد... از زمانی که در دبیرستان بود، پیراهن می‌پوشد... هرشب می‌باید داشت... از سبب این‌لایه‌مان بیزار بود و دلش نمی‌خواست پسرها به‌خانه‌مان بیایند، اما این چیزها چندان زنده‌یادی نبود... من هم گاهی از این کارها می‌کردم. هان گفت: - متأسفم... سترهان... با محل تلفن را پیدا کردیم... بازم همان ماجرای است... اما حرامزاده از کابینش از شهر تلفن زده... اما وقتی که ماشین پلیس به‌انجا برسد، پرشک مدتی است که دررفته...

- این چیزها که گنتی، درد مرا دوا نمی‌کند... بایست چیزهای بیشتری بدانم... - نمی‌توانم چیزبه‌تری به‌ات بگویم. ما بیخود با هم خواهیم بودیم... هرگز به‌مو نزدیک نیودیم... هرگز از پسرهایی که با ایشان گرم گرفته‌بود، حرفی‌برام نزد... باشنائیا یکی... از پسر تجاری برام حرف زد که کمی به‌مچنان آمده بود و رگاب‌های پیراهنش را پاره کرده بود... کلودینا غدر این پسر را خواست و بعد پشیمان شد... و مدت درازی افسوس خورد... حتی گاهی هم از این‌بابت غصه می‌خورد... اما هرگز از سن نمی‌خواست راهی پیش‌پاشی بگذارم... و با اینهمه من بزرگتر از او بودم... - چند سال؟ - درحدود دو سال. - و پس از آنکه به‌خدت پلیس رفت؟ - سو در روزی که به‌خدت پلیس رفت، حتی کستر از زمان گذشته او را دیدم... فقط یکی دوبار... و تو حق داری... من هرگز گمان نمی‌توانستم بریم که زنی بتواند با اینفورم آنهمه زیبا بماند... یکبار با او به مجلس شب‌نشینی رفتم... و آنجا بود که با کنتین آشنا شدم. - در آن شب‌نشینی افراد دیگری هم از دستگاه پلیس بودند... - نه... از پنجره دور شد، خوابگاه را ببینود و دری را باز کرد. - بلاکت: - چه می‌خواهی بکنی... - تشنه هستم... بیخود در جستجوی شیشه مشروب پری بود که این زنگ زد... مسلماً این زنگ وحشتناکترین صدائی است که بشنیدم... خود اختراع کرده... سه‌چهار دلیل پیدا کرد که به‌این تلفن جواب بدهد و یک دلیل پیدا کرد که از این کار خوداری کند. نگاه به‌ساعت خودش کرد و دید که ده دقیقه به‌ساعت ده مانده است. جواب داد، نه سوود بود، نه واندن بریک و نه برتا... دقیق آشنائی ضبط صوتی را که به‌کار انداخته می‌شد و پس از آن صدای ناگهانی کلودینا را شنید... لرزه وحشی بر تنش افتاد. کلودینا فریاد می‌زد... فریاد شدیدی نبود... فریادی بود که در گلو می‌ماند... صداهای دیگری هم بود... صداهای آشفته ناشناختی... می‌گفت: - خدایا!... نه!... اوها! نه!... صدای سربه‌ای آمد... دستی یا شتی که به‌گوشتم می‌خورد... سپس صدای گرمی کلودینا را شنید... و صداهای دیگری هم شنید. ضبط صوت بیشتر... چیزهایی که هان می‌شنید باورنکردنی بود... دلس می‌خواست گوشپاشی را ببیند تا دیگر نشود اما بزور خودش را واداشت که گوش بدهد. در کوبین صدا و اشاره و علامتی بود که بتواند صوت آن حرامزاده را فاش کند... اما هیچ اثری از این چیزها به‌دست نیامد. قدوق دیگری شنیده شد... گوشش تلفن را گذاشتند. مدتی نتوانست از تلفن دور شود... شریانپاشی شدت می‌زد. روی کاناچه افتاد و لحظه‌ای روی آن ماند... هنوز گمان می‌برد که حرفهای کلودینا را می‌شنود... سپس کلمه‌های دیگری به‌پادش آمد که از دهان فری‌استون بیرون آمده بود... «ها نایک آدم بیچاره سروکار داریم... این چیزها لزوماً دلیل خطب دماغ نیست... علامت این است که آن حرامزاده کسی است که از آزاردهنده‌ن به‌دیگران لذت می‌برد...» تلفن دوباره زنگ زد. دانست که این‌بار چه کسی است... اشتباه نمی‌کرد... یکی از پاسابان دستگاه گیرنده بود... پاسبان گفت: - متأسفم... سترهان... با محل تلفن را پیدا کردیم... بازم همان ماجرای است... اما وقتی که ماشین پلیس به‌انجا برسد، پرشک مدتی است که دررفته...

افسانه جنایت و احتمال

«سید باباخان» ساکن قریه لاجورد، که مدتها میخواست زنی را طلاق بدهد و دوبار هم به دادگاه خانواده مراجعه کرده بود و پاسخ رد شنیده بود، از واقعه زلزله چند روز پیش خراسان استفاده می‌کند و در همان هنگام، زن خود را با تبر به قتل می‌رساند. سید باباخان پس از کشتن همسرش، جسد او را پای دیوار برپا مانده می‌کشد و دیوار را بر سر او خراب می‌کند. پزشکی که در این قریه به بیرون کشیدن اجساد از زیر خاک نظارت داشته، هنگامی که این زن را بیرون می‌کشد متوجه می‌شود که زن، نه بر اثر زلزله، بلکه به علت ضربه مغزی کشته شده است. بلافاصله قرار تعقیب سید باباخان صادر و مرد جنایتکار در بیرون دستگیر می‌شود. سید باباخان هم‌اکنون در زندان شیربانی بیرجند است و قضیه تحت تعقیب این کتاب، بر بنیاد خبر بالا نوشته شده، و بررسی احتمالات و امکاناتی است که به این جنایت منجر می‌شود.



خیال کنند که نیستم. روی تخت دراز کشیده بودم. از تخت، صدایی بلند شد. برخاستم و حس کردم که روی پاهایم بند نیستم. به طرف در رفتم. در، قفل بود. اتاق من در طبقه دوم یکی از ساختمان‌ها بود. بلافاصله به بالکن رفتم. حتی فکر اینکه کلید را پیدا کنم به مغزم نیامد. رفتم جلوی درها و پایین پریدم - از طبقه دوم! کاری که هرگز جرئت آن را نداشتم و تصورش را هم نمی‌توانستم بکنم. بعدها غالباً روی چمن‌های پای بالکن می‌ایستادم و به فاصله‌ی بین زمین و بالکن نگاه می‌کردم، و فکر می‌کردم که من هیچوقت

نگرانی... به اصرار او بود که من، چند روزی، در یک بیمارستان بستری شدم...

منون. و شما، آقا! در زمان زلزله، می‌توانستید فکر کنید که این فقط یک زلزله خفیف است و دنباله ندارد؟
- به هیچوجه، چون آن زلزله هم چندان خفیف نبود.
- یعنی فکر یا حس می‌کردید که قضیه دنباله دارد. نیست؟
- تقریباً. یعنی به احتمال وقوع یک زلزله دیگر هم فکر می‌کردم. و به همین دلیل هم تا نزدیک صبح خوابم نبرد.

نادر ابراهیمی
۱۳۴۹

می‌توانید بگویید که در لحظه‌ی زلزله به چه چیز فکر می‌کردید؟
- من... به هیچ چیز فکر نمی‌کردم، اما... شاید به زخم، مادرم و خواهر کوچکم، که هر سه در شهرستان زندگی می‌کردند. یعنی تصویر آنها جلوی چشم آمد. و اگر اغراق نکرده باشم، لباس نوبی داشتم که تازه از خیاط گرفته بودم و هنوز نپوشیده بودم. به یاد آن لباس هم افتادم.
- آن را با خودتان نبردید؟
- یعنی چه؟
- یعنی لباس‌ها را برنداشتید؟
- معلوم است که برنداشتم.
- تیر را چطور؟
- بله؟
- تیر، تیر، منظورم همان تیری است که با آن کار می‌کردید.

متشکرم. و شما خانم؟
- من خواب بودم. و اصلاً متوجه زلزله نشدم. شوهرم مرا بیدار کرد. فکر می‌کنم خیلی شدید تکوانم داده بود، شاید هم با پا. چون وحشت زده از خواب پریدم. اولین فکری که به مغزم آمد این بود که شاید دخترم عیبی کرده. من همیشه از اینکه بپه‌ام توی خواب سنده‌یی ببینم می‌ترسیدم. مثلاً می‌ترسیدم که لطف روی صورتش بیفتد و... می‌دانید چرا در آن شب، این فکر به سرم آمد؟ چون دخترم را دیدم مثل لاشه‌یی روی دست‌های شوهرم است و تکوان نمی‌خورد. فریاد زدم: «خاک سر سرم. چی شده؟» و شوهرم دودید به طرف در و گفت: زلزله، زلزله...
- من تا صبح می‌لرزیدم و گرفتار تشنج‌های عصبی شده بودم. چند هفته، کاملاً بیمار بودم. حتی بستری شدم. البته تصور نمی‌کنم این ناراحتی به خاطر ضربه‌یی بود که ترس از مرگ بپه‌ام به روح من زده بود، و ربطی به زلزله نداشت.

من عذر می‌خواهم که این سؤال را می‌کنم، و قول می‌دهم که در هیچ‌جا نام شما را نیبرم. فقط می‌خواهم بدانم آیا قبل از این واقعه، هرگز باشوهرتان اختلافی نداشتید؟
- متأسفانه چرا.
- شدید؟
- نه همیشه، ولی گاهی هم شدید می‌شد. البته هیچوقت به مراحل خطرناک نمی‌کشید.

و بعد از زلزله، آیا هیچ تغییری در رفتار شوهرتان حس نکردید؟
- اتفاقاً چرا. الان می‌خواستم همین را بگویم. مثل اینکه حس مرگ، شوهرم را متأثر کرده بود، و پایه فکر انداخته بود. او، تا چند هفته پس از زلزله، نسبت به من رفتاری محبانه داشت. یعنی... حالت غیر قابل توصیفی داشت، حالتی مثل ترحم، ترس، داشت، حالتی مثل ترحم، ترس،

کردم - با تبر به فرق فاطمه کوبیده بودم.
ما، با یک فریاد بی‌خبر، یا یک صدای جیغ بدون مقدمه، ظرف‌بوری را که به دست داریم رها می‌کنیم، بی آنکه در اندیشه‌ی شکسته شدنش باشیم. در این صورت چطور ممکن است سید باباخان، در تمام این مراحل، تبر را بر زمین نینداخته باشد، ندیده باشد، نگریسته باشد و سر بر خاک نساییده باشد؟

اما احتمال دیگران این است که سید بابا، موکل من، به هنگام زلزله در دهکده بوده، در حیاط یا جلوی در خانه، یا در چایخانه‌ی ده، در این صورت تبر او نیز در خانه بوده، در کنار دیوار تنها اتاق سید باباخان و یا کنار دیواری که بر سر همس او خراب شده. پزشک دهکده هم می‌گوید: «من مطمئن نیستم که ضربه، قبل از فرو ریختن دیوار، زده شده باشد.»
عطف به این دلایل، تبر از سید باباخان جدا بوده، یعنی وسیله‌ی فرضی جنایت، مدرک تردیدناپذیر آقای دادستان! اصولاً در دسترس موکل من نبوده.

آقای رییس! هیات محترم قضات! تبری که روی این میز است، و من قبلاً آن را به آقایان قضات هم نشان داده‌ام، تبر سید باباخان است. انگشت‌نگاری این مساله را ثابت کرده است. هنوز، بر لبه‌ی تبر، خون خشک شده باقی‌ست. عمق شکافی که در سر مرحومه فاطمه وجود داشته، با آن مقدار از لبه‌ی تبر که به خون آلوده است، تقریباً مساوی است.
من در اهمیت استدلال‌های آقای وکیل محترم شکی ندارم. و خود نیز واقعاً حس می‌کنم که قاتل...
- اعتراض دارم...
- معذرت می‌خواهم. «متهم»، در هنگام زلزله، و یا با مشاهده‌ی آن وضعیت تأسف‌انگیز، می‌بایست تبر را به گوشه‌یی انداخته باشد، اما این حس و آن استدلال، زمانی ارزش دارد که ما مدرکی عینی و مطمئن در اختیار نداشته باشیم. من، البته نمی‌توانم - و نمی‌خواهم - با قصه پردازیه‌های خود وقت گرانبهای هیات محترم قضات را بگیرم و داستانی بسازم که در آن، منتهم و تبر، جدایی‌ناپذیر نشان داده شوند، و مسلم شود که منتهم، با آگاهی یا بر اثر تصادف، تبرش را یافته و با آن همسر بی‌گناه و بی‌پناهش را به قتل رسانده. من فقط می‌گویم: این تبری که جنایت با آن انجام شده و این خون‌مقتوله همین.

در چنان شرایطی، حتی اگر تبر به دست‌های او چسبیده بود آن را همراه با پوست دست خود می‌کند و دور می‌انداخت. ممکن نیست تصور کنیم که سید باباخان تبرش را به این امید رها نمی‌کرده که زنی را بیاید و بکشد، چرا که او نمی‌دانسته زنی زنده‌است. و امکان ندارد تصور کنیم که او، در همان لحظه‌ی نخستین برخورد با همسرش، بدون توجه به مجموع مسائلی که وجود داشته - و من آنها را تشریح

بسیار خوب، حال، به دقت فکر کنید که آیا در آن لحظه‌ها - زمانی که زمین می‌لرزید و یا چند دقیقه و حتی چند ساعت پس از زلزله - مرگ کسی را که دوست نمی‌داشتید و یا به دلالتی از او نفرت داشتید، آرزو نکرده بودید؟
- نه.
- آید.
- نه.

ببینید! آدم‌های زیادی هستند که ما به دلایل مختلف، مرگ آنها را می‌خواهیم. این فکر، غیر انسانی‌ست. شاید هم نباشد. به هر حال، مفهوم آدمیت را دشمنی، کامل می‌کند. در زمان و زمانه‌ی ما اینطور است. آیا در آن لحظه‌ها به این دشمنی و نفرت فکر کرده بودید؟ یعنی پیش خودتان گفته بودید: «کاش خانه‌ی فلان، ویران شده باشد و او مرده باشد؟»
- آید.
- غیر قابل تصور است.

مخالف روح جوان‌سردی‌ست، مخالف خصوصیات عاطفی انسان‌ست. گذشته از همه‌ی اینها، به گمان من، موقعیت، قدرت چنین تصورات و آرزوهایی را از انسان سلب می‌کند. ما حتی اگر بخواهیم هم نمی‌توانیم به اینگونه مسائل فکر کنیم.
- آیا اگر فرضا وسیله‌ی در دسترس بود - مثلاً یک تبر - و آن دشمن خونخوار هم در کنارتان، فکر می‌کنید که از آن وسیله برای سر به نیست کردن دشمن استفاده نمی‌کردید؟
- آید.
- مطمئناً نه.
- نمی‌توانم تصور کنم.

متشکرم. و امیدوارم که همراهی شما در نجات موکل من، مؤثر باشد.

۴

سلام!
- سلام.
- محمود! مزیم آمده اینجا.
- بالاست. خیلی ناراحت است.
- کدام مزیم؟
- خواهرت.
- چی شده؟
- از دست رضا. همه‌اش گریه می‌کند. می‌گوید که رضا اذیتش می‌کند.

یعنی چی؟
- نمی‌دانم. خیلی حرف دارد. خودت با او صحبت کن. اما بیخود تشرش نکنی.
- از دست رضا؟ پس چرا تا حالا با من حرفی نزده بود؟
- چه می‌دانم. حالا برو بالا... مرد، متفکر و گرفته دل، از پله‌ها بالای می‌رود. او خواهرش را خیلی دوست دارد. رضا را هم او انتخاب کرده‌است. «چطور ممکن است؟ خواهر من زنی نیست که آزارش به کسی برسد. چطور رضا جرئت کرده او را اذیت کند؟ یعنی از من هم نترسیده؟»
- سلام خواهر! چی شده؟ گریه می‌کنی؟ تو که بچه نیستی خواهر... بس کن... بس کن...

خان‌دانش، رضا روزگرم را سیاه کرده. بیچاره شده‌ام، بیچاره...
- آخر چی شده؟ گریه را تمام کن، برو یک مشت آب به صورت بزنی، بیا بنشین دست و حسابی حرف بزنی، خواهر.
- خان‌دانش، رضا قمار می‌کند...

نه مارکس نه مسیح

از: جین فرانکوئیس ریول

«فدیتیه یا دانای برهمنی، لقبی است که امسال به جین فرانکوئیس ریول نویسنده فرانسوی داده‌اند. او که به مخالفت با سیستم‌های فکری و اجتماعی اروپا و حتی با راه و روان فردی مردم آنجا مشهور است، شدت شیفته جنبه‌ها و جلوه‌های زندگی آمریکائی و تظاهرات و ملیت‌های جوانان آنجاست. شیواخلاقی- سیاسی ریول هجوم به آمجابای نامنتظر و احياناً مورد تائید دیگران و بطور خلاصه بدست گزافی و پشکنی آفرینی است. نه مسیح نه مارکس حاصل این بدست گزافی است. این کتاب که قبلاً به عنوان یکی از پر فروشترین کتابها در فرانسه منتشر شد از آن کتابهایی است که آمریکائیا نتوانده خوش دارند دربارش جاروجنجال راه بیندازند. ریول در توجیه تفسیر عجیب و شناخت غیر معمول خود از جامع آمریکائی از دوقبضه اثبات‌شدنی بهره‌برداری می‌کند؛ قبیله یک «اگر نوع انسان باید پایدار بماند، چنان به انقلابی نیازمنداست» قبیله دو: «چنان انقلابی فقط می‌تواند در آمریکا به وقوع بپیوندد» اما آن انقلاب خیلی لازم و آن «استحاله تاحدودی کامل» که ریول در جستجوی است چیست؟ چیزی در حدود دینی انقلابی است. آرزوی بزرگ ریول فریب دادن پاپان دادن به «عوس حا کیمت ملی» یا چیزی از قماش «تساری فرحتگی و اقتصاد چپانه» - «مسیح شدن چنگ» - و «از بین بردن امکان دیکتاتوری منوی» است و نیز، «ظلمات بر تواید و تناسل» این تحول را ریول با چهره‌های بی‌رحم، فعلاً در آمریکا، در حال برداشتن، می‌بیند. او همچنانکه از زمان جنبش‌ها و واکنش‌هایی که در کار اثبات و تائید آنهاست می‌گذرد وقت لذت منوع را صرف تلاش برای نابودی استولر- هائی می‌کند که اروپائیهای بدین و بومیان گناهکار، دنیای جدید را در آنها با خود سیم کرده‌اند.

اسطوره شماره یک: مسائل ژزائی، اکنون از ویژگیهای عمده جامعه آمریکائی است. این ریول می‌گوید حقیقت اینستکه جامعه آمریکائی به خاطر ایستادگی در برابر تغییرات و توسعهات بیشتر، دارد توسط کشورها و هیجاناتی روانی از هم گسیخته میشود و جامعه آمریکائی را مجموعه‌ای از تناقضات لازم و سعادتمندی می‌بیند، حوادث نژادپرستانه را نوعی درگیری فرعی و گذران انقلاب می‌داند.

اسطوره ۲ - که آمریکائی‌ها را بنده برده ابزار و ماشین می‌خواند، از نظر ریول مرود است. او می‌گوید: «در واقع هیچ کشوری که در آن اتومبیل مثل اشیاء و ابزار معمولی مورد معامله قرار گیرد یا مردم آن ماشین را دیوانه‌وار نزنند»

اسطوره شماره سه: مخالفین جامعه آمریکائی اسکارا «ستگر ارتجاع» می‌داند، ریول جواب می‌دهد: «هیچ چیز کاملاً غیر ارتجاعی چون طیفان عسد چنگ جوانان آمریکا، در اروپا رخ نداده است»

ریول برای اینکه کمو کاستی در زندگی آمریکائی نبیند، جوامع روسیه، چین و جهان سوم و بالائی از همه فرانسه را کنار می‌گذارد. هیچ جنبه غیر اخلاقی یا انحرافی آمیز در نمودهای امروزین جامعه آمریکائی نمی‌بیند. هر گری، آزادیهای جنسی، ابتلاات روانی و خشونت‌رشدیای جوانان بر هفت و سرگردان و به خصوص «کمون‌های اشتراکی جدید» - «آلته اشتراک در مسائل جنسی فقط» جنس O-Z» و سایر موارد غیرعادی را طلیه آن انقلاب ایدئال خود می‌داند.

ماجراجای نیمه شب

شون اوکیسی

ترجمه امین مؤید

«بالاخره به روزی آدم باید در برابر ماجراهایی که سرش می‌آورد جوروانه مقابله کند. مقابله با همسترشن با زنی، و مقابله اش کمتر از مقابله با آرامش پرشوکه دعا نباشد. مقابله که با تابستان در زمستان، و با زندگی در مرگ»

حواذنی برده‌ای که بر مولیکان - قهرمان این نمایش - می‌گذرد، و به نوعی اسارت و فرجام مضحک نامنتظر می‌آید اگر به حساب تصادف حرف گذاشته شود، یا به ناپستی کمندی تعبیر گردد، هم به معنی است که در این نمایش شون اوکیسی را ما با بی‌رحمی شیر- ترجمه‌خوئی شناخته‌ایم و میدانیم که هنرمند پانویز داری نیست.

«ماجراجای نیمه شب» سرگذشت لحظه حساسی است که در آن شون اوکیسی و هم ضعف یک کار هنری. اما شون اوکیسی را ما با بی‌رحمی شیر- ترجمه‌خوئی شناخته‌ایم و میدانیم که هنرمند پانویز داری نیست.

«ماجراجای نیمه شب» سرگذشت لحظه حساسی است که در آن شون اوکیسی و هم ضعف یک کار هنری. اما شون اوکیسی را ما با بی‌رحمی شیر- ترجمه‌خوئی شناخته‌ایم و میدانیم که هنرمند پانویز داری نیست.



شون اوکیسی

معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی

آنجا نظر گاههای روشن و حماسی وجود دارد و شخصیت دختر، و قهرمانی و بیروانی او سفت قهرمان اصلی نمایش را می‌پوشاند؛ اما همچنان که می‌دانی قهرمان اصلی مردی است ترسو و مترزل که در کنار نهفتن آزادیخواهی ایرلندی‌ها بی‌تفاوت و وحشتزده می‌ماند. شون اوکیسی با آنکه همیشه بیجان‌کننده اندیشه‌ای است، بیشتر تصویرگر شخصیت‌های فردی و نمایش خصال آنها و نوع برخوردشان با واقعیت‌های زنده است. ماجرای نیمه‌شب نمایشی عمیق و پرتحرک و شیرین است؛ اما آقایی مؤید نتوانسته چون اسماعیل خویی - حق شون اوکیسی را از نظر ترجمه ادا نماید. بیداست که کار جولانه و بدون یازخوانی و بازنویسی به چاپ داده شده، و در کار چاپ نیز سهل‌انگاری فراوان روی نموده و اغلاط چاپی بسیار بیاز آورده است. نشر فارسی ترجمه روان و زنده و سالم نیست، و از همه گاه فارسی است و نگاه عالیانه‌اند، عبارات نارسا و حتی ناتمام فراوان چشم می‌خورد. من از آمات ترجمه حرف نمی‌زنم چون متن اصلی (انگلیسی) را در دست ندارم. امیدوارم جناب مؤید در ترجمه بعدی و چاپ بعدی همین ترجمه این مختصر نقایس را بکوشند رفع کنند.

مستاجرین

از: برنارد مالمود. ناشر:

Farrar Straus

مالمود یکی از چندین یهودی نویسنده، و یکی از نویسندگان خیلی مشهور و بنایه ادعای خیلی‌ها از بزرگترین نویسندگان امروز آمریکاست. اصلاً گویا فضای ادبی آمریکا را نفس یهودیها بکلی اشغال کرده و در پوست شیر است از همین نویسنده. در

جایی برای نام‌آوری دیگران نگذاشته است. سال‌بلو نیز یهودی است.

بهترین رمانهای مالمود: فیکس (تعمیر کی) و آسینتت (همدست) است. یک زندگی تازه نیز باید در ردیف کتاب حاضر باشد، دوقسای اولی را من روز کاری بقصد ترجمه خواندم مخصوصاً فیکس را پسندیدم اما مسئله تأکید شدید مالمود بر زندگی و تواناییهای قهرمانانش که اغراق آمیز می‌نماید از طرف دیگر، مرا از آن کار منصرف کرد، در فیکس، سرگذشت یهودی فقیر تعمیرگری را می‌خوانیم که به جرمی واهی (کشتن پسر بچه‌ای مسیحی، طبق آئین قبیله، افکار خون، مثلاً) در زندان تزار افتاده و به منظور گرفتن اشتراک به قتل به خاطر اثبات شرارت و خون‌آشامی یهودان تحت شکنجه‌های غیر انسانی قرار می‌گیرد و قهرمانانه مقاومت می‌کند و در اندیشه‌های خود به پیروزی بر تزار دست می‌یابد. تمام کتاب وصف قهرمانی‌های اوست و قوت اخلاقی، آیم در مقایسه‌ای تصعب آمیز با عوامل تزار. اما کتاب حاضر مسئله‌ای کلی و از جنسی خصوصی‌تر را در بر دارد. سرگذشت دوتویسنده است که در آپارتمان اجاره‌ای فقیرانه‌ای در اعصاب نیویورک زندگی می‌کنند. یکی سیاه و یکی سفید، هر دو روشنفکر و هر دو در کشمکش مداوم با هستی، عشق و مسائل و معامهای مبتلا به اندیشمندان، اما پای زنی که در میان می‌آید، این دو بستگی‌ها و نقطه‌های اشتراک خود را قدر بیندیند و رویارویی با معما فراموش می‌کنند و با تیر و شوکه به جان هم می‌افتند، مالمود به عنوان شاهدی زیرک این ترازوی را نظارت و تفسیر می‌کند.

قهرمان اصلی داستان هاری لیر است که بعد با ویلی اسپیرمیت می‌آهوست نویسنده در اپارتان دیگری آشنا میشود. لیر مشغول نوشتن کتابی است به نام فرجام موجود و درباره نویسنده‌ایست که نمی‌تواند به طور معمول دوست داشته باشد؛ می‌گوید «عشق در نقطه اوج اصلاً عشق نیست» اما لیر خود را در تمام کردن داستان ناتوان می‌بیند. همانند کاراکتر داستانی خودش، زندگی عمیق سر اغراضی است به عشقی که او می‌کوشد روی کسافت تصویر کند. ورود ویلی اسپیرمیت و همکارش آنها دنباله ماجراجای کتاب را به نمایش می‌گذارد. راه‌روم ویلی با لیر فرق می‌کند او به مقتضای رنگش محکوم به نوعی انزواي دردآلود است و لیر می‌کوشد که مددکار و یار او باشد و اندکی از دشواریهای زندگیش بکاهد. مددکاری سفید به سیاه، نویسنده به نویسنده و آدم به آدم. ماشین‌تحریرش را از دستبرد ولگردان محافظت می‌کند، چند تکه فرش برایش می‌خرد و با دوستان و مشوقه سفیدپوشش (ایرن - مهبانیاتی ترتیب می‌دهد. موقعیت مستند قاجحه است. این قاجحه نخستین بار با انتقادی که لیر از کتاب اسپیرمیت می‌کند و آن را فاقد شکل هنری می‌داند، رخ می‌نماید. اسپیرمیت این ایراد را حمله‌ای به هنر سیاه تلقی می‌کند. خبر عشق ایرن به لیر اوج قاجحه است و شمشیر کشی اسپیرمیت می‌گوید: «من یاد رفت از تو متفر باشم» بعدها دستنوشته‌های لیر را می‌موزاند و با خاکسترشان این عبارت را تصویر می‌کند: «انقلاب هنر واقعی است فرم هیچ کتابی نیست! من فرم واقعیم»

این کتاب از ثبات و یکدستی آثار قبلی مالمود برخوردار نیست. در آن کتابها اغلب رنج و مشتاق گاهی قهرمانان را از محدودیت غم‌انگیز زندگی گسترش می‌داد و به آنها سعه‌صدر و بلنداندیشی و صفات قهرمانی می‌بخشید؛ اما در مستاجرین قهرمانان کورکورانه به گوشت و پوست یکدیگر هجوم می‌برند و آپارتمان را به جنگل صحنه جنگ تبدیل می‌کنند. این کتاب در واقع یک رمان (یا یک تمثیل) نیست بلکه نظر گاهی است معلق، سرشار از ترکیب واقعگرایی و فانتزی، کمندی و گیرندگی که مالود را به عنوان یکی از بهترین و قوی‌ترین نویسندگان آمریکائی متمایز می‌سازد....

هجوم استعاره و کنایه در درام‌گونه‌هایی شعر آمیز

قایقران رود پائیز

سه‌بازی از صفی

انتشارات متین

صفی از چهره‌های قدیمی تاتر و قصه‌نویسی - به خصوص تاتر - است که گاهی تند تند سرزبان بچه‌ها می‌افتد، سر و کله‌اش در محافل پیدا می‌شود، شلوغ می‌کند و دوباره مدتها غیبش می‌زند. چندسال پیش «سرپوش سرببی» را از او خواندم، با زبانی شیرین و اتمسفری تا حدودی نیو-رمانتیک New romantic کله‌ر آن مسئله هستی و درد زیستن مطرح بود، همان نمایش‌نامه همراه دو کار تاتری یا عنوانهای «قایقران رود پائیز» و «توفانی» تازگی در یک مجلد نسبتاً قطور درآمده و زمینه‌ای برای بحث و چند و چونی پیرامون کار او پیش آورده است.

کار تاتری اوست می‌پردازیم. صفی در میان یاران قلمسزن چهره آشنائی است. سالها پیش می‌نوشت همین سرپوش سرببی را شاید بتوان ده سال پیش بصورت کتابی جداگانه خوانده‌ام. صفی بقول معروف مثل ستاره سپیل است، سالی یکبار در جمع دوستان پیدایش می‌شود، شلوغی می‌کند، سروصدائی راه می‌اندازد، نوشته‌ای به‌وسط مخرج پرتاب می‌کند و غیبش می‌زند. اگر آنقدر که می‌گوید می‌نوشت حال صفا - اگر نه، دهم - کتاب به امضای او در دست داشتیم. صفی در نوشتن - هر نوع نوشتن، چون قصه هم می‌نویسد - زبانی مطمئن، پیچ در پیچ و تاب اندر تاب، غیر مستقیم و سرشار از توالی اضافات دارد، چنانکه اگر بخواهی به مفهوم یک جمله او دست‌یابی باید از دهلز خم اندر خم چندین تصویر و استعاره و تشبیه بگذری. این همان زبانی است که از اپارتان در شعر سخت بدان می‌تازد و شیوه نوشتن بی‌واسط و مستقیم را پیشهاد می‌کند، گویم پولیز و مالارمه شاعران سوررئالیست فرانسه نیز در تبیین شعر ناب پر هیچ از گروه‌های تشبیه و واسطه‌های بیانی را درخواست می‌کنند. این شاعران در شعر به چنین وسواسی دچارند، اما صفی در اثر - چه قصه و چه نمایشنامه - زبانی نیمه مستقیم و کاملاً شاعرانه مفهوم‌دوشار آنرا بکار می‌گیرد؛ البته متوجه این مسئله هست که چنان شیوه گفتاری را در دهان کی بگذارد، او سخت روشنفکرانه می‌اندیشد، با هر جمله، عبارت یا حتی کلام مترصد باز گفتن «چیزی» عمیق است. از اصاق است، آدم‌های بازی - به خصوص در بازی اول و سوم - ایشان را رد می‌کنیم و به آنچه در نفس

تقریباً همه شم فلسفی دارند و در جستجوی گذشته‌های سرگردانند؛ درد آنها نیز روشنفکرانه و فیلسوفانه است: بیپودگی، بی‌سرنجامی و پوچی هستی و کردار آدمی، خشکی، تکرار، و بی‌زاری و وحشت از هجوم تکنولوژی است، پیایی و از هر سو صدای سوت کشتی‌ها و کارخانه‌ها و عبور ماشین‌ها می‌آید، و آدم‌های گونه‌گون در اتاق - که زندگی است - درمانده و متعیر در برابر ویرینی که مغز آدمی در آن است، مانده‌اند. آیا این مغزهای توی ویتزین شیشه‌ای مستند که می‌اندیشند و تصمیم می‌گیرند یا آنها؟ پنجره‌ها باز نمی‌شوند، زندگی زندان است! در سرپوش سرببی، جهان زندانی است که سفتی سرببی دارد - آسمان! - آدم‌ها به پیشوائی مردی اندیشمندتر کهنه اجنادی را پیدا کرده‌اند اما به‌مردی می‌زنند سوهانی برای تیز کردنش پیدا نمی‌کنند. از هیچکس کاری ساخته نیست، نه اسکندر، نه نرون، نه سقراط را کم کرده‌اند... و فرجام نویسندهی است و اجبار اسباب در تحمل و قبول آنچه که هست - و هیچ ارزشی ندارد از تمثیل کلام که بگذریم. صفی زیبا می‌نویسد و جاه‌جا کارهایش را جرقه‌های اندیشه و حساسیت شاعرانه روشن می‌کند. اصلاً شعر و تمثیلات فکری شگرد و هستی دهنده تمام کار هنری اوست، طبیعتاً نوع استفاده‌اش این نوشته‌ها بشواری می‌تواند روی صحنه بازی شوند و جز از طریق دیالوگ - نه بازی - تأثیری دلخواه بر بیننده نخواهند گذاشت. به‌گمان من صفی در تلاش برای القاء درد و بیپودگی هستی، افراط می‌کند، نیز در استفاده از قمار و آیات و اشارات حکمت‌آمیز و گریز به‌دنیای اسرارآمیز و ناپیدای فلسفه. او که می‌خواهد زبانی و بیانی برای تاتر ایرانی‌ست و پا کند یا بی از روی پاره‌ایها جا بجا و گسیخته و بی‌پارون شعر پائیز بیاید و همانطور که مدعی است «پیاده‌بام ولایتی‌ها به کوجه‌ها و گذرها یزند - یا حداقل در مقام یک روشنگر، به کافه‌ها و پارکهای عمومی. دریازی دوم - توفانی - صفی «پیاده است اما باز هم زبان پرگرم و بلنداندیشیهایی شاعرانه را از دست نمی‌دهد. صفی باید ساده بنویسد - اگر چه عمیق بیندیشد - هنر متعالی در «دست نایافته» بودنش نیست در بدست دادن واسطه بیان است اگر خود معنائی شود و در ضخامت و تلاطم خود جان‌اندیشه را خف‌ساز به‌چهار می‌آید؛ نشان‌دادن قدرت مقهورکننده ماشین در محیطی که هنوز شتر در پایتختش گاه‌گداری می‌گذرد، ابتکار نیست، ابتکار واقعی نشان دادن آن توانندی، و آن جادوی عظیم روح آدمی است که از همه گردابها و بی‌پایانیهایی می‌گذراندش و سرفراز و بلندبالا آخرین تپه با آخرین صداوم پراز تحمل، و تحمل‌پروزش را اعلام می‌دارد.

ده سازنده تأثر امروز

به انتخاب اریک بنتلی



ترجمه: بینام ناطقی

بخشی از کتاب

ناتورالیسم در تأثر

امیل زولا

ناتورالیسم به تنهایی با نیازهای اجتماعی مطابقت می‌کند

است. تقلا به پایان رسیده است و اکنون باید پایگاه یعنی بیابان، ناتورالیسم از هنر کلاسیک بیرون آمده، همانطور که جامعه‌ی امروز ما از ویرانی جامعه‌ی قدیم سر برآورده است. ناتورالیسم به تنهایی با نیازهای اجتماعی ما مطابقت نمی‌کند، ریشه‌های عمیقی در روحیه‌ی زمان ما دارد و به تنهایی می‌تواند فرمول با دوام و زنده‌ای از هنر ما را بدست دهد. زیرا این فرمول، بیان‌کننده‌ی طبیعت ذاتی معاصر ماست. ممکن است مدها و فانتزی‌های زودگذری خارج از ناتورالیسم وجود داشته باشند، اما آنها دیری نخواهند پایید. دوباره می‌گویم، ناتورالیسم بیان‌کننده‌ی ماست و تا وقتی که دگرگونی بزرگ و ناگهانی‌ای دنیای دموکراتیک ما را تغییر ندهد از بین نخواهد رفت.

اکنون فقط يك چیز مورد نیاز است: مردان نابه‌ای که بتوانند فرمول ناتورالیستی را تثبیت کنند. باژاک برای نول چنین کرده است، و نول جدید را او بنیان نهاده است. چه وقت کرنی‌ها، مولیرها که نام حقیقی‌اش دژان بایستت بوکلن است (۲۳-۲۴) درام نویس و بازیگر فرانسوی و بزرگترین کمدی نویس کلاسیک فرانسه (۱۶۳۹-۱۶۹۹) است - م) و ژان راسین‌های (۱۶۳۹-۱۶۹۹) درام نویس و بازیگر فرانسوی و دقیق‌ترین تراژدی نویس فرانسوی که نمایشنامه‌هایش از نظام خاصی پیروی می‌کنند، و برخلاف «کرنی» اعمال شخصیت‌ها در نمایشنامه‌هایش ساده و تابع احساسات شخصی هستند - م) ما خواهند آمد تا تأثیر جدیدمان را بنیاد بگذارند. باید چشم براه و امیدوار باشیم.

شماره آینده قسمت سوم

بایانویا ماها بدنیای نشاط و زیبایی وارد شوید



نماینده انحصاری محصولات ارزان‌ده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سندی جنوبی، جنب بانک ملی



خواست هم‌چیز را تغییر دهد، و دنیای جدیدی بیافریند، تراژدی چند سال دیگر هم برای زنده ماندن تولا کرد. پس از آن فرمول درهم ریخت و رومانسیسم روی کار آمد. فرمول جدیدی ظاهر شد. ما باید برای درک معنای این فریاد آزادیخواهانه به‌نیمه اول قرن نظر بیانکنیم. جامعه‌ی جوان در تکاپوی کودکی‌اش سر می‌کرد. مردمان زنده و کج و تازه از بند رسته، هنوز از تب خطرناکی سخت در عذاب بودند، و در اولین پرتو آزادی تازمشان، عاشقانه در آرزوی مساجراهای شکست‌انگیز و مافوق بشری بسر می‌بردند. آنها به ستاره‌ها خیره شدند، بعضی‌ها مرکب خود کشی شدند که واکنش غریبی بود در مقابل آزادی اجتماعی که درازای آن‌همه خون بنده است آمده بود. به بحث خودمان درباره‌ی ادبیات رومانتیک بازگردیم، من معتقدم که رومانسیسم در تأثر، طیفیاب ساده‌ای بود. تهاجمی بود از طرف گروه پیروزمندی که در احترام تسخیر کردند. در این لحظات ابتدایی مبارزان در رویاهایشان آرزو می‌کردند که نقش خود را با فرم جدیدی ارائه دهند، آنها طریقه‌ی بیانی دیگری را به یک طریقه‌ی بیانی که وجود داشت، تحصیل کردند. قرون وسطی را جایگزین روزگار باستان کردند و بجای وظیفه از شور و هیجان تمجید کردند. هنر آنها تنها همین بود، زیرا تنها سنت‌های صحنه‌ای تغییر یافت. کاراکترها، همچنان به‌عروسک‌های خیمه‌شب بازی می‌مانستند منتی لباسهای دیگری به تن داشتند. تنها سیمای خارجی و زبان تغییر کرد. رومانسیسم مالکیت تأثر را بنام آزادی ادبی، از آن خود ساخته بود و وظیفه‌ی انقلابی خود را با دلآوری غیر قابل قیاس بانجام می‌رسانید. اما امروز همه بوضوح می‌بینند که نقش رمانسیسم دیگر بیشتر و گسترده‌تر از آنچه بود نمی‌توانست باشد. آیا رومانسیسم برای جامعه‌ی کنونی ما حرفی برای گفتن دارد؟ آیا حتی یکی از نیازهای کنونی ما را برآورده می‌کند؟ مسلماً نه. رومانسیسم به اندازه‌ای لغات غیرمصلحتی که اکنون دیگر مورد استعمال ندارند، از زمان ما دور است. رومانسیسم با اطمینان از انتظار این بود که جانشین ادبیات کلاسیک شود ادبیاتی که بخاطر تکیه داشتن بر شرایط اجتماعی دوران خود دو قرن طول کشید تا شکوه خود را از دست بدهد. اما رومانسیسم که بر فانتزی چند شاعر یا، ناخوشی‌گنداری اذهانی که با وقایع تاریخی پایمال شده بودند، پایه‌گذاری شده بود راهی جز این نداشت با رف ناخوشی از میان بیرون. رومانسیسم از موقعیت زمان استفاده کرد و شعرا را به شکوفایی رسانید و این، شکوه جاودان از آن رمانتیسم ماند. بسر حال امروزه، با تحول به پایان خود رسیده است و آشکار شده است که رومانسیسم چیزی بیوندی میان کلاسیسیسم و ناتورالیسم نبوده

عماق بشریت می‌آید و به همین جهت، قوی‌تر است چرا که مدت‌زمان بسیاری به‌طول انجامیده است تا رشد کند و در شماره‌ی بسیاری از شاهکارهای ادبی جلوه کند. برخی آثار است که از نظر دورمانده‌اند و من اینک آنها را نام می‌برم. آیا می‌توانیم بپذیریم که «درفی» فریتز بیست سال پیش در کمدی فرانسوئس مورد تحسین واقع شده است؟ مطمئناً نه. این نمایشنامه که در آن مردم دائماً در حال تفاوتند و عاشق با زبان عامیانه صحبت می‌کنند، حتماً مورد تفریح پیروان مکتب‌های کلاسیسیسم و رمانتیسم بوده است. برای توجیه موفقیت آن باید این حقیقت را که با گذشت سالها اذهان و سلیقه عمومی تغییر می‌کند در نظر بگیریم. در گذشته نقاشی‌هایی که از زندگی مایه گرفته بودند مردم را فراری می‌دادند، ولی امروز همان‌ها مردم را به خود جلب می‌کنند. اکثریت، غالب مردم است و صحنه، برای هر گونه تجربه‌ی جدیدی گشوده است. این تنها نتیجه‌ی جدیدی است که می‌توان گرفت.

بنابراین، این نقطه‌ایست که ما در آن ایستاده‌ایم. برای توجیه بیشتر نظر خود، از تکرار هر آسانی ندارم. از این رو هر آنچه تا بحال گفته‌ام خلاصه می‌کنم. با تکرار دقیق به ادبیات در آن می‌توان به وضوح دوره‌های جداگانه‌ی در آن تشخیص داد. نخست با دوره‌ی کودکی هنر روبرو هستیم. نمایشنامه‌های مضحک و گاه اسرار آمیز قرون وسطی، متعلق به این دوره است: از برخوردن دیالوگ‌های ساده که بصورت قسمتی از یک رسم طبیعی پیشرفت کرد و صحنه‌ی ارانی‌های ابتدایی که کم‌کم نمایشنامه‌ها پیچیده‌تر شدند اما بطریقه‌ای ناتمام و خشن، وقتی کرنی (۱۶۰۶-۱۶۵۴) درام‌نویس فرانسوی که با وجود اینکه او را به خیلی از مکتب‌ها نسبت می‌دهند، بیشتر او را بنیاتگذار درام فرانسوی، مخصوصاً تراژدی در فرانسه می‌دانند) ظاهر شد، بخاطر وضع اجتماعی او در خلعت یک دیمت گذار، بخاطر تهذیب فرمول دراماتیک دوران خودش و بخاطر اینکه آنرا با نوع خودش تصدیق کرد، بیش از همه مورد تحسین قرار گرفت. چگونگی خلق فرمول کلاسیک که بستگی با روحیه‌ی اجتماعی دوران خود دارد بسیار جالب توجه است. هر آنچه بر اساس احتیاج بوجود نیامده باشد، پایدار نیست.

تراژدی دو قرن حکمفرما بود زیرا دقیقاً همان خواسته‌های آن‌دورن را برآورده می‌کرد. نوع‌هایی با طابع گوناگون، باشاهکارهایی که بوجود آوردند، آنرا پشتیبانی کردند. تراژدی مدت‌ها بعد، یعنی وقتی دیگر استعدادهای درجه‌ی دو کارهای برارزشی عرضه می‌کردند، ادامه پیدا کرد تا خود را بر زمان تحمیل کند. تراژدی روی بیان ادبی جامعه‌ی خودتیز تأثیر گذاشت و اگر آن جامعه از بین نمی‌رفت، چیزی نمی‌توانست آنرا سرنگون کند. بعد از انقلاب، و پس از دگرگونی عمیقی که می-

غیر ممکن بنظر می‌رسد که جنبش تحقیق و تجزیه و تحلیل که دقیقاً جنبش قرن نوزدهم است، بتواند در همه‌ی علوم و هنرها تغییرات اساسی ایجاد کند، اما در هنر دراماتیک بی‌تأثیر باشد. علوم طبیعی از اواخر قرن گذشته (قرن هجدهم) آغاز می‌شوند، عمر شیمی و فیزیک کمتر از یک قرن است. تاریخ و نقد ادب (Criticism) در این دوره نوشته شده، در واقع بعد از انقلاب دوباره خلق شده است. دنیای کاملی برخاسته است، که ما را وادار می‌کند روی مدارک و شواهد تحقیق و تجربه کنیم. دنیایی که ما را از این حقیقت آگاه ساخته که برای از نشو و شروع کردن، باید نخست همه‌چیز را به نقطه‌ی آغازش برگردانیم، باید با بشر و طبیعت آشنا بشویم، بررسی کنیم که چه هست. در آن صورت است که مدرسه‌ی عظیم ناتورالیستی که مخفیانه تکامل یافته و به یقین در تازگی بر اهش ادامه می‌دهد و همیشه در حال پیشرفت است - می‌تواند سرانجام از مخفی گاش بیرون آید و آفتابی شود. دنبال کردن داستان این جنبش با همه‌ی سوءتفیرهایی که ممکن است سر راه آن قرار گیرد و مانع پیشرفت آن شود و نیز تحقیق در علل گوناگونی که همان دنبال کردن داستان قرن حاضر است. چریایی که نمی‌توان در مقابل آن مقاومت کرد، جامعه را بسوی نگرش در واقعیت، پیش می‌راند. در زمینه‌ی نول، «باژاک» نگرش یک جسور و قدرتمندی است که نگرش یک دانش‌پژوه را جایگزین تخیل یک شاعر کرده است. اما در تأثر تحول کندتر بنظر می‌رسد. هنوز هیچ نویسنده‌ی برجسته‌ای فکر جدید را بوضوح تحت قاعده‌ی معینی در نیارده‌است. مسلماً اعتقاد من بر این نیست که در این مدت کارهایی عالی نمایشنامه‌هایی که در آنها، روی کاراکترها می‌پردا آزمایش می‌شود، و حقایق، جورانه مطرح می‌شود، روی صحنه نیامده است. بگذارید بعضی نمایشنامه‌های «دوبه» را مثال بزنم که استعداد او را مستلیم و با امیل اوژیه آسانی‌تر و قدرتمندتر از همه، با وجود این، اینها در مقابل باژاک بسیار کوچکند. آنها نوعی کار می‌گذارند تا از فرمول پیروی کنند. باید اذعان کنیم که انسان نمی‌تواند تاریخ دقیق آغاز یک جنبش، را معین کند. عموماً سرچشمه‌ی جنبش در دورترها، در جنبش قبلی که جنبش فعلی از آن پدیدار می‌شود، پنهان است. از یک جهت، جریان ناتورالیستی همیشه وجود داشته است و چیزی مطلقاً تازه نیست به‌هر حال در دوره‌ای جاری شده است که برای نشو و نمایش کاملاً مساعد بوده؛ ناتورالیسم در این قرن با توفیق روبرو می‌گردد و پیوسته گسترش می‌یابد، زیرا ذهن بشر به کمال لازم رسیده است. بنابراین من می‌آنکه منکر گذشته باشم حال را تصدیق می‌کنم. قدرت ناتورالیسم در اینست که در ادبیات عامه که از عقل سرشار است، ریشه‌های عمیق دارد. ناتورالیسم از



قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

درسال ۱۳۴۹:

صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان «هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت‌های خوش یمن خویش به شهرهای بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا: هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت فرخنده طابری سریع، راحت و مطمئن یافتند

درسال ۱۳۵۰ هم

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرایی از مسافران بیشتری را خواهد داشت



روغن ایرانول

از فرسودگی اتوبوس تا جلودگیری میکند.



ایرانول
روغن موتور
شرکت ملی نفت ایران



صحنه‌ای از ترمینال (گروه آهون تیان)

در جادوی صحنه‌ها

آندروپورتر، در فاینشال تایمز
گزارشی از پنجمین جشن هنر شیراز

* اسامی جشن هنر، مسیحتی، ماجرا- جویانه‌تر و ستایش انگیزتر از همیشه است. مواجبه‌ی هنر و اندیشه‌ی شرق و غرب در این چهار راه بزرگ جهان، یکی از هدف- های این جشن است. هدف دیگر، بکار انداختن انگیزشی روشنفکرانه برای جمع و جور کردن گروهی از نقاشان، نویسندگان، هنرپیشگان و موسیقیدانان سراسر عالم است. وضع آلفیسی مرتفع، خشک و بی باد شیراز، اجرای نمایش را قوت و شدت می- بخشد، توانایی‌ها و آمادگی‌های ذهنی را بالا می‌برد، و مانعی است در پیرایه‌ی سنتی و ناتوانی تمرکز حواس و ضعف قوه‌ی یاد- آوری.

هدف سوم یافتن روشی است برای استفاده از بناهای عظیم تاریخی گذشته به عنوان عنصری در هنر معاصر. که هر سه هدف به کمال در «ارگاست» پیتربروک فراهم آمده بود: رویدادی بزرگ در قالبی جهانی در تخت چشید و نقش رستم آفریده شد و به تعمیم گردانده‌گان، با مهارتی عظیم و سمبانه (آنچنانکه فقط در یک تئوپال هنری امکان دارد)، قسمت اعظم از اوقات محدود جشن، به شرکت در آن - زندگی در زمان انجام مراسم: که با بلوغ خورشید به اوج خود می‌رسد - می‌گذرد.

تخت چشید، صحنه‌ی نمایشی موزیک نور - صدای گزناکس نیز بود، که مناز دیدار آن محروم شدم. گفته می‌شد که این قسمت با برافروختن آتشی عظیم بر فراز قلعه کوه و حرکت دسته‌ی شعله‌داران، بطور مؤثری آغاز شد، اما بعد از آن، اندک اندک



کنسرت ارکستر و کر کراکوی لهستان

صحنه‌ای از زارتان برادر تازران

در هر جای دیگر، از ورود به تمام‌نمایشی که پیش روی عموم اجرا می‌شود، قدغن شوند. نمایش بعدی از مغرب زمین، سیرک سحر آمیز ژروم ساواری بود که زارتان برادر تازران، یا شرح وقایع استعماری را تصویر می‌کرد. قطعه‌ای رنگ و بوی پروا، نیرومندان و سرشار از خونگرمی که با نوسانی جالب ادامه می‌یابد و با شیوه‌ای تند و چسبند آمیز بعضی مسائل جدی را بازگو می‌کند. آلیس، که صدها بار نمایش داده شده، متکی به خود، بی‌واسطه، و مبتنی بر نظرگاهی است که به دشواری به تماشا- چیان خاص پاسخ می‌دهد یا عکس‌العمل بر می‌انگیزد. زارتان آن دسته از تماشاچیان را مشغول می‌دارد که از دیدن برهنگی ناشایسته، و نوازش تحسین آمیز مادام لوفیز از زارتان غافلگیر می‌شوند.

زارتان در ورزشگاه دانشگاه اجرا شده، محیطی واقعی و بجا، گرم و پرجمعیت. اما گروه از وضع استقرار خود، و محیط صوتی نمایش، راضی نبودند. در بین تماشا- گران نیز، تعدادی افراد ناراضی خود را با صدای بلند ابراز می‌داشتند، و بعضی افراد ممتاز ساکن شیراز، آشکارا از تالار خارج می‌شدند، در حالیکه گروهی جوانان مشتاق، حتی پس از خاتمه‌ی نمایش نیز ترجیح می‌دادند در آن حوالی پرسه بزنند!

زارتان بحق تأثری زنده و امروزی بود. ساواری تعدادی هنرپیشه‌ی با استعداد، سخنور و زیبا در گروه خود دارد، نمایش دارای تندی، سرعت، جلوه و لحظه‌های گزنده و تیشداو است. «آرتو» گفته است که کلمات و عقاید باید تابع چادو باشند. و در اینجا جادوی قوی و گیرنده سیرک و موزیک فراوان است که حاکم بر صحنه است. پس از آن نوبت به تأثر آزاد جوزف جایکین رسید، با ترمینال و جیش. این قطعه‌ها، سریع و عریان است و بر زمینه‌های خاص طرح‌ریزی شده و با مهارت اجرا می‌گردد. تکنیک آنها برنده و درخشان است، اما عناصر نمایش، بطور کلی فاقد قوت هستند.

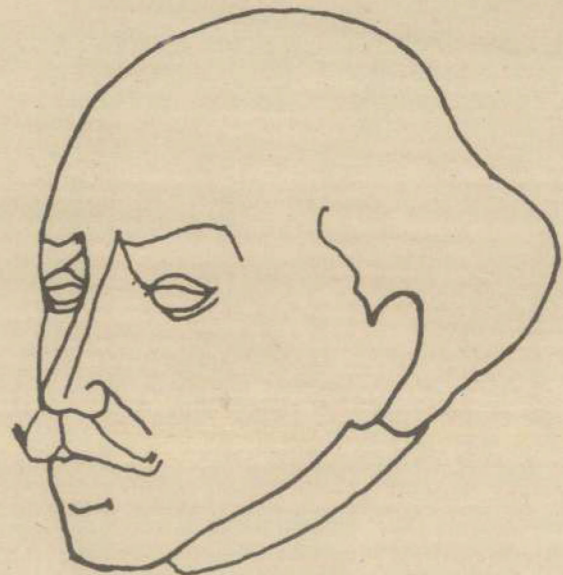
مؤثرتر از خیلی از قطعات، تأثر روحی جنوب تهران بود که باید موضوع گزارشی جداگانه قرار گیرد.

و بطور مجازی همه چیز سیر نزولی گرفت. توراکن‌ها صحنه‌ی نمایش را می‌خرابیدند، دست آخر جنگاوران غیر نظامی با شعله- های شعله‌ور به میان جمعیت دویدند. (گزنایس از دادن پاسخ در مورد تعبیر و تفسیر دیگران از نمایش خود، طفره می- رفت). این موارد به علاوه آتشباری هشت دهانه از طرف صد بلندگو و گردبادی از شن - در همانحال که خانم‌های خوش پوش ایران از خیر اینکه جایی برای نشستن نبود، به وحشت افتاده بودند - به آفتابش برنامه‌ها کمک می‌کرد.

اسامی قطعه‌ی مصائب مسیح به روایت لوقای مقدس اثر پندرتسکی که توسط ارکستر و کر کراکوی اجرا می‌شود، در فضای شب بر باد رفت: نه توج و ملین صدا، و نه هم‌نوازی سرودها، هیچ چیز وجود نداشت. همه چیز رقیق، پراکنده و سست و ناتوان می‌نمود.

در کنسرت نهایی به رهبری بیرونو- مادریا، کاتی بریریان، از نظر میزان میکروفن ها گرفتار در دسرها می‌شد. احساس می‌کنم که این تأثر آراسته در تخت چشید باید دیگر به کنار گذاشته شود. رویدادهای کوچکتر را می‌شد در ساختمان‌هایی کوچکتر جای داد و کنسرت‌های درخزر ارکستر - های بزرگ را می‌توانستند به نقش رستم منتقل کنند، که بهر صورت جابه‌جا کردن تپه‌های خاکری توسط باستان شناسان زمین‌ی سوتی عالی دارد، و جایست که مسئله‌ی محل نشستن می‌توانست سرو صورتی به خود بگیرد.

از سری برگزیده مقالات مجله لایف (آمریکا)
یادی از موسیقی دان و رهبر بزرگ ارکستر
بقلم ویندروپ - سرجنت. ترجمه - بیژن سمندر



آرتور و - توسکانینی موسیقیدان افسون ساز

توسکانینی، بعد از پاپ و گوش تیزش سکوت یک ساز موسولینی، معروف ترین را بین صد ساز خروشان در شخصیت ایتالیائی زمان خود می یافت.

توسکانینی، مرد جاودان موسیقی، با چشمانی تیزبین، موهانی سپید و پریشان و قامتی کوتاه از جمله نوادری بود که تاکنون در عرصه موسیقی درخشیده اند.

سی سال پیش، یعنی در دوران جنگ، بعد از پاپ و موسولینی، بزرگترین شخصیت ایتالیائی زمان و همچنین معروفترین موسیقیدان عصر خود بود. وقتی توسکانینی بر سکوی رهبری قرار می گرفت همه باشگفتی چگونه این جبه کوتاه، بلندترین مقام هنری را در موسیقی زمان خود کسب کرده است. توسکانینی همیشه لباس سیاه می پوشید، بسیار محبوب و پرازرم بود و عطش پایان ناپذیری برای مصاحبت با زیبارویان داشت. هنگام رهبری ارکستر، چهره اش موشمند و نگاهش نافذ بود ولی در مواقع عادی که مشغولیتی با موسیقی نداشت، نگاهش بی تفاوت و مبهم می نمود. مشهور است که توسکانینی مثل بچه ها احتیاج به یک پرستار داشته

توسکانینی در می آمد که در همان صحنه نیز به دست وی می دادند. توسکانینی به کار خود اعتقاد عجیبی داشت معتقد بود که بزرگترین موسیقیدان جهان است و خیلی ها نیز این اصل را قبول داشتند. وقتی برای اجرای کنسرتی به نیویورک دعوتش می کردند، برنامه مسافرت و کنسرت او مثل پذیرائی ها و سفرهای رسمی برگزار می شد، موسیقیدانهای برجسته نیویورک و دوستداران او در فرودگاه به استقبالش می رفتند، هرغروب راننده های پاسواری مخصوص به دنبالش می آمد تا او را به محل اجرای کنسرت ببرد میزبانان لباس ها و کراوات های مختلف در اتاقش می گذاشتند تا به دلخواه خود، در فواصل برنامه آنها را بپوشد یا تعویض کند. همیشه هم یک هندوانه سرد شیرین - میوه محبوب او - در یخچال اتاقش بود تا پس از فراغت از کنسرت، صرف کند، ضمناً روی میز و تاقچه سالن هم، عکس زن و فرزند و آهنگ سازان محبوبش را جای می دادند تا آهنگساز محبوب احساس دوری و دلنگی نکند. هنگامی که توسکانینی، سرگرم مطالعه جهت تدارک کنسرتی بود خیلی کمتر صحبت می کرد و وقتی بر سکوی رهبری قرار می گرفت، می گوشتد موسیقی را به زبان موسیقی بیان کند، سعی داشت که بهترین اجراها را به شنوندگان عرضه دارد و احساس اولیه آهنگساز را به دوستداران منتقل کند. او قطعات را می خواند و با حرکات سحرآمیز خود، کار اجرایی نوازندگان را بیشتر از اندیشه های خودشان مراقبت می کرد.

موسیقیدان شپیر، اشتباهات همکاران را با صلابت و بزرگواری تحمل می کرد اما بی دقتی و عدم توجه را سرگرم نمی بخشید. اعضای ارکسترش می گفتند: هنگامی که او بر سکوی رهبری می ایستد و پیشانی موشمش را پائین می اندازد، نوت را می خواند و با حرکات افسون سازش نوازندگان را رهبری می کند، کمتر اشتباهی از آنان سرمی زند!

این موسیقیدان پیر، در بینابین رهبری چون کودکان چهار پنج ساله رنگ به رنگ می شد. گاه حالت شرم و حیا به خود می گرفت و همیشه عادت داشت که هنگام رهبری، آهنگ را زیر لب زمزمه کند به نحوی که نوازندگان ردیف های اول و دوم به خوبی می توانستند آوای نوت و صدایش را بشنوند. صدایش خشن و دورگه داشت. اگر در ضمن تمرین اشتباهاتی پی در پی از جانب کسی سر می زد توسکانینی، بی درنگ ارکستر را قطع می کرد و فریاد می کشید و اشتباه او را بازگو می کرد. آرتور و - توسکانینی، نابغه موسیقی، هنگام رهبری ارکستر، مثل یک عکس العمل مقابل هرصوت یک عکس العمل نشان می داد. گاهی چشمان خود را می بست که حالت صوت را تجزیه و تحلیل کند. گاهی دیگر از ارکستر

تاراضی بود ولی واقعا علت این تاراضی را نمی دانست. گاهی نگاهی به سازها می افکند چینی برپشانی می انداخت، لرزش محسوسی سراسر بدنش را فرا می گرفت و چوب رهبری را شلاق وار روی میز جلو می کوفت و یک چوب دیگر (که همیشه شخیره داشت) به دست می گرفت. اگر باز هم تاراضی بود، دومی را هم خرد می کرد و پسر ارکستر می ریخت و با شدت بیشتری به میز جلو خود می کوبید و اینجا بود که امکان داشت، هرگونه حادثه ای رخ دهد. مثلاً ممکن بود ارکستر را ترک کند و مردم را واسطه های پراکنده که برگردد و کارش را از سر بگیرد و او، دوباره از همانجا که آهنگ را قطع کرده، شروع کند. توسکانینی همیشه هم چنین احساساتی و عصیانی نمی شد، ولی تقریباً هیچگاه نمی گوشتد چیزی را از راه منطق بیان کند.

یک روز که قطعه اوپریا از دپوسی برای اجرا آماده می شد، صدای سه ترومپت در گوش توسکانینی، غیر عادی و خارج از پرده می آمد. توسکانینی گوشتد تا این صدای خارج را به نوازندگان بفهماند ولی آنها متوجه نشدند. توسکانینی بالاخره برنامه را قطع کرد یک دستمال بزرگ ابریشمی از جیب خود بیرون آورد و آن را در هوا پرتاب کرد.

دستمال که در هوا پاز شده بود به آرامی و ملایمت در هوا شناور شد و روبه پائین آمد و او، بادست دیگرش آنرا گرفت و ترومپت نوازاها منظور توسکانینی و نحوه اجرای آن نوترا از این حرکات، درک کردند و آن قطعه را صحیح، اجرا کردند.

بزرگترین و ممتازترین صفت برجسته توسکانینی، تیزگوشی و حافظه عجیب او بود، بطوریکه کوچکترین صدای خارج را در ارکستر بزرگ به سرعت در می یافت و یا به عدم نوازندگی یکنفر بین صد نفر - در حالیکه بقیه ارکستر از سازها صدای خروشان برمی آوردند - پی می برد.

عده دار نوازندگی این قطعه شد. قطعه ای بود که می بایست شیپور تکنوازی کند و با چند نوت متد و کشیده پایان می یافت. ولی نفس نوازنده طوری تمام شده بود که نمی توانست کشش نوت و پایان قطعه را کاملاً ادا کند. توسکانینی، فوراً مشکل نوازنده را دریافت و باحالت دست تغییر جالبی در اجرای نوت داد که هم نوت بهتر اجرا شد و هم نوازنده فرصت یافت پانزده نوت نفس آنرا به نحوی دلنشین به پایان برساند. از این رو می گویند یک نوع نبوغ در وجود توسکانینی و کارهای حیرت انگیز او به چشم می خورد که گویی خصیصه رهبری ارکستر از ازل در وجود او سرشته بودند.

همیشه چشم و گوش توسکانینی به سوی ملوهای اصلی معطوف بود. نکته اصلی متن و جان کلام را درمی یافت و آن را با نواهی دلنشین از دل سازها بیرون می کشید. توسکانینی می گوشتد چیزی را که در موسیقی «صدای ارون» می خوانند به صورت رنگ آمیزی زیبایی به گوش دل شنوندگان برساند.

او قادر بود که صداهای نوازنده تابع خود را مهارت کند. و اندیشه های آنها را بخواند و قطعات را هرچه قوی تر و بهتر رهبری کند و در نتیجه کار والائی عرضه بدارد. بطور خلاصه آرتور و - توسکانینی، بهترین موسیقیدانی بود که کارهای بشپور را به سرعت از هر موسیقیدان دیگری می شناخت و رهبری می کرد.

او با کارهای زلال و روشنی که برای آثار آهنگسازان رمانتیک مثل: شوپرت، وبر، شومان انجام می داد، توانست هنر و نبوغ خویش را در این راه نشان دهد، او شایسته ترین فرد برای رهبری آثار واگنر بود و تنها کسی بود که آثار آهنگساز امپرسیونیست فرانسوی «دپوسی» را می نواخت بطوریکه همان فضا و حالات اصلی قطعات «دپوسی» دوباره جان می گرفت و زنده می شد.

توسکانینی، چندین بار به خاطر اجرا و تصنیف آثار کوتاه و کوچکی که برای پاپ و اپرا نوشته شده بود مورد انتقاد قرار گرفت ولی همان ناقلان نیز همواره عقیده داشتند که توسکانینی، با آن هنر خلاقه و اندیشه گسترده خویش کوشیده است تا به آن قطعات کوتاه و کوچک نیز جلا و شکوهی جاودانی و عظیم ببخشد. شاید حقیقتی در این کلام توسکانینی باشد که روزی در ایتالیا به موسیقیدان جوانی گفته است:

توسکانینی، «رسمیگی» آهنگساز ایتالیائی را در گوشه خیابانی در ایتالیا می بیند و به او می گویند: راستی قطعه «کاجهای رم» تورا که من رهبری کرده ام شنیده ام! نه نشنیده ام! و توسکانینی با خشکی زمزمه می کند: چالب شده... تو هرگز آن را باز نخواهی شناخت!

تنها محبت کافی نیست.. فردای او دردست شماست



بانک تهران بدارندگان حساب پس انداز ۳ فرسخ اسکانس ۵ تومانی جایزه میدهد.

در بانک تهران حساب پس انداز باز کنید.



بانک تهران امین مردم ایران

از بیژن خرسند



خشونت يك عشق

کلاتر هیچ سوه ظنی ندارد. اما هنگامی که به نقشه اصلی و ماجرا پی می‌برد، باز هم نمی‌تواند خود را کنار بکشد، و در لحظات تعیین شده به دیدار دختر، و آغوش او می‌نشاند. که اینسپه برای دختر فقط در حد يك عشقزای ساده باقی می‌ماند.

ولی کلاتر که بر کارهای پدر پرده پوشی کرده، اندک اندک فرو می‌گذرد، در واقع با عبور از خطها، قواعد اخلاقی را بیشتر زیر پا می‌گذارد، و در عین حال، بیش از پیش به مرحله‌ی خطر کردن نزدیک می‌شود، تا جاییکه در خانه‌ی متروک، به دختر پیشنهاد می‌کند با هم فرار کنند. تصور دختر از فرار، مسافرت‌هایی دورتر و دورتر است، در حد يك خیالیابی بیجانانه، اما برای کلاتر درهم ریختن همه چیز است؛ همسر و بچه و پدر، و شغلش را رها کردن، و فرار کردن، تا شاید فرصت تازه‌ای به دست بیاید.

با انتخاب يك کلاتر، برای این شخصیت داستانی، روشن‌ترین شکل قاعده و قانون در قالب يك شخص، نشان داده می‌شود؛ کسی که خود مجری قانون است با تمام آنچه موجب به تنگ آمدن او شده است.

فکر کلاتر از این پس، همین خطر کردن است؛ فرار برای يك زندگی دیگر، که کلاتر خود به اینسپه اعتقاد پیدا کرده



اما در بسیاری از موارد، این خطر کردن، اجتناب ناپذیر می‌نماید و «جان فرانکن هایمر» در فیلم خود بر همین نکته دست می‌نهد:

زیر پا گذاشتن قواعد اخلاقی، برای رسیدن به يك سراب.

اولین نمای فیلم با چهره‌ی خسته‌ی کلاتر يك شهر کوچک آغاز می‌شود، چهره‌ی ای حتی بیزار - و اولین برخورد برای يك تغییر، در همین صحنه صورت می‌گیرد؛ کلاتر با دختری برخورد می‌کند که بر او تأثیر شدیدی می‌گذارد.

در صحنه‌ی بعدی در برخورد پدر و برادران دختر، با دختر، براین سؤال و جواب بین آنها دختر تکیه می‌شود که آیا کلاتر به تو دست زد یا نه؟ و آیا خیال داشت بتو دست بزند؟

مفهوم این سؤالات را در چندصحنه‌ی بعد درخواهیم یافت، هنگامی که دوباره در يك گفتگوی دسته جمعی، روشن می‌شود که پدر می‌خواهد از توجه کلاتر به دختر خود مطمئن شود که دختر را به سراغ او فرستد، تا در پناه کلاتر، به کار غیر قانونی خود بتواند ادامه دهد، و سؤال و جواب بخاطر تمسب و یا سخت‌گیری نبوده است.

بعلاوه بتدریج خواهیم دید که روابط پدر و دختر چگونه است، هنگامی که پدر، شب هنگام بالای سر دخترش می‌رود، و به او مژده‌ی خرید يك پیراهن تازه را می‌دهد. اما برای کلاتر، موضوع موضوع مهمی سادگی نیست؛ به اینکه در ازای همجواری با دختر، بروی اعمال خلاف قانون پدر، چشم ببندد.

آنچه برای کلاتر اتفاق می‌افتد، يك تولد تازه است، تولدی با عشق، که موجب تغییر تمام بیزارهای زندگی او خواهد شد. او کارهای پدر را ندیده می‌گیرد، اما بخاطر عشق شدیدی که به آن گرفتار شده‌است، عشقی که درهای دنیای تازه‌ای را برایش می‌گشاید. در دومین دیدار، وقتی دخترک در دفتر کلاتر به دیدار او می‌آید، و در راه بازگشت به خانه، خود را به او تسلیم می‌کند،

است، و دیگر حاضر نیست هیچ قیمتی آنرا از دست بدهد.

فرو غلتیدن، از این بیشتر هم هست؛ کلاتر در مخفی کردن يك جنایت، به خانواده کمک می‌کند، و تنها در مقابل این انتظار که دختر را به او واگذارند، تا آندو با یکدیگر فرار کنند.

حتی می‌بینیم که کشف يك حقیقت در زندگی دختر، باز هم موجب تغییر عقیده‌ی کلاتر نمی‌شود، چون این عشق تنها راه فرار و رهایی او از این زندگی است؛ کشف این حقیقت که دختر، شوهری دارد که در زندان است. اما يك حقیقت آخرین هم‌وجود دارد که عاقبت باید علنی شود، و این حقیقت برای کلاتر، يك ضربه‌ی مهلک است.

حقیقت اینکه دختر حاضر به فرار و زندگی با او نیست، زیرا حالا که باید بنا خانواده‌اش از شسر بگیرند، دلیلی وجود ندارد که باز هم کلاتر را راضی نگه دارند.

اما کلاتر حاضر به پذیرفتن دخترک نیست، پس از جدایی کوتاه با خود، تصمیم به تعقیب دختر و برگرداندن او می‌گیرد.

در این لحظه، حقیقت محکمتر باید فرود آید؛ با ضربه‌ی تیز يك قلاب بر شانه‌اش. وقتی با چراغش بر زمین افتاده و دور شدن دختر را در ماشین نگاه می‌کند، بناچار باید به حقیقت واقف شود، و آنرا بپذیرد.

این زخم و خونی که از آن جاریست، او را از رؤیایی که مدتی در آن غوطه‌ور بوده، بیرون می‌کند. دوباره همان زندگی، و همان بی‌زاری‌هاست، به اضافه‌ی دیگران، و قاعده‌های اخلاقی‌شان، و قانون.

اما تصویر ثابت آخرین نمای فیلم نشان می‌دهد که برای کلاتر همه چیز تمام شده است، و دیگر چیزی برای او اهمیت ندارد.

او توانست از خط عبور کند، اما از پای درآمد.

جان فرانکن هایمر در فیلم خود، داستانی غیر قراردادی را با عناصر غیر قرار دادی در کنار هم قرار می‌دهد.

در سایه‌ی کار او، فیلم‌هایی با داستان‌هایی خارج از روال معمولی وجود دارد، اما این نوع داستان و فیلم، در سینمای آمریکا، بهر حال، جدید بنظر می‌رسد.

موسیقی و آوازهای فیلم از «جانی کس» در خدمت همین جدید بودن است، و کارگردان در کار با عناصر سازنده‌ی فیلمش، خود را توانا نشان می‌دهد، در میزانسن و مستحضر بازی.

شخصیت پردازی، در مورد بعضی از اشخاص داستان، موفقیت کامل دارد، و صحنه‌هایی که زائد بنظر می‌رسد، شاید صحنه‌هایی باشد که در تکامل روابط و عشق کلاتر و دختر وجود دارد، و فقدان آنها به مسیر این روابط می‌تواند لطمه بزند.

بعلاوه فیلمساز کشف تازه‌ای از يك زیبایی آشنا را ارائه می‌دهد، «تیوزدی پوله»، در کنار گرگوری پیک در نقش مرد سنی که روحاً آمادگی این تغییر و تحول را دارد - و صحنه‌ی عشقزایی نیمه برهنه در کنار تیوزدی پوله، در مورد او جدید و عجیب می‌نماید!

اما جان فرانکن هایمر، با فیلم خود از خط عبور نکرده است، زیرا حقایق، تلخ‌تر و وحشتناک‌ترند.

جین ایر

در این قسمت فقط در می‌بایم که سرپرست پرورشگاه، مرد سنگدل و بیرحمی است، و جین ایر و دخترها خیلی بدبختند.

برگردان قسمت کودکی به جوانی دختر، بر سر قی دوست جین ایر صورت می‌گیرد، و ظاهراً تکیه‌ی فیلم بر این قسمت خواهد بود که به عشق و جوانی جین ایر می‌پردازد.

اما در این قسمت نیز، علیرغم طول مدت داده شده، از آغاز آشنایی، تا ابراز عشق مرد، سریع و غیر منتظره بنظر می‌رسد... با تأکیدهای همچنان غلو آمیزی که این حقیقت مرد شده است، تغییر رویه‌ی او - فقط بخاطر نجات یافتن از يك آتش سوزی، و مشارکت دختر در يك راز عجیب می‌نماید. باین ترتیب با آنکه این قسمت، از دو قسمت دیگر طولانی‌تر، و تکیه‌ی فیلم بر این ماجرا است، مملکت آنچه فیلم بدست می‌دهد، براحتی قابل قبول نیست. زیرا در این قسمت نیز اشخاص ماجرا و موقعیت‌ها از سطح در نمی‌گذرند. قسمت سوم که پس از فرار دختر آغاز می‌شود، پناه دادن او از طرف يك مبلغ دینی و خواهران اوست، که این بار، زمان این قسمت را طولانی‌تر از خود ماجرا نشان می‌دهد. به دام عشق افتادن مبلغ دینی بهر حال قابل پیش‌بینی است، اما نوعی بوجود آمدن عشق، و درهم‌پیچی عوامف، همچنان در سطح باقی می‌ماند.

می‌بینیم که سه قسمت اصلی فیلم، پروازنده شده، و در این زمینه، کارگردان کوششی برای بعد بخشیدن به قهرمانان داستان نکرده است، و همین ترتیب است که شخصیت پردازی در مورد شخصیت‌های داستان، از حد بازی خود هنرپیشگان فراتر نمی‌رود.

شخصیت مرد را با توجه به خصوصیات «جورج سی. اسکات» باید بپذیریم، همان‌که اگر «دیچارد برتون» این نقش را بازی می‌کرد، این شخصیت را با توجه به خصوصیات خودش، تغییر شکل می‌داد، و همین ترتیب، بهار دیگر آثری از کارگردان در این شخصیت‌سازی‌ها محسوس نیست.

گذشته از این، و در نتیجه‌ی آنچه ذکر شد، کارگردان با داستان و آدم‌هایی که دارد، باید دست به خلق يك اثر «رومانتیک» بزند، که در این امر - به صورتی - موفق است؛ احتمالاً هرگونه اثر سطحی می‌تواند واجد خصوصیات يك اثر رمانتیک و احساساتی باشد، مگر در مواردی استثنایی در سیرهای دیگر.

اما فیلمساز باین جهت در اثر رمانتیک خود موفق است، که داستان او، داستانی سخت رمانتیک است، و همین خاطر سبوت دارد. بنابراین کار با اجزای این چنین داستانی، حتی در رویه و سطح، از این بابت فیلم را به آن نزدیک می‌کند.

نگاه کنیم به پایان داستان، آنچه پس از سه قسمت ذکر شده، می‌آید. دختر دوباره به مرد می‌رسد، با وضعیتی - البته - احساس برانگیز، و اینسپه را نمای آخر تکمیل می‌کند، که آخرین حد يك قاب‌لوی رمانتیک، از خصوصیات اینگونه است؛ تیغ مرد با چشمان بسته، و دختر که سرش را بر سینه‌ی او می‌گذارد.

و چون کارگردان در پرداخت داستان رمانتیک خود در همین سطح موفقیت دارد، فیلم او برای تماشاگر قابل قبول هست، و می‌تواند از نظر تجاری نیز موفق باشد.

این حوادث عبارتنه از تنبیه‌های بی مورد، کوتاه کردن موی جین ایر، و بدجنسی مریبان، که اینسپه تألی برحال دختر را، بجز در سطح پدید نمی‌آورد.

نقد فیلم‌های هفته

وقتی که هشت ناقوس بصدا در می‌آید

• دیدن فیلم «وقتی که هشت ناقوس بصدا در می‌آید»، یکبار دیگر يك عقیده‌ی قبلی را در مورد کارهای «اتین پریه» - که پیش از این «زیبلن» را از او دیده‌ایم - راست‌تر می‌کند، هرچند که نه بعنوان يك امتیاز باید بگوییم این فیلم از فیلم قبلی او برتر است...

اما نگاه کنیم به سرچشمه‌ها: «آلیستر مک‌لین» نویسنده‌ی کتاب «توب‌های ناوارون»، صدا در می‌آید هم هست. وبعلاوه سناریوی فیلم را این نوشته است.

بدون آنکه، «توب‌های ناوارون» بعنوان

يك کار سینمایی از «جی. لی. تامسون» کار ارزنده‌ای بوده باشد، «وقتی که هشت ناقوس بصدا در می‌آید» از آن نیز پایین‌تر می‌آید. این بار محیط و محور داستان محدود تر است، و پیرامون يك معما دور می‌زند.

با نگاهی دقیق‌تر می‌بینیم که «اتین پریه» بهرامی «آلیستر مک‌لین» دوباره به خطه‌ی داستان‌های مأمور مخفی باز می‌گردد که تا چند سال پیش از این، بر عرصه‌ی سینما استیلای کامل داشت.

این بار نیز مردی با سابقه درخشان در کار، برگزیده می‌شود تا برای کشف يك معما به مأموریت برود. و باز هم بین‌دیس مربوطه و این مأمور عدم تقاضم وجود دارد، در حدی که در عین حال موجب ازهم‌پاشیدگی کارها نشود.

شروع فیلم برای آغاز يك فیلم پس از آنکه در پر تحرک خوشت، بعلاوه کارگردان توانسته از مقدمه‌چینی تا عنوان مأموریت فرار کند؛ مأمور مخفی، جسد دو همکار خود را کشف می‌کند، و در این لحظه، فیلم با يك رجعت به گذشته‌ی چگونگی پس‌گزیده شدن مأمور، و مأموریت او را توضیح می‌دهد، و فیلم دوباره از صحنه قطع شده ادامه می‌یابد.

ضرب فیلم همچنان ادامه دارد، تا وقتی که ریسه، شخصاً به مأمورش ملحق می‌شود، و از این پس فیلم دچار کندی می‌شود، و کشف کشتی غرق شده و سرکشی به آن، چون در صحنه‌های پراکنده‌ای نشان داده می‌شود، بتدریج حالت آکنشانی خود را از دست می‌دهد، و به ضرب فیلم لطمه می‌زند.

در طول فیلم، جایجا صحنه‌های حادثه کنجانه شده، و اینسپه می‌باید حالت صعودی را داشته باشد تا صحنه اوج فیلم، که پس از آن همه چیز نیایان برسد، اما این اوج به دست نمی‌آید. صحنه‌ی زد و خورد پایان فیلم - که اوج نهایی جمع‌آوری شده - اند، بدون دسترسی به اوج، فرو می‌نشیند، و فیلم به پایان می‌رسد.

این بار نیز وجود زن در فیلم «اتین پریه» حالت بخصوصی پیدا می‌کند؛ نگاه کنیم به پایان فیلم که قهرمان داستان، دختر را با يك شمشیر طلا آزاد می‌گذارد تا بگریزد - يك کار غیر قرار دادی - و در طول فیلم، این دختر، نقش يك خیرچین را، بیشتر از حد يك نقش زائد به انجام نمی‌رساند، و البته در حد نزدیکي به سکس، که می‌بینیم در این زمینه آن دختر دیگر موفق‌تر است، بدون اینکه کارگردان در این موفقیت‌ها سهمی داشته باشد!

این پریه در تصویر کردن داستانی که برعهده داشته، فقط این اقبال را آورده، که داستان دارای تحرک و حادثه هست، و گر نه او - نشان داده است - که از حد داستان خود فراتر نمی‌رود.

اینطور است که قهرمان‌ها و داستان فیلمش بی‌مق و بی تأثیر هستند، و نتیجه، دو ساعت بی‌اقتنایی تماشاگر نسبت به حوادث روی پرده است، که بهر حال، این تأثیر - بدون تأثیر بعدی، و یادمانی به آثار - در صحنه آخر، برای تماشاگر بوجود می‌آید. بدون اینکه پیش از این رابطه‌ی احساسی با فیلم دست داده باشد.





نشسته بودم، زنده، شادی آور و جلف. که بهرحال بروی لبهایم سزه‌ای از خاکستر باقی گذاشت. سومین شب، پدرم ناگهان تصمیم گرفت بچه‌هایش را بتمشای سیرک ببرد. و آنشب در حالیکه بروی ردیف اول دایره‌چادویی نشسته بودیم، با زندگی آشنا شدم. با زندگی واقعی. یک زندگی بدور از استدلالها. و بهمین دلیل عاشق اولین کسی که دیدم شدم: یکرقاصه باله با لباس توری کوتاه و جورابهای بنفش، در حالیکه بروی یک خر نشسته بود و یلون میزد و هر بار که از مقابل من میگذشت زیانهای را برایم ریمنی را ترک کرد، ساعت‌های متناهی می‌نشستم و گریه میکردم. امروز هم هنوز سیرک مرا منقلب میکند، درست مانند وقتی که بچه بودم. سیرک قبل از هر چیز نمایشی است از زندگی. قدریکو حالتی گرفت مثل آنکه بخواهد از جاییش بلند شود ولی دوباره نشست و نجواکنان گفت: «و زنهای سیرک با بلند، قوی، اطمینان‌بخش. با زانهای چاق و گنده، کنلهائی با انحنای اسیل.... و پستان‌هایی آماده برای پناه بردن از طوفان. زنهای سیرک با احساس، مادرانه.»

قدریکو فلینی وقتی از خاطرات دوران روزنامه‌نگاریش حرف میزند لبخند غم‌انگیزی بر لبانش ظاهر میشود و بعد صورتش گشاده میشود و می‌گوید: «اولین برخورد من با فاشیست‌ها زمانی بود که در روزنامه‌ای بنام «مارک اورلیو» کار میکردم. بغاظر دومین سالروز تأسیس روزنامه اندرهموتی معاون حزب فاشیست آن زمان دیداری از ما کرد. خیلی خوب او را بیاد دارم. سیرک خشکی در حدود سی سال، بلند، با صورتی از آفتاب سوخته، تنش را در یک اونفورم سیاه خوش‌برشی پیچیده بود، با چکمه‌های براق و یک ردیف مدال‌های براق پهنای سینه‌اش را پوشانده بود. از آن آدم‌هایی بود که هرگز نمی‌توانستم درکشان کنم. از آن آدم‌هایی که همیشه دختران کنار دریا را بطور میزندند... او در اطاق دفتر رئیس ما را پذیرفت. دستپاچش را بروی باستش گذاشته بود و پاهایش را از هم باز کرده بود، چانه‌اش را بالا گرفته بود، درست وضعیت موسولینی را داشت که در آن زمان مردم را مثل برق‌زده‌ها بجای خود می‌خکوب میکرد. یکی بعد از دیگری نویسندگان روزنامه جلو می‌رفتند و با صدای بلندی نه نام خود را بلکه نام مقاله خود را می‌گفتند.

نوبت من رسید. من با لباس عادی بودم - در حالیکه اغلب همکارانم پلوز سیاه حزب را بتن داشتند - و با حالت لاقیدی کنار او ایستادم و

با لحن آرامی گفتم «آیا بمن گوش میکنی؟» اندرهموتی ناگهان از جاییش پرید. چشمانش را برقی از خشم گرفت ولی عکس‌العملی نشان نداد و جواب داد «بله» و حالا نوبت من بود که تعجب کنم و دوباره تکرار کردم «آیا بمن گوش میکنی؟» این نام مقاله من بود. یک رگت در پس گردن او شروع بکلفت شدن کرد. و او با فریادگفت «بله بتو گفتم که دارم گوش میکنم!» و چون من دیگر تعجبی نکردم، بطرفم آمد و خدا را شکر که سردبیر مارک اورلیو خودش را میان انداخت و در حالیکه می‌لرزید در چند کلمه قضیه را تشریح کرد. اندرهموتی قرمز شد. مطمئن بودم که دلش میخواست سیلی چانه‌های بنم بزند ولی خودش را کنترل کرد. او در چشمانم برای مدت درازی نگاه کرد - درست مثل نگاه موسولینی - و بعد با لحن سردی گفت: «یک نصیحت مرد جوان! موهام را کوتاه کن. از گردنت هم پائینتر آمده و شکل بچه‌بازها شده‌ای.»

ماشین از میان خیابان‌های وسیع که در دو طرفش ویلاهای بخواب‌رفته قرار داشتند می‌گذشت. فلینی گفت: «شب را دوست دارم. شب‌توقف کامل ناراحتیهای زندگیست. من مرگ را هم این چنین تصور میکنم، با ستارگان، با درختان، با یک ماه همیشه کرد و خانه‌هایی با اشباحی ناپیدا. فلینی ساکت شد و ناگهان جولیته بصرحه وارد شد.

وقتی با او ازدواج کردم مثل این بود که از یک سرنوشت قبلا تعیین شده فرمان بردم. باید این کار را می‌کردم. غیر قابل بحث بود. در ابتدا، صدای او را شنیدم.... در رادیو. او یک آگهی تجاری را دربارهٔ نسیدایم کدام عطر که منتشر را من نوشته بودم، میخواند. و با شنیدن صدای او، عشقم آغاز شد.... صدایش.... وقتی از درخانه جولیته بدرون رفتم، با خوشحالی دنیائی را شناختم که هرگز تصورش را هم نمی‌کردم. دنیائی سمیمی و هماهنگ و شاد.... و بیرون آن‌خانه، در خیابان‌ها آشوب احتمانه جنگ ادامه داشت و ترس.... از خانه جولیته خیلی خوشم آمد. حالت‌سال‌های ۱۹۰۰ در آن جریان داشت و روابطی انسانی که هرگز با آنها آشنا نبودم. ادب، احترام، سکوت.... درست مثل نمایشنامه‌های روسی که بوسیله هنر-پیشه‌های انگلیسی بازی شود. بوسی روغن جلا.... گل و ملافه‌های نشاسته زده میداد نوازهای دانش بروی بالشتک‌های نیمکت دوخته شده بود و بدیوار مناظر دشت‌های سبز یا کاهوائی با تگاهی بی‌رنگ نصب شده بود.

و همچنین در آنجا روحی از دنیای خیالی و غیر حقیقی وجود

پایان

ششمین جشنواره بین‌المللی فیلم‌های کودکان و نوجوانان

تهران - ۲۴ آبان تا ۴ آذر ۱۳۵۰

* ششمین جشنواره بین‌المللی کودکان و نوجوانان، از ۲۴ آبان تا ۴ آذرماه امسال - دیرتر از هر سال - در تهران برگزار می‌شود. آنچه در جشنواره امسال قابل توجه است، گسترش محدودی سنی است، به این ترتیب که تقسیم‌بندی را برای کودکان و نوجوانان تا ۱۵ سال، و از ۱۵ تا ۱۸ سال قابل شده‌اند، و یک قسمت هنگانی در نظر گرفته‌اند که فیلم‌های عمومی قابل توجه و تازه را به نمایش می‌گذارند، و در این قسمت است که باید انتظار تماشا فیلم‌های خیلی خوبی را داشت، فیلم‌هایی که به مناسبتی در قسمت جنبی نمایش داده خواهند شد.

باین ترتیب می‌توان گفت که تجربه‌های پنج‌ساله این جشنواره، در تعیین راه، و برطرف کردن نقص‌ها، بیش از پیش مؤثر بوده است. امسال نیز فیلم‌های کوتاه ایرانی که به این خاطر ساخته شده‌اند، در جمله چند فیلم از کانون پرورش‌فکری کودکان و نوجوانان، که خود برگزار کننده این جشنواره است - که با چند تجربه‌ی خوب سال گذشته، مثل فیلم «مو سیلو» اثر بهرام بیضایی، به این فیلم‌ها، امید باید بست.

فیلم‌ها هنوز تعیین نشده، و در مرحله داوری و انتخاب است، که این کار، احتمالا تا اوایل آبان‌ماه بطول خواهد انجامید.

شرکت سهامی لوکا برناردو ششمین جشنواره بین‌المللی جشنواره‌ها را برگزار می‌کند
برگه شایسته و گریه محرومیت گمراهی است شایسته گوی



چه هم آهنگی بین این دو وجود دارد...



پارکر ۷۵

در ساخت هر دو این اشیاء هنری اصل و شگفت‌انگیز بکار گرفته شده است. این جام از هزاران سال پیش بما رسیده و اکنون بعنوان یکی از گرانبهاترین اشیاء در موزه ایران باستان نگهداری میشود. پارکر ۷۵ هم از شیوه ساخت هنرمندانه‌ای برخوردار است و هر چه بگذرد بر ارزش و زیبایی آن افزوده خواهد شد. علاوه بر آن پارکر ۷۵ در نوشتن هم‌تا ندارد بانوک طلای ۱۴ عیار خودروان مینویسد و باشیوه نوشتن هر کسی هم‌آهنگ میگردد.

نماینده انحصاری در ایران شرکت سهامی ادکا ساختمان پارکر خیابان سپهد زاهدی شماره ۲۴ تلفن ۸۷۲۲۰۴



پارکر سازنده مطلوبترین قلم‌های جهان

از چهار گوشه جهان



نویسندهای با اختلالات روانی

ژرژ سیمون، نویسنده معروف کتابهای پلیسی و خالق کارآگاه «مگرت» Maigret در سوئیس در خانه‌ای که ۴۴ اتاق دارد زندگی میکند، او میلیونر است. همیشه آبروی از خود بیخاطره‌اش کرده است و هنوز قادر است در عرض هفت روز یک کتاب بنویسد و بگفته خود دچار اختلالات روانی است. «آنتیته مگره» که هفته پیش از تلویزیون انگلستان پخش شد مصاحبه جالب توجهی بود با ژرژ سیمون و تصویر کاملی از یک مرد خودخواه و موفق ۶۸ ساله.



دوست داشتنش مشکل است، دخترش در یک بیمارستان روانی بستری است و همسر دومش در اتاق جدایی در بیمارستان زندگی میکند. موقعی که آدم به این مرد بظاهر آرام نگاه میکند درمی‌یابد که برای او مشکل است بتواند با زنان رابطه رضایت‌بخشی ایجاد کند. سخنان او که خالق شخصیت متعادل و درستکار مگره است نشان میدهد که خودش کاملاً در نقطه مخالف مخلوق خویش قرار دارد. تلویزیون انگلستان دو تن از دوستانداران برجسته سیمون را برای مصاحبه نزد او فرستاد. یکی از آنها، یکی از بزرگترین پاتولوژیست‌های انگلستان است و دیگری روانشناسی است که علاقه مخصوصی نیز به مسائل جنایی دارد.

سیمون، خیلی صادقانه صحبت کرد و هیجان‌نازهای نیز به کارش که بنظر تجارت می‌آید نکرد. روانشناسان از کار دوروزهاش بعنوان یک مصاحبه روانی یاد کردند. سیمون، درباره زندگی پیچیده‌اش گفت: «ممکن است من کاملاً دیوانه نباشم اما بهرحال اختلالات روانی دارم و آنها هم آنرا میدانند. من مطمئن هستم، مسلماً این دو دکتر در این مدت کم نتوانستند چیز زیادی درباره سیمون کشف کنند.»

«دیلی اکسپرس»

مسابقه اتحادیه بین‌المللی سینمای غیر حرفه‌ای

سی و سومین مسابقه اتحادیه بین‌المللی سینمای غیر حرفه‌ای در مونتروی سوئیس Montreux انجام گرفت و به پایان رسید. پس از یازده ساعت شور، هیات داوران، از میان هفتاد و هفت فیلم که در این مسابقه شرکت داشتند، بهترین آنها را برگزید.

از میان فیلم‌های برگزیده، چهار فیلم بهترین جایزه یعنی مدال طلای اونیکا Unica را دریافت کرد که عبارت بودند از «آبیتات» Habitat (اسپانیای) «گریزگاه» (از کشور بلژیک) «تکرانی» (از لیستان) و «لاخره دوست» که سازنده آن پرتقال بود. سه جایزه مخصوص هیات داوران به فیلم‌های «تولر» Toller (یک فیلم سیاسی ایتالیایی)، «برنج سیاه» (از پرتقال) و یک فیلم آلمانی درباره موسیقی پاپ اهدا شد. در این مسابقه کشور پرتقال برای بهترین فیلم سفیدی و جالب‌ترین اثر انسانی جایزه تعیین کرده بود. این جایزه به فیلم «انسان بدون جهان» که محصول آفریش بود تعلق گرفت و جام افتخار اسپانیا که باید به خوشترین فیلم داده شود نصیب فیلم «سر آغاز» محصول شوروی شد.

بالاخره دوازده دیپلم هم به دوازده فیلم مختلف داده شد. فرانسه و آلمان فدرال هر یک سه دیپلم، فنلاند دو دیپلم، اسپانیا، شوروی و پرتقال هم هر کدام یک دیپلم کسب کردند.

«تربون دوزخ»

تنها نمایشنامه پیکاسو

هنرمندان «گرانده تاتر لندن» در نظر دارند تنها نمایشنامه‌ای را که «پابلوپیکاسو» در ۲۵ سال پیش نوشته است بروی صحنه بیاورند. روز ۲۵ اکتبر مصادف است با نودمین سالروز تولد پیکاسو و هنرمندان «گرانده تاتر لندن» در این روز نمایشنامه چهار دختر کوچک تنها اثر «پیکاسو» را بروی صحنه می‌آورند.

هنرمندان تاتر لندن میخواهند بدینوسیله دیرگزارای جشن نودمین سالروز تولد پیکاسو شریک و سهم‌باشند. موضوع نمایشنامه چهار دختر کوچک نشانه رؤیایی است که دوشیزگان پیش از اینکه بواقفیت زندگی بی‌برند در سر دارند.

«پیکاسو» در نمایشنامه چهار دختر کوچک صحنه‌هایی کنجاده است که نمایشگر تخیلات ناشی از احساس آنها و این دوشیزگان ابتدا بردان مقتدری تبدیل میشوند و در پایان زندگی در اثر بدست آوردن تجربه در زندگی جهان را چنانکه هست می‌بینند و در چهار چوب واقفیت زندگی میکنند.

هنرمندان «گرانده تاتر لندن» علاوه بر اجرای نمایشنامه چهار دختر کوچک اثر پیکاسو، در فواصل پرده‌ها زندگی هنری و روش نوآفرینی پیکاسو را بصورت دلگشه توأم با موزیک برای تماشاگران بیان میکنند.

«فیگارو»



جوایز برنامه‌های رادیوتلوویزیون

جایزه ایتالیا که سالی یک بار اعطا میشود مخصوص رادیوها و تلویزیون‌هاست، چند روز پیش در ونیز اعطا شد. فرانسه به خاطر عرضه برنامه‌های موسوم به «سالاد من» به نظراتان جلوتر بود» در زمینه برنامه‌های مستند و رپرتاژ رادیویی برنده جایزه فدراسیون ملی مطبوعات ایتالیایی شد. این برنامه را رنه فارال R. Faraliet تهیه کرده بود. خالق این برنامه درباره آن می‌گفت که این اثر منحکله انسان مصرف کننده امروزی است. پس از آنکه خبر پیروزی این برنامه انتشار یافت، رادیوهای «فرانس کولتور» و «فرانس موزیک» آنرا پخش کردند.

جایزهای که مخصوص برنامه‌های موزیکال تلویزیون بود نصیب برنامه‌ای شد به نام «شراب سرخ و جام‌هایی به رنگ زبرده» محصول سوئد.

جایزهای که اختصاص به برنامه‌های نمایشی داشت به «بازی یک میلیون» محصول آلمان تعلق گرفت. جایزه مخصوص برنامه‌های مستند به فیلم «قبیله‌ای شده در این قسمت ایتالیا» به دستور مقامات قضائی توفیق شده است.

این توفیق به سبب شکایت یکی از اهالی این شهر که کارمند یکی از بانک‌هاست صورت گرفته است. قائم مقام دادستان جمهوری ایتالیا که این اثر را مشاهده کرده اظهار نظر کرده است که در فیلم صحنه‌های بی‌نهایت زشت و زننده و حتی شهوانی وجود دارد که گسترش سناریو و نظریه‌های ایده‌ولوژیک نمی‌تواند توجیه کننده آنها باشد.

لازم به یادآوری است که فیلم «شیطان» از دیری که هوس‌های شیطانی آنرا تسخیر میکند صحبت میکند و «کن راسل» هم با آزادی فراوانی از ماجرای راهبه‌های شیطان زده این سوومه یاد کرده است و در این میان ماجرای «آیه گراندر» را که در سال ۱۶۳۴ زنده زنده در آتش سوزانده شد از یاد نبرده است.

«فیگارو»



مجله «لوک» تعطیل میشود

در این هفته دنیای مطبوعات آمریکا شاهد مرگ یکی از بهترین مجله‌های این کشور خواهد بود. به طوری که اعلام شده است روز نوزدهم اکتبر امسال مجله «لوک» (Look) آخرین شماره خود را منتشر خواهد کرد. این خبر از امری صددرصد واقعی حکایت می‌کند زیرا اعلام کننده آن شخص «گاردنر کارول» (G. Cowles) است که در حدود سی سال پیش این مجله را تأسیس کرد.

مؤسسه «لوک» در سال ۱۹۳۷ یعنی یک سال بعد از تأسیس مجله «لایف» به وجود آمد و خیلی زود رقیب «لایف» شد. مجله «لوک» بیشتر به مطالعه دریاب جامعه آمریکا می‌پرداخت و به همین جهت بود که روزبه روز تیراژ بیشتری پیدا می‌کرد. تیراژ این مجله که در نخستین سال‌های بعد از جنگ دو میلیون و پانصد هزار نسخه بود، در سال ۱۹۶۹ به هفت میلیون و پانصد هزار نسخه رسید. آنچه باعث نابودی مجله «لوک» شد کمی تیراژ و خواننده‌ایز نشریه نبود، بلکه کمی آگهی آنرا محکوم به تعطیل کرد. سال گذشته مسئول این مجله برای آنکه توجه آگهی‌ها دهندگان را جلب کند تصمیم گرفت تیراژ خود را از هفت میلیون و پانصد هزار به شش میلیون و پانصد هزار نسخا پایین بیاورد و بدین ترتیب خرج خود را کم کند، اما این گوشش هم سودی نداشت.

مؤسس این مجله، گذشته از این دلیل، افزایشی مخارج پستی را هم یکی از علل تعطیل این نشریه ذکر کرده است. زیرا در پنج سال گذشته یکمصد و شصت و پنج درصد به مخارج پستی اضافه شده است.

به طوری که روزنامه «لوموند» نوشته است با تعطیلی مجله «لوک» در حدود هزار نفر دچار بیکاری خواهند شد و از این عدد تقریباً دویست نفر روزنامه نگار هستند.



توقیف فیلم شیطانها

فیلم «شیطانها» اثر «کن راسل Ken Russel» که نمایش آن در جشنواره امسال ونیز هیاهوی زیادی تولید کرد و افراد و سازمان‌های متعصب مذهبی را برانگیخت و در پایان کار هم برنده جایزه شده، یک بار دیگر ماجرا آفرین شده است. به طوری که خبرنگار فیگارو از فورونه اطلاع میدهد این فیلم که تازه نمایش آن در سینماها آغاز شده در این قسمت ایتالیا به دستور مقامات قضائی توقیف شده است.

این توفیق به سبب شکایت یکی از اهالی این شهر که کارمند یکی از بانک‌هاست صورت گرفته است. قائم مقام دادستان جمهوری ایتالیا که این اثر را مشاهده کرده اظهار نظر کرده است که در فیلم صحنه‌های بی‌نهایت زشت و زننده و حتی شهوانی وجود دارد که گسترش سناریو و نظریه‌های ایده‌ولوژیک نمی‌تواند توجیه کننده آنها باشد.

لازم به یادآوری است که فیلم «شیطان» از دیری که هوس‌های شیطانی آنرا تسخیر میکند صحبت میکند و «کن راسل» هم با آزادی فراوانی از ماجرای راهبه‌های شیطان زده این سوومه یاد کرده است و در این میان ماجرای «آیه گراندر» را که در سال ۱۶۳۴ زنده زنده در آتش سوزانده شد از یاد نبرده است.

هنگام نمایش این فیلم در جشنواره «ونیز» مرکز سینمایی کاتولیک ایتالیا و همچنین نشریه «اوسروآتوره» رومانو» به شدت به فیلم و کارگردان آن حمله کرده بودند.

«فیگارو»

فیلمهای مورد علاقه مردم پاریس

فصل سینمایی سال ۱۹۷۱ - ۱۹۷۰ فرانسه پایتان بافته و نتیجه‌ای که پس از بررسی‌های مختلف به دست آمده اخیراً انتشار یافته است.

هفت نامه نول لیتز فیلم‌هایی را که در فصل سینمایی گذشته فرانسه از نظر فروش بلیت و استقبال مردم در درجه اول اهمیت قرار داشته معرفی کرده است. البته آماری که این نشریه ذکر کرده مربوط به شهر پاریس است. با این همه میتوان مشت را نمونه خروار دانست و توجه مردم شهرستانهای فرانسه را هم از روی سلیقه پاریسی‌ها حدس زد.

پرفروش‌ترین فیلم فصل سینمایی پاریس ششصد و چهل و پنج هزار تماشاگر داشته است و پس از آن نوبت به ارقام ششصد و هفتاد و سه هزار، ششصد و شصت و یک هزار، ششصد و بیست و دو هزار، ششصد و پنج هزار میرسد. فیلمی هم در درجه هفتم قرار دارد چهارصد و بیست و چهار هزار تماشاگر داشته است.

در میان چهارده فیلمی که امسال به ترتیب در درجات اول قرار داشته‌اند سیزده فیلم فرانسوی و فقط یکی آمریکایی بوده است. از این سیزده فیلم هشت اثر محصول مشترک فرانسه و ایتالیا بوده است.

بازیگران این دسته از فیلم‌های فرانسوی که امسال مورد توجه قرار داشته‌اند عبارتند از: آن‌دولن - بورویل - ایوبوتان - آم‌زیراردو - کاترین دونو - مارلن ژوبر - لویی دوفونسی - میشل بیکولی - بریژیت باردو - ژان‌پان و لئو وتورا.

کشف آثار هنری مسروقه

برای سومین بار در ظرف هفته‌های اخیر پلیس ایتالیا موفق شد تعدادی از تابلوهای نقاشی و آثار هنری را که از کلیساها و مجموعه‌های شخصی آن کشور به سرقت رفته بود کشف کند.

تا کنون بروییم چهل تابلو و اثر هنری پیدا شده است. چند ساعت پس از اینکه شانزده تابلو و سلیب متعلق به مجموعه «پورس گریستف» در نابل پیدا شده بود پلیس توانست داخل اتومبیلی در «جنوا» تعداد دیگری از تابلوهای دزدیده شده را پیدا کند.

در میان این تابلوها یک مریم و طفل وجود دارد که در قرن هفدهم بر روی شیشه نقی شده است و بطن قوی آنرا از محراب کلیسائی در لماردی دزدیده‌اند.

از طرف دیگر بدنای عملیات پلیس در ناحیه نابل یک تابلو متعلق به قرن پانزدهم اثر «ویوارینی Vivarini» بدست آمد که اخیراً از کلیسای «سن توماس بکت» در «فادووا» به سرقت رفته بود.

«لوموند»

مرگ یک نویسنده

«نیکلا بودی Nicolas Baudy» رمان نویس و محقق فرانسوی در پاریس از دنیا رفت.

نیکلا بودی که در سال ۱۹۰۴ در «فرانسوایی» بدنیا آمده بود در آغاز «نیکلاباندی» نام داشت و پس از اینکه به تأیید فرانسه درآمد نام خانوادگی خود را به «بودی» تبدیل کرد.

پیش از اینکه به پاریس برود در وین و برلین تحصیل کرد و اولین اقامتش در پاریس از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹ بود پیش از پیروزیهای نازی‌ها در آلمان نیکلا بودی از همکاران بسیار نزدیک توبلی مونسبرگ «Munzenberg» مبلغ معروف حزب کمونیست آلمان بود. در سال ۱۹۳۴ عضویت اولین کمیته ضد فاشیسم را که دروسن رولان و «هائری باربوس H. Barbusse» بنیادگذاشته بودند پذیرفت.

و پس از آن مدت دو سال بعنوان خبرنگار یک مجله هفتگی آلمانی و یک روزنامه مجارستانی در مسکو زندگی کرد اما در سال ۱۹۳۶ بدنبال محاکمات بزرگ مسکو با جریان کمونیسم بین‌المللی قطع رابطه کرد.

در آتنای جنگ جهانی دوم به نهضت مقاومت مخفی فرانسه پیوست و در گرنویل و لیون جنگید. پس از جنگ یک مجله سنگین ادبی بود اداره کرد. «نیکلابودی» دارای آثار متعددی بود که از آن‌میان میتوان به «نسل جوان اکثر»، «سوار بر گناه» و «برج و باروی وینار Weiner» را نام برد.

«بودی» تا آخرین روزهای زندگی مشغول نوشتن اثر مهمی درباره جریانهای ادبی و هنری دوران جمهوری دویماره بود.

«نیکلابودی» که در سال ۱۹۰۶ بدنیا آمده است، از آن میان آثار سنفونی می‌توان به اپرهای لیدی ماکبث «دیان»، «گاردچوان»، «داله عصر طلائی» و هم چنین سنفونی‌ها و آثار گوناگون دیگر اشاره کرد.

«لوموند»



سالروز تولد شوستاکوویچ

بنامیست شصت و پنجمین سالروز تولد «دیمیتری - شوستاکوویچ» Dimitri Schostakowitsch روزنامه‌ها و مجلات جهان زندگی هنری این موسیقیدان و آهنگساز شوروی را مورد بحث قرار دادند.

تاکنون کمتر آهنگسازی پیدا شده است که مانند «شوستاکوویچ» در زمینه‌های مختلف موسیقی دگرگونی ایجاد کرده باشد.

ابتدا منتقدان هنری «شوستاکوویچ» را بعنوان خالق سنفونی معرفی کرده‌اند ولی پس از ساختن آهنگ‌های باله، اپرت و اپرا «شوستاکوویچ» بعنوان آهنگساز رشته‌های مختلف شناخته شده و این پرکاری و نو آفرینی آهنگساز روسی را هنرمندی همه فن حریف و آفریننده معرفی کرد.

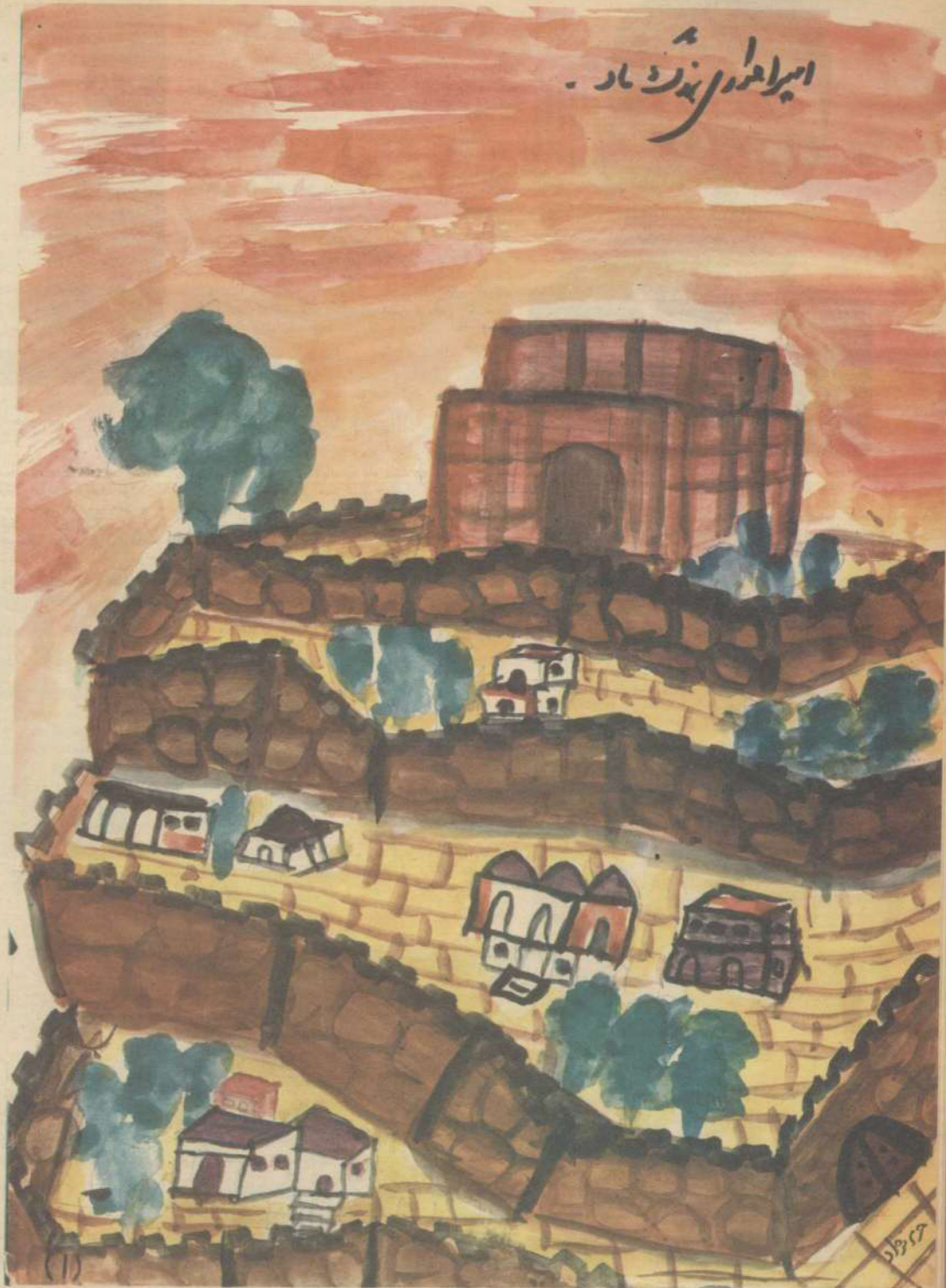
«شوستاکوویچ» یکصد و سی اثر خلق کرده است که از آن میان ۱۴ اثر سنفونی است. بقیه آثار اپرایی باله و آهنگ‌های گوناگون است.

«شوستاکوویچ» بهنگام آفریدن آثارش نوعی روش انتقادی دارد و همین شیوه موجب شده است که در جهان موسیقی در برابر طرفداران آثار خود دشمنان سرسختی هم داشته باشد.

«دیمیتری شوستاکوویچ» در سال ۱۹۰۶ بدنیا آمده است. از میان آثارشوستاکوویچ می‌توان به اپرهای لیدی ماکبث «دیان»، «گاردچوان»، «داله عصر طلائی» و هم چنین سنفونی‌ها و آثار گوناگون دیگر اشاره کرد.



ایراندان بزرگ مار



بجای مسابقه
عکس و نوشته:

زندگی مصور کوروش بزرگ

از نقاشی‌های کودکان
در مسابقه بزرگ
رادیو تلویزیون ملی
ایران
برای کودکان و
نوجوانان

از:
فرحناز خرم نژاد

و این آغاز زندگی کوروش بود. مانند ماد که کوروش



(۲)

کوروش بزرگ می‌شود و پادشاه ایران می‌گردد



(۴)



(۳)

کوروش در ده سالگی به کاخ بزرگ پادشاه فرستاده شد



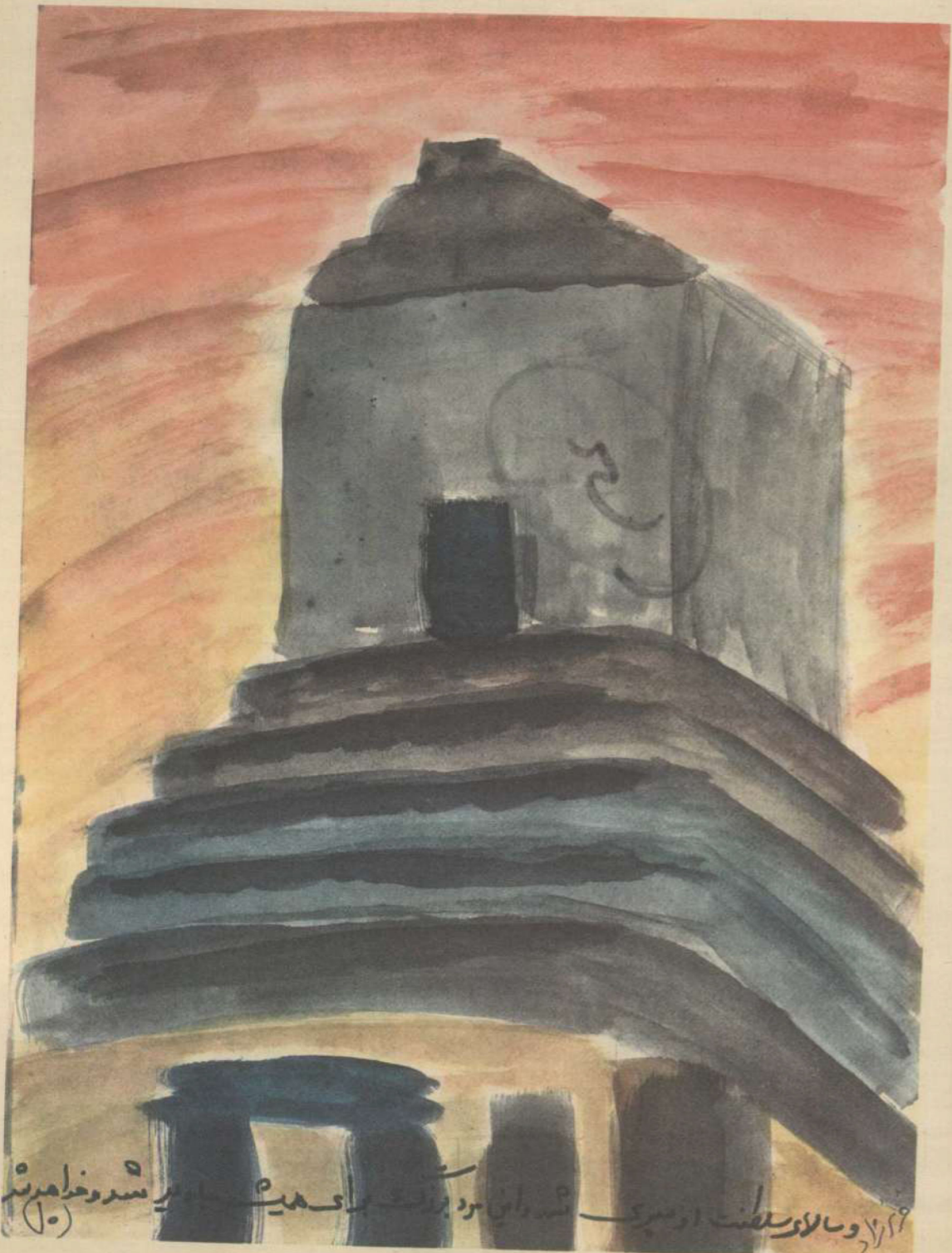
کوروش به نام فرزاد از زبان آرش فدا شد

(۵)

بقیه در صفحه ۸۰

از میان نقاشی‌هایی که کودکان سراسر کشور برای مسابقه بزرگ رادیو تلویزیون ملی ایران فرستاده بودند، نقاشی دختر ده‌ساله‌ای از بهمنشیر آبادان بنام فرحناز خرم‌نژاد امتیاز قابل توجهی کسب کرد و جزو برندگان مسابقه شناخته شد. این نقاشی که بصورت یک داستان مصور در چندین صفحه کشیده شده چون جلوه و جلا و شیرینی خاصی داشت، «تماشا» آنرا در ردیف نقاشی‌های برگزیده برای چاپ در مجله انتخاب کرد و اینک بخاطر روال داستانش، بجای مسابقه عکس و نوشته تقدیم

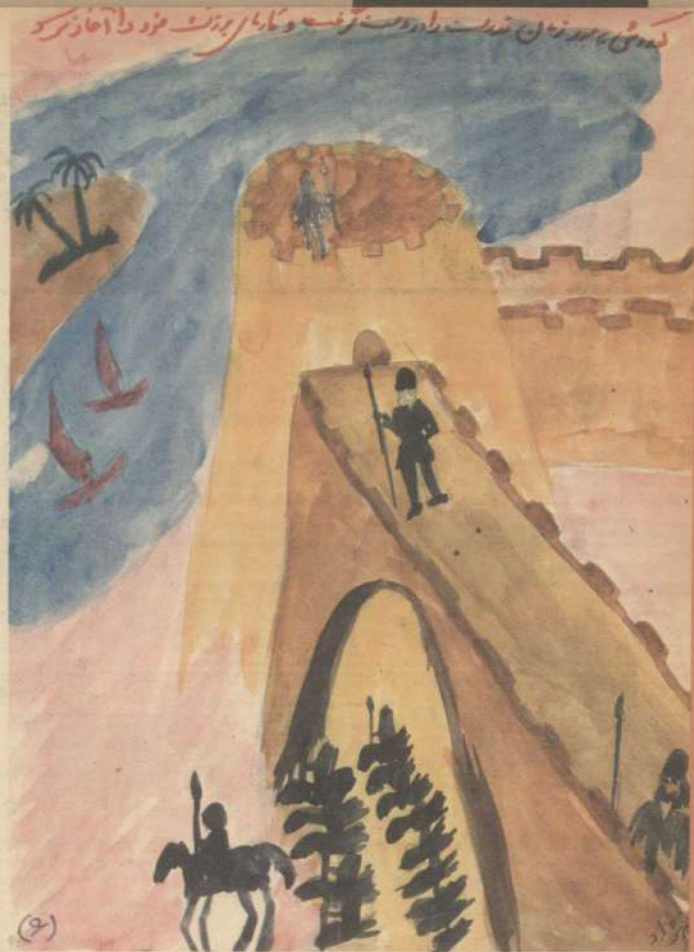
خوانندگان گرامی میکند. دوست ما، فرحناز خرم‌نژاد، هدیه کوچکی از مجله تماشا دریافت خواهد داشت.



۶۱ آلا و سالار سلطنت اور سب سے اچھے اور بہترین کے لیے سید و خاں میر نے (۱۰)



۶۲ آلا و سالار نے جنگ میں حصہ لیا اور بہتر سے بہتر لڑا۔



۶۳



جوایز ۵ سری بلیطهای

اعانه ملی

به میمنت جشن شاهنشاهی ایران



۲۵ پیکان

پرواز اسکانس

۱۰ میلیون تومان

پول نقد



از این فرصت استثنائی برای بدست آوردن جوایز بزرگ استفاده کنید



برگزاری جشنهای
دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری
شاهنشاهی ایران رابه پیشگاه مبارک
شاهنشاه آریامهر و خاندان
جلیل سلطنت و ملت عزیز ایران
صمیمانه تبریک میگوید



بی. اف. گودریچ
اولین کارخانه
لاستیک سازی در ایران





کانادادرای
نوشابه جهانی
نشاط آفرین

